

از مکران تا بلوچستان

تحقیقی درباره بلوچ و تمدن بلوچستان



حیب اللہ سربازی بلوچ

از مکران تا بلوچستان

تحقیقی در باره بلوچ و تمدن بلوچستان

حبيب الله سربازی بلوچ

شناسنامه کتاب:

- نام کتاب: از مکران تا بلوچستان؛ تحقیقی درباره بلوچ و تمدن بلوچستان
- مؤلف: حبیب‌الله سربازی بلوچ
- تاپ و صفحه‌آرایی: مؤلف
- ناشر: مؤلف
- سال چاپ: 2020

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ مانند کوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید برهنه یک انگشت ایشان ندید

تقدیم به:

- بلوچ، اولین شهرسازان مدرن جهان، اولین جراحان چشم و دندان و اولین مخترعان خط
- مردمانی که بزرگترین فاتحان تاریخ چون ملکه سمیرامیس، کورش هخامنشی، اسکندر مقدونی و تیمور جهانگشا را شکست دادند

فهرست:

9 مقدمه.

فصل اول: نژاد بلوچ (13-74)

15 مکران نام تاریخی سرزمین بلوچستان
15 وجه تسمیه مکران
18 جغرافیای تاریخی مکران
20 ریشه نام بلوچ
23 ریشه نام کوچ
26 اهمیت تاریخی کیچ
29 زبان باستانی مکران
33 خواستگاه بلوچ
43 نژاد کوچ و بلوچ
52 "سگری" در شاهنامه فردوسی
58 امپراتوری های دو سوی بلوچستان
60 سکاهاى هند و مکران و سکستان
65 اشتراکات سکاها با پشتون ها و بلوچها

فصل دوم: تمدن بلوچستان (75-131)

77 بلوچستان پیش از تاریخ
77 هیولای بلوچستان
81 ویژگی های بلوچی تریوم
82 سنگواره های یافت شده دیگر
83 چرایی انقراض هیولای بلوچستان
83 دوره های باستان
85 سنگ نگاره های ناهوگ سراوان
86 مهرگره بلوچستان کهنترین شهر جهان

100	تمدن مگان و ملوها.
105	تمدن هیلرود (جیرفت).
109	نخستین خط جهان در بلوچستان.
112	تمدن شهر سوخته.
115	ستگین دُر - دُر سوخته.
116	سوتگین کوه - کوه سوخته.
116	تمدن کاناژبون، ارمیل.
118	تمدن بمپور.
120	شکست ابرقدرتها در بلوچستان.
121	سمیرامیس ملکه آشوری.
123	شکست کورش هخامنشی.
125	شکست اسکندر مقدونی.
128	نا کامی و عقب نشینی اردشیر بابکان.
129	شکست تیمور جهانگشای.
132	منابع:

مردم بلوچ ساکنان قدیمی و باستانی 9 هزار ساله بلوچستان هستند که سومری ها آنها را "مگان" می خواندند و یونانی ها "موکی" و ایرانی ها "ماکا". نام مکران که پیشتر ماکا بوده از میکی یا موکی های ساکن این سرزمین شهرت یافته است، نام میکی و موکی رفته رفته پس از تحولات مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و ورود برخی شاهان و امپراتوری ها به منطقه مکران و ایجاد انشعاب ها و تغییرات در سبک زندگی و تاثیر پذیری های زبانی، اجتماعی و فرهنگی از همسایگان در بین سه محور عمده ساکنان شرق، مرکز و غرب مکران، رفته رفته نامشان به کوچ و بلوچ تغییر یافته و سپس تنها "بلوچ" باقی مانده است. در کنار تغییر نام ساکنان، نام این سرزمین نیز در قرون اخیر به بلوچستان شهرت یافته است. در این میان تحول نام کوچ از "کیچ" بوده که در دوره باستان تا قرن های اخیر پایگاه سکونت مهمی در مرکز و شرق بلوچستان بوده و گاهی مکران کیچ خوانده میشد و نام بلوچ از "گدروچ" منشعب شده که توسط یونانیان به منطقه غرب مکران اطلاق میشد.

بلوچستان به دلیل اینکه همواره منطقه ای کم آب، گرم و خشک و بیابانی و مناطق کوهستانی و تپه ای و دره های باریک و بشدت صعب العبور بی آب و علف بوده کمتر مهاجرانی از بیرون به خود جذب کرده است و مهاجرت های درونی بلوچها نیز طی هزارها سال بیشتر در درون محدوده جغرافیایی تاریخی مکران بوده است. برخی مهاجرت های بلوچها، عامل خارجی داشته همانند سربازگیری برای جنگها توسط امپراتوری ها و یا یورشهای مهاجم و قلع و قمع بلوچها، اما بلوچها در صدهای اخیر به مناطق همسایگانشان نیز مهاجرت های زیادی داشته اند. از جمله مهاجرت به شمال افغانستان و شمال خراسان و ایران، مهاجرت به شهرهای آن سوی کرمان و بندرعباس، مهاجرت به سند و هند، و مهاجرت های دریایی به آفریقا و کشورهای عربی که این مهاجرت ها عوامل مختلفی داشته است.

بلوچستان دوره باستان یکی از مناطق معروف و مطرح و آباد بوده که هندی ها و سومری ها همواره با آنها در تجارت بودند، مردمان بلوچ باستان کشتی های بزرگی می ساختند، و از چین و بدخشان تا بین النهرین برای تجارت می رفتند. بلوچستان اولین شهر مدرن جهان در طول تاریخ را در دل خود جای داده است که در آن دوره 25 هزار نفر جمعیت داشته که کل مصر با تمام عظمتش چنین جمعیتی نداشته، اولین آثار از استفاده خط مربوط به بلوچستان است که به نظر می رسد الهام بخش سومری ها بوده است. اولین عمل جراحی چشم، اولین عمل جراحی دندان مربوط به بلوچستان است. 9 هزار سال قبل که هنوز مردم از زندگی شهری نمی دانستند شهر مدرن مهرگره وجود داشت، با کانال کشی فاضلاب شهری، خانه هایی محکم و زیبا، بازارهای تجاری، سفالگری، کاربرد پنبه و دوخت لباس و بافتن پارچه، استفاده از استخوان حیوانات و تیز کردنشان برای کاربردهای پزشکی همه و همه خبر از تمدنی شگفت انگیز در بلوچستان هزاران سال پیش میدهد. این منطقه چنان معروف بوده که پادشاهان باستانی بابل و سومری بارها در کتیبه های خود از مکران و تجارت با مکران و جنگ و نبرد با شاهان مکران صحبت کردند تا جایی که پادشاه مکران برای کمک به ایلامی های باستان که همپیمانان بودند ارتش اعزام کرده بود که همه این موارد اهمیت مکران باستان را نشان میدهد. اما این تمدن باستانی بلوچستان در اثر جنگ ها رفته رفته از بین رفت، بلوچستان دستکم سه شهر باستانی اش واژه "سوخته" دارند. سوتکگین در، سوتکگین کوه، سوتکگین شهر (دُر سوخته، کوه سوخته، شهر سوخته) که بیانگر هجوم بی امان دشمنان به این سرزمین و نابودی این شهرها در اثر جنگ های خانمانسوز است.

به نظر می رسد در هزاره آخر پیش از میلاد، رفته رفته بلوچستان اهمیتش کمتر شده و تمدن های شکوهمند به مناطق دیگری در داخل و اطرافش منتقل شدند. شاید در کنار جنگ ها و از بین رفتن شهرهای مهمش، کمبود عنصر آب دلیل عمده بوده است، بلوچستان به دلیل اینکه منطقه ای فوق العاده گرم و خشک است و کمبود آب در بسیاری از مناطقش آزار دهنده بوده، کمتر محل توجه کوچ نشینان دوره های باستانی برای اسکان و زندگی شده بود و از این

رو بعدها که مهاجرت های زیادی از شمال و غرب صورت گرفت بیشترین استقلال را در خود حفظ کرده است اما از سوی دیگر بخاطر کمبود جمعیت و سختی زندگی و پراکندگی جمعیتی توانایی لازم برای شکل دهی امپراتوری را نداشت و به شکل پادشاهی های منطقه ای اداره میشد، همسایگان امپریالیست هم چندان راغب نبودند این منطقه جغرافیایی را به عنوان یک پایتخت شاهنشاهی در نظر بگیرند. عکس این مساله را در منطقه کنونی افغانستان و شرق بلوچستان در نزدیکی سند و منطقه نیمروز به خاطر وجود آب و کشاورزی در گذشته می بینیم ، یعنی این مناطق به دلیل وجود جمعیت متمرکز، مورد توجه تهاجمی بیشتر کشورهای قدرتمند بوده اند.

در سده های اخیر به دلیل افزایش روز افزون موقعیت ژئوپلیتیکی بلوچستان از تنگه هرمز تا کراچی و بخاطر ثروتهای سرشار معدنی و زیر زمینی و زیر دریایی به محلی برای نزاع تبدیل شده و روز به روز اهمیتش بیشتر می شود. با پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت در جهان حل مشکل آب و برق و امکانات رفاهی آسان شده است، کشورهای عربی همسایه بلوچستان با استفاده از فناوری های مدرن، بیابان های بایر و خشک کویری را تبدیل به بهشت روی زمین کردند و دیگر کمبود آب یک نگرانی برای توسعه بلوچستان نیست این مشکل در صورت ایجاد یک توجه ملی توسط بلوچ ها و به دست گیری اداره سرزمین خود مرتفع خواهد شد، برای رسیدن به چنین خواسته ای مهم است که به خود بازگردند و توانایی های ذاتی خود را وارد میدان کنند نه انتظار از دیگران که برای آنها کاری بکنند.

تاریخنگاران دوره های اخیر که عمدتاً بلوچ نبوده و انگیزه های سیاسی را محل پرتاب موشک ایده ها و افکار و نظریات در خصوص بلوچ و سرزمین بلوچستان کردند بخشی از معضل تضعیف باورهای ملی شدند که تاریخنگاری برای این سرزمین باستانی و توجه عمیق به گذشته برای ساخت آینده ، همت مضاعف مردم بلوچستان را می طلبد تا بدور از هر نوع

ایدئولوژی سیاسی و خارجی بلکه با اتکا بر حقایق موجود آسیب شناسی درستی برای مشکلات بلوچستان داشته و برای فرداها برنامه ریزی کنند.

حبيب الله سربازى بلوچ

فصل اول

نژاد بلوچ

مکران نام تاریخی سرزمین بلوچستان

بلوچستان موطن و سرزمین مردم بلوچ در تاریخ به نام مکران شناخته میشد و همچنان این اسم باقی مانده است. مکران در تلفظ بلوچی (Makkoran) و در تلفظ قدیمی "Makran" یکی از مناطق باستانی جهان است که نام آن در قدیمی ترین کتب تاریخی که به پیش از میلاد مسیح بر می گردند ذکر شده است. هرودوت مورخ یونانی که 425 سال پیش از میلاد مسیح فوت کرده و به عنوان پدر تاریخ شهرت دارد و اثر وی قدیمی ترین اثر تاریخی و یکی از مهمترین منابع در خصوص تاریخ باستان محسوب میشود و هیچ نویسنده تاریخ شناسی برای روایت تاریخ باستان و پیش از میلاد از آن مستغنی نیست مکران را مسکن قوم «موکی‌ها» یا «ماکاها» عنوان کرده است. (هرودوت، 1389، ص 192)

الکس ووف و ریچارد بالکویل در کتاب مروری بر تمدن های باستانی ، مکران را یکی از تمدن های باستانی نام برده اند. (By Alex Woolf, -Exploring Ancient Civilizations) (Richard Balkwill)

وجه تسمیه مکران

مکران از نام ساکنان اصلی آن که با همین نام بودند شهرت یافته است چنانکه بارتولد تاریخ نگار معروف روسی درباره وجه تسمیه مکران مینویسد: «مکران مشتق از نام یک قوم دراویدی است که یونانی‌ها به آنان ماکای یا موکای میگفتند. بنابراین مکران اسمی نیست که قومی از اقوام آریایی روی این سرزمین گذاشته باشند» (بارتولد، 1308، ص 203) این مساله را آلفونس نیز تاکید می ورزد. وی می گوید که دراویدی‌ها ساکنان بومی شبه قاره هند پیش از آریایی‌ها

بودند. پس از ورود آریایی ها، آنان با دراویدی های تیره پوست درآمیختند¹. (آلفونس، 1348، ص 237)

در مورد سکونت تاریخی دراویدی ها در این منطقه نویسندگان بسیاری نوشتند. همچنین بنا به گفته کسلیلینگ، ساکنان اولیه مکران «مکه های» دراویدی و «پاریکانیوی ها» بودند. (بلوکباشی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج 12، ص 503)

از جمله اسناد دیگری که نشان می دهد نام این منطقه بر اساس ساکنان آن شهرت یافته مطلب در دایره المعارف بزرگ اسلامی است که میگوید: در دوره ساسانیان به طور کلی این ناحیه را «کوسون» میگفتند که احتمالاً از کلمه گوشان، کوش و کوس (کوچ) که نام قومی در شرق بوده و پیش از بلوچها در این ناحیه می -زیستند، گرفته شده بود.² (بلوکباشی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج 12، ص 503)

کلمه کوچ در کنار بلوچ در شاهنامه نیز ذکر شده است، شاهنامه که یکی از قدیمی ترین منابع ایرانیان برای بیان تاریخ باستان است زمانی که به وقایع پیش از میلاد و دوره های باستانی پیشدادیان، کیانیان و ساسانیان اشاره می کند از قبایل کوچ و بلوچ اسم می برد که ساکنان

¹. غیر آریایی هایی که با آریاییها در ارتباط بودند در ریگ ودا داسه یا دسیو خوانده می شدند. برخی از آنها پوست تیره ای داشتند و ناشمرده صحبت می کردند اینها احتمالاً دراویدی ها بودند. اما موضوع رنگ پوست متفاوت را بسیاری از پژوهشگران نمی پذیرند. یکی از دلایلی که ذکر می کنند این است که اصطلاحات آریه ورنه، و داسه ورنه (ورنه: رنگ) که بر مبنای آن نظریه تیره پوست بودن اقوام بومی هند شکل گرفته است اساساً به رنگ پوست اشاره ندارند بلکه این واژه ها به گروه های فرهنگی مختلف که زبان ها و آئین های مختلفی داشتند اطلاق می شده است.

². کوسون به کیچ منطقه تاریخی در مکران اشاره دارد و این دیدگاه نیز درست نیست که بلوچها مهاجرانی هستند که بعداً به منطقه مکران وارد شدند و در کنار کوچ ها سکونت اختیار کردند در این خصوص در مباحث جلوتر کتاب بحث شده است.

مکران بودند و شاهی بزرگ معروف به شاه مکران داشتند که شاه مکران به دست کیخسرو فرزند سیاوش در جریان یک جنگ کشته می شود.

محققان و تاریخنگاران عرب نیز در مورد وجهه تسمیه این منطقه به ساکنان بومی اشاره می کنند با این تفاوت که رنگی دینی به آن داده اند. یاقوت حموی در معجم البلدان باب المیم مکران نوشته است که اصل کلمه مکران به "مکران بن فارک بن سام بن نوح" بر میگردد که او در منطقه ای بین سرزمین فارس و هند سکونت کرد و اسم منطقه به نام وی تبدیل شد.

در کارنامه اردشیر بابکان نام این ناحیه به شکل «مکرستان» یا «موکرستان» آمده است. (مشکور، 1369، ص 17)

چنین بر می آید که مکران یک اسم باستانی است و مشخص می شود که این نام تاریخی برگرفته از ساکنان باستانی منطقه بوده است و همچنین نام مکران پیش از مهاجرت آریایی ها به ایران کنونی وجود داشته و ریشه آریایی ندارد.

همچنین در بررسی ها متوجه شدم که یک گروه اقلیتی به نام ماکا Maka در کشور کامرون آفریقا نیز زندگی می کنند که زبانشان با بقیه مردم آن منطقه متفاوت است و مهاجر آن منطقه بوده اند، این گمان وجود که این مردمان نیز از جمله مکرانی ها بودند که در اثر حمله و یورش مهاجمان و یا بخاطر دلایل معیشتی به قاره آفریقا رفته باشند کما اینکه هم اکنون گروه زیادی از مردم مکران در کشورهای مختلف آفریقایی خصوصا کشورهای شرق آفریقا زندگی می کنند، بلوچها ساکنان دریا و دریانوردان قدری بوده و هستند.

جغرافیای تاریخی مکران

از منابع یونانی چنین بر می آید منطقه ای که اکنون به عنوان بلوچستان شناخته می شود، از رود ایندوس یعنی سند تا کارمانیا (کرمان) از تنگه هرمز تا شهر بندری کراچی و از شمال تا آراخوزیا (قندهار) و درنگیانا (زرنگ سیستان) از جنوب دریای مکران سابقا در تاریخ به عنوان حدود جغرافیای مکران شناخته می‌شد.

منابع یونانی مکران را شامل سه بخش دانسته اند: شرقیترین بخش آنرا که از غرب به رود آرایبوس (رود سند) و از جنوب به دریای اریتره (عمان - مکران) ختم می‌شد، اوریتایی یعنی سرزمین اوریتان‌ها می‌گفتند. آنان همان مردمان بلوچی بودند که در برابر اسکندر ایستادگی کردند. نثارخوس سردار اسکندر در هنگام عبور از این منطقه از آنجا با نام «اراباه» یاد کرده است. (رائین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، ص 223) اوریتایی و ارباه را میتوان اینگونه نیز تفسیر کرد؛ اوریتایی به معنی سرزمینی در کنار دریای اریتره و ارباه سرزمینی در مجاورت رود آرایبوس، که با توجه به موقعیت جغرافیایی آنجا درست به نظر می‌رسد. بخش دوم منطقه ساحلی که آنرا اِیختیوفاجی (Ichthyophagi) به معنی فارسی ماهیخوران دانسته اند. و بخش سوم را که شامل نواحی داخلی و صحراها و بیابانهای دور از ساحل بود، گذروزیا می‌گفتند.

می‌توان این تقسیمات یونانی‌ها برای آن دوره را به سه گروه عمده در بلوچستان تقسیم بندی کرد به نام‌های اوریتایی در شرق، مکرانی در جنوب و گذروزی در نواحی غربی و شمالی، مجموعه‌هایی با خرده فرهنگهای متفاوت اما یکسان. چرا که به استناد منابع تاریخی، بلوچستان در تمام این سالها نسبت به بقیه مناطق بیشتر هویت خود را حفظ کرده است این تقسیمات عمده باقی مانده از منابع یونانی نسبتا با شرایط کنونی و لهجه‌های متفاوت زبانی و خرده فرهنگ‌های موجود تطابق‌هایی دارد، همانند مکرانی و سرحدی و براهوی (دراویدی)

یونانیان از غرب بلوچستان به نام گدروسیا Gedrosia یاد می کردند و حتی آریان، شهر معروف آن را "پورا" یاد کرده است یعنی همان پهره که احتمالاً منظور بمپور بوده و یا شاید پهره خود یک شهر باستانی بوده که از بین رفته است. دلیل اینکه بخش غربی بلوچستان گدروسیا خوانده میشد آنجاست که پلوتارک مینویسد: اسکندر در هنگام برگشت از هندوستان بیابان کناره دریای ماکا را ظرف شصت روز طی نمود تا اینکه وارد "گدروزیا" شد، گدروزیا در پایان بیابان یعنی احتمالاً منطقه ناهوگ سراوان یا منطقه بمپور و حوزه هلیلرود که دارای رودخانه، نخلستان و قلعه و استراحتگاه بود خصوصاً که پلوتارک گوید در آنجا همه چیز به حد وفور بود - و شاهان و حکمرانان همه گونه مساعدت کردند و اسکندر در مقر سلطنتی گدروزی مدتی به استراحت پرداخت.

برپایه نظر هوردوت در این سرزمین بزرگ یعنی چهاردهمین استان هخامنشیان علاوه بر سکنه بلوچستان کنونی زرنگیان نیز می زیسته اند، یعنی دو سرزمین کنونی بلوچستان و سیستان (افغانستان کنونی) یک منطقه مشترک بودند.

دکتر محمود زند مقدم که چند کتاب در مورد تاریخ بلوچستان و سفرنامه به این منطقه نوشته در گفتگو با موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در مورد جغرافیای تاریخی بلوچستان با تایید این موضوع می گوید: "در دوران باستان این دو منطقه یعنی سیستان، سیستان بزرگ تاریخی و بلوچستان (مکران تاریخی) در پیوستگی با هم بودند و رستم برای دفاع از این منطقه با افراسیاب می جنگد. در واقع سیستان و مکران یک واحد فرهنگی و حتی گاه یک واحد سیاسی را تشکیل می دادند. این منطقه ارتباطات قوی هم با کرمان و شهر جیرفت دارد." (زند مقدم، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، مصاحبه)

ریشه نام بلوچ

در مورد واژه بلوچ "دکتر ب موکسر" این واژه را برگرفته از واژه یونانی گدروسیا دانسته، کلمه "گدروس" و "گدروچ" که تبدیل به "بلوچ" شده است. شهری به نام جردوس (گردوس) در رودبار زمین نزدیک جیرفت منطقه ای که در گذشته کوچ و بلوچ در آن زندگی می کردند وجود داشته است که یاقوت حموی در معجم البلدان بدان اشاره کرده است به نظر میرسد این نام دیگر وجود خارجی ندارد. همانگونه که گدروزیا دیگر استفاده نمی شود.³

تغییر یافتن بلوچ از نام "گدروس" و "گدروچ" مدلل به این شاهد است که این نام در آثار یونانیان وجود دارد این نام پس از اینکه اسکندر (سال 325 ق.م) از این منطقه عبور کرد شهرت یافت. دلیل آن نیز بر می گردد به سختی های که اسکندر در این مسیر راه دیده و شکست های که در درگیری های که با قبایل بلوچ داشت که بیشتر لشکر خود را از دست داد و در نهایت تنها با یک سوم لشکرش توانست از بلوچستان عبور کند و بیشترین تعداد لشکر و غنایمی که از هندوستان به دست آورده بود را از دست داد و هزاران نفر از سربازان و چهارپایانش هلاک شدند. این موضوع تبدیل به بحث گسترده ای در بین یونانیان شده و باعث شد که نام این سرزمین در تاریخ یونانیان به کرات ذکر شود خصوصا اینکه یونانیان پس از تصرف ایران برای سالها به نام امپراتوری سلوکی حکمرانی کردند و از خیر بلوچستان گذشتند.

³. دکتر باستانی پاریزی نیز در مطلبی مربوط به برز کوه به این موضوع پرداخته است.



نقشه مسیر حرکت ساحلی اسکندر در بلوچستان، که سال 1823 توسط لوئیس کشیده شده است. یونانیان به بخش غربی بلوچستان "گدروسیا" می گفتند.

کتاب حدود العالم که مولفش در منطقه جوزجان افغانستان در همسایگی بلوچستان بوده و پیش از شاهنامه فردوسی نوشته شده می نویسند: "وبین هذه المدن وبين جبل القفص يوجد البلوص، مقيمون في الصحراء، يمتهنون اللصوصية والرعي، جريئون مصاصو دماء. وهم كثيرون. وكان كسرى قد حاول ابادتهم بشتي الحيل"

ترجمه: مردمانی اند میان این شهرها [جیرفت و بم] بلوچها هستند، آنها صحرا نشین اند دست به غارت می زنند و خون آشام و دامدار اند و بسیار زیاد اند، کسری (انوشیروان) تلاش کرد با شیوه های مختلف آنها را نسل کشی کند. (مجهول، 1419 ه، حدود العالم ص 100)

موضوع قتل عام بلوچها هم در دوره انوشیروان و هم در دوره کیخسرو اتفاق افتاده است که فردوسی در اشعار خود ذکر کرده است.

معجم البلدان اما بر عکس حدود العالم بلوچ را مردمانی متمدن معرفی می کند و می نویسد: "طایفه ای باشند چون اکراد و آنان را بلادی وسیع باشد میان فارس و کرمان در سفح جبال قفص (کوچ) و آنان راشوکت و قوت و عدد بسیار باشد و قوم قفص (کوچ) که طایفه ای دیگرند با همه قوت از هیچکس جز بلوچ بیم ندارند. و بلوچ صاحبان نعمت و چادرهای موئین باشند و مردمان از بلوچ ایمنند راه نزنند و مردم نکشند و اذیت آنان به کس نرسد برخلاف قفص" (از معجم البلدان ذیل بلوص)

فردوسی می گوید:

اندران ناحیت به معدن کوچ - دزدگه داشتند کوچ و بلوچ

یعنی بلوچها و کوچها در منطقه کوچها (برز کوه / جبال بارز) محلی برای یورش و غارت داشتند.⁴

مسلمانان عرب که در سال 23 ه. ق. وارد مکران شدند گفتند که در کوههای کرمان با اقوام بیابانگردی بنام کوچ یا قفص و بلوچ یا بلوص مواجه شدند. فردوسی این موضوع را تایید می کند:

ز کوه بلوچ و ز دشت سروچ برفتند خنجرگزاران کوچ

برخی از مورخان چون بلاذری و طبری در منطقه کرمان فقط کوچ را ذکر کردند و از بلوچ ذکری به میان نیاوردند. این احتمال وجود دارد که ساکنان منطقه کرمان تنها کوچها بودند

⁴. در بلوچی اصطلاحی هست به نام "هول و چاپه" به نظر می رسد بخاطر خشکی و زندگی سخت در مکران مردم این ناحیه همواره به مناطق همسایه یورش برده و غنیمت جمع می کردند. و این زمانی اتفاق می افتاد که از سوی حکومت های شاهنشاهی سرزمینشان مورد تاخت قرار می گرفت.

اما بخاطر پیوندی تاریخی با بلوچ‌ها همیشه با هم بوده و خود را جزوی از هم می‌دیدند و بسیار محتمل است که این دو گروه از یک طائفه بودند که در طی هزاران سال زندگی و تحولات پیش آمده رفته رفته تفاوت‌هایی زبانی و رفتاری در آنها ایجاد شده است.

حدود العالم این موضوع را ذیل کلمه قفص (کوچ) نوشته است: "أما القفص، فهم جلیون مقیمون أسفل جبل القفص؛ وهم سبع قبائل لكل قبيلة منهم رئیس. وهم لصوص ورعاة ومزارعون" اما کوچ مردمانی کوهی هستند که در دامه کوه قفص ساکن اند، هفت قبیله اند و هر قبیله آنها یک رئیس دارد، سارق، شبان و کشاورز اند.

کوهی که حدود العالم و فردوسی بدان اشاره می‌کنند "جبال بارز" کرمان است که در کنار مکران قرن‌ها محل سکونت کوچ‌ها و بلوچ‌ها بوده و هست.

همه اسناد که قدیمی‌ترین کتب موجود اند و بیش از دوهزار و هزار ساله اند و به مساله بلوچ و بلوچستان پرداخته اند، روشن می‌کنند که کوچ‌ها و بلوچ‌ها که از آنها به نام‌های "مگان" "مکران" "گدروسیا" "ماکا" "مکا" "مکه"، "کوچ" "بلوچ" "بلوص" "کوس" "کس" "قفص" "کوفج" "کوفج" در تاریخ یاد شده ساکنان قدیمی این سرزمین بودند.

ریشه نام کوچ

نام کوچ از کیچ شهر باستانی بلوچستان شهرت یافته است، چون در بلوچستان شهری قدیمی و مرکزی به نام "کیچ" هست که در تاریخ از آن به شکل کیچ و کیس و کیز هم یاد شده است. ابن حوقل، اصطخری در المسالک و الممالک، مارکوپولو و بسیاری دیگر از مورخان بدان اشاره کرده اند.

است. عموماً فانیذی که به جاهای دیگر برده می شود از اینجاست. در ناحیه ماسکان خضدار هم فانیذ هست و ساکنان این روستاها خریدار اند و متصل به نواحی کرمان از ناحیه ای است به نام مشکی (ماشکید) و این شهری است که مردی به نام مطهر بن رجا در آن حکومت می کند و برای عباسی ها خطبه می خواند و اسم دیگران را نمی برد و از هیچ پادشاه دیگری اطاعت نمی کند و منطقه حکومتش به اندازه سه مرحله است و دارای نخلستان است.

ابن حوقل پایتخت مکران در آن دوره را کیچ عنوان کرده است و می گوید که مناطق دیگر صحرا و خشکسالی و تنگ دستی بودند و زبانشان نیز فارسی و مکری است.

اصطخری (ابواسحاق ابراهیم بن محمد الاضطخری، جغرافیدان ایرانی) هم به این موضوع اشاره کرده که زبان مردم در مکران فارسی و مکری است و هم شهری به نام کیز و شهری دیگر به نام تیزمکران را ذکر کرده است.

مارکوپولو در کتاب شرح جهان ص 178 از همین شهر به عنوان "کیس مکران" یاد کرده است. مارکوپولو که در قرن 13 م وارد بلوچستان امروزی شده می گوید: "کیس مکران Kesmacran یک منطقه پادشاهی است که دارای یک پادشاه خاص خود است و یک زبان عجیب دارند. [بعضی از] مردم بت پرست هستند، اما بیشترین آنها مسلمان اند. آنها به واسطه تجارت و صنعت زندگی می کنند، زیرا آنها تاجران حرفه ای هستند و از همه جهت از طریق دریا و زمین (برای تجارت) رفت و آمد زیادی را انجام می دهند. غذای آنها برنج [و ذرت]، گوشت و شیر است و بازار بزرگی دارند"

مارکوپولو ادامه می دهد: "و باید بدانید که این پادشاهی مکران آخرین پادشاهی از سمت هند به سمت غرب و شمال غربی است که می بینید، وی سپس می گوید من طول هندوستان تا این ناحیه را شرح دادم اما قسمت داخلی را نگفتم که خود قصه طولانی دارند." این یعنی وی اطلاعات بیشتری در مورد مناطق داخلی بلوچستان نداشته یا بیان نکرده است و دستکم ثابت می شود که مشهورترین منطقه در آن دوره "کیچ" بوده است.

از این منابع همچنین بر می آید، در دوره ای که مارکوپولو به بلوچستان سفر داشته زبانی عجیب رواج داشته که ابن حوقل و اصطخری و ... این زبان را "مکری" یعنی زبان اهل مکران خوانده اند. همچنین ثابت می شود که یک پادشاهی مستقل در این بخش از مکران بوده است و هم ثابت می شود که شهری که اکنون به عنوان کیچ شناخته می شود یک منطقه قدیمی است و احتمالاً پایتخت شاه بوده که اسمش ذکر نشده است. این احتمال بسیار زیاد است که کیچ یا کیس سبب تسمیه کوچ و کوس شده باشد. همانطور که ایرانی ها می گفتند: کوسون. کیس مکران، همان کوچ مکران است و در این منطقه مکران، براهوی های دراویدی از دیر باز سکونت داشته و بعدها حکمرانی خانان کلات نیز از همین قبیله برخوردار است. و کوچ مکران به کوچ و بلوچ شهرت یافته است. و زبان "مکری" یعنی مکرانی وقتی این سرزمین نامش به بلوچستان شهرت یافت و از زبان امپراتوری های همجوار تاثیر پذیرفت به شکل کنونی "بلوچی" خوانده شد.

اهمیت تاریخی کیچ

منطقه کیچ یکی از مناطق آباد در مکران بوده که بخاطر صحرایی بودن مناطق دیگر و وجود رودخانه و آب در این منطقه از هزاران سال پیش به کانون تمرکز زندگی تبدیل شده و پایتخت حکومت ها و محل داد و ستد شده بود.

در (Baluchistan District Gazetteer - Index, V. 1-8, چاپ 1907 بمبی) آمده که "به استثنای دره کیچ، و بلیده هیچ فضای قابل توجهی برای کشت در مکران وجود نداشت. به نظر می رسد این دو دره کل ثروت کشاورزی را متمرکز کرده است." این مجله می افزاید: "دراویدان باستان، که اکنون براهوی شناخته می شوند، هنوز هم در بسیاری از مناطقی که هرودوت به آنها اشاره کرده وجود دارند. در میان آنها همیشه یک عنصر برجسته ارتباط عربی

وجود دارد ، زیرا اعراب حتی قبل از فتح سند ، مکران را نگه داشتند و دره کیچ را بزرگراه تجاری خود به هند ساختند"

با توجه به روایات اصطخری و ادریسی (ابوعبدالله محمد الادریسی، 1161-1099) :
جغرافیدان مراکشی، فاصله ی بین بندر تیس و کیچ (بزرگترین شهر که در بزرگراه میان مکران و هند قرار داشته است) به اندازه ی 5 شبانه روز راه بوده است. در این میان دره های طولانی و وسیعی وجود دارد که از جهت مکران بسمت هند پیش می روند ، بنا به مقیاس های امروزی فاصله ی میان بندر تیس و کیچ ، 160 تا 170 مایل در نظر گرفته شده است.

هنری مایرز الیوت (1853-1808م) نویسنده کتاب تاریخ هند، بنقل از ادریسی در توصیف وضعیت شهر کیچ نوشته است «درختان نخل فراوان ، تجارت گسترده و زمین های کشاورزی حاصلخیز است. از کیچ تا پنجگور دو شبانه روز راه است و در غرب کیچ بندرگاه تیس قرار گرفته است.»



عکس: رودخانه کیچ

کیچ به دلیل داشتن عنصر حیاتی یعنی آب و وجود رودخانه کیچ یکی از مناطق متمرکز برای سکونت از زمان های دور بوده است. این مساله از آنجا ثابت می شود که اخیرا باستانشناسان شهری به نام "سوتکگین دن" یعنی در سوخته در نزدیکی میرانی بازار منطقه کیچ با فاصله تقریبی ۱۵۰ کیلومتر از بندر گوادر به سمت مرز کنونی ایران پیدا کردند که 3500 سال قدمت دارد.

این موضوع می تواند صحت اینکه نام این منطقه تاریخی به نام ساکنان قدیمی اش یعنی کوچ ها تبدیل یافته باشد را تقویت می کند پیشتر هم اشاره شد که در دوره ساسانیان نیز به این منطقه کوسون می گفتند که از کوس همان کیچ گرفته شده است. (بلوکباشی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج 12، ص 503)

نتیجه اینکه کیچ یک منطقه تاریخی است که سال ها به عنوان پایتخت بسیاری از شاهان منطقه بوده، کیچ محل داد و ستد با ایرانی ها، عرب ها، و شهرهای رودخانه سند بوده و محل تلاقی کشتی های تجاری بوده و به گفته مارکوپولو بازار بزرگی در این منطقه وجود داشته است. شهرت این منطقه در تاریخ به حدی بوده که ایرانی ها به مکران "کوسون" می گفتند و هم اینکه نام کیچ در کنار مکران به عنوان کیس مکران و کیز مکران ذکر می شده است. احتمالا مردمان قدیمی این منطقه چنانکه اکنون نیز مرسوم است خود را کیچی میخواندند و رفته رفته به کوچ شهرت یافتند.

کشف شهر تاریخی "سوتکگین دن" در سوخته، در منطقه کیچ می تواند یک نمونه از مهاجرت کوچها پس از حمله و یورش به این شهر باشد. هنگامی که این شهر آباد و محل داد و ستد مورد یورش و حمله ایرانی ها قرار گرفته و به آتش کشیده شده است، مردمانش به نواحی دیگر مهاجرت کردند.

متاسفانه بخش بزرگی از تاریخ بلوچستان در اثر همین نسل کشی ها و قتل عام هایی که علیه کوچ و بلوچ صورت گرفته و در کتب تاریخی بدان اشاره شده از دست رفته است.

در اینجا بد نیست اشاره کنم که یکی از شاعران کیچی "سراجی سگری" است که پس از هجرت به سیستان در افغانستان متلخص به سگری شد و شاید یکی از دلایل هم این باشد که اصولاً بخشی از بلوچ‌ها از همان سکا‌های سگری بودند که جلوتر در مورد آنها مفصلاً صحبت خواهیم کرد. در هر صورت سراجی سگری در قرن هفتم در شهر کیچ به مدح شاهان مکران می پرداخت.

زبان باستانی مکران

در خصوص زبان مردم مکران، فردوسی در داستان نبرد کیخسرو برای کین خواهی پدرش سیاوش، هنگامی که به مکران یورش برده و پس از جنگی طولانی شاه مکران را کشته و در مکران دست به تاراج می زند، سوار کشتی شده و به سمت چین حرکت می کند و یک سال در مسیر راه بوده است و وقتی پیاده می شوند با مردمانی مواجه می شود که با زبان مردم مکران زمین تکلم می کردند.

چو خسرو ز دریا بخشکی رسید - نگه کرد هامون جهان را بدید

همه شهرها دید برسان چین - زبانها بکردار مکران زمین

فردوسی شاهنامه را بیش از 1000 سال پیش سه سال قبل از بر تخت نشستن سلطان محمود غزنوی نوشته است فردوسی تاریخ را در قالب اشعار و با توجه به اسنادی که مشاهده کرده، حکایاتی که سینه به سینه نقل میشده به نگارش در آورده است. هم در دوره فردوسی مردم این منطقه به زبان دیگری صحبت می کردند و هم بنابه گفته فردوسی در دوره کیخسرو که مقارن است با دوره اشکانیان. اشکانیان حدوداً 200 سال قبل از میلاد مسیح و 200 سال

بعد از میلاد مسیح حکمرانی می کردند، در آن دوره به گفته فردوسی مردمانی در ناحیه چین زبانشان شبیه زبان مکرانی ها بوده است.⁶

ابن حوقل هم زبان مردم مکران را فارسی و مکری خوانده است، اصطخری نیز به همین صورت آورده است. مارکوپولو نیز از زبان عجیبی در مکران یاد کرده است.

همانگونه که در بخش وجه تسمیه مکران نیز اشاره شد مردم مکران - باستان یعنی همان کوچ ها، دراویدی زبان بودند. دراویدی به مردمان بومی شبه قاره هند گفته می شود. آنان به زبان های متعددی سخن می گویند که همگی در یک خانواده زبانی دراویدی قرار دارند. گفته می شود که دراویدیان بیش از 9 هزار سال پیش از سمت شمال آسیا به شبه قاره هند وارد شده بودند. پیش از حرکت به سوی جنوب، یک شاخه از آنها به سوی غرب کوچیدند. براهویی های ساکن در بلوچستان، از تبار همین شاخه از دراویدیان است که زبان متفاوتی داشتند و در اشعار فردوسی از آنها به نام کوچ یاد شده است.

اما در کنار زبان مکری (دراویدی) زبان فارسی توسط نویسندگان عرب به عنوان زبان مکران عنوان شده که احتمالاً اشاره به زبان بلوچی است. چرا که زبان بلوچی یکی از زبان های شاخه پارتی (پهلوی باستان) است. همانند زبان های کردی، گیلکی، تالشی، تاتی، لکی که شباهت های زیادی با یکدیگر دارند و همه این زبان ها تاثیرپذیرفتگان از زبان پارتی باستان هستند که دیگر آن زبان با شکل خودش منقرض شده است.

زبان بلوچی بسیاری از خصوصیات زبان های کهن را محفوظ داشته است. زبان بلوچی در پاره ای موارد به زبان پهلوی پارتی قرابت پیدا می کند و درجایی نیز به زبان پهلوی ساسانی و در جایی اوستایی اما روی هم رفته وقتی همه جنبه ها در نظر گرفته شود، این نتیجه به دست می آید که گویا زبان بلوچی، در کنار کردی و تالشی و گیلکی و ... دنباله زبان های پارتی

⁶. احتمالاً منظور از چین همان بخش های شرقی هندوستان به سمت دریای چین است که دراویدی زبان ها آنجا سکونت داشتند.

باستان اند که تلفظ آواهای قدیمی را در خود حفظ نموده و نمونه‌های زیادی در این خصوص وجود دارد.

توجه داشته باشیم که زبان پارسی باستان، زبان رسمی اشکانیان بوده که در منطقه غرب مکران امپراتوری داشتند، زبان رسمی پادشاهی سورن (پادشاهی پارتیان هند) بوده که در منطقه شرق و شمال مکران حکمرانی می‌کردند و همچنین زبان رسمی کوشانیان یعنی زبان بلخی مشابه با پارسی باستان بوده که در شرق و شمال شرقی مکران امپراتوری داشتند. و شهرهای قدیمی مکران چون طوران (توران) و خضدار مردمانش با همین زبان صحبت می‌کردند.

یعنی در آن دوره گرداگرد بلوچستان کنونی زبان پارسی باستان و مشابه به آن رایج بوده و چه بسا بخش‌های از بلوچستان کنونی نیز برای سالها تحت سلطه آنها قرار می‌گرفته است در کنار آن مردم مکران همواره در ارتباط و تجارت و تعامل با آنها بودند و از این زبان تاثیر پذیرفتند و زبانشان با زبان‌های گیلکی و کردی و طالشی و تاتی و ... تشابه پیدا کرده است.

به عنوان مثال اشکانیان در غرب بلوچستان، بیست و یکمین پادشاهشان بلاش یکم بود که در سال 51 میلادی به پادشاهی رسید بلاش یکم اولین پادشاه از سلسله اشکانی بود که خط اشکانی و زبان پارسی را مورد استفاده قرار داد و به جای استفاده از الفبای یونانی، سکه‌هایی به خط اشکانی ضرب نمود. پادشاهی او طولانی بود حدود سال 80 م درگذشت. (McDowell, pp. 119ff., 230) بلاش یکم حدودا 30 سال حکمرانی کرد و در دوره او و بعد او زبان پارسی به عنوان زبان رسمی کل ایران آن دوره مورد استفاده قرار می‌گرفت و جالب اینجاست که دستکم ثابت شده پادشاهان اشکانی ارتباط تنگاتنگی با سکستان (سیستان) داشتند چرا که شاه بلاش یا (ولاش) [484 - 487 م.] به کمک سردار معروف زرمهر (سوخر) از خاندان قارن و حکمران سکستان توانست به سلطنت برسد. و این ارتباط تنگاتنگ حاکم وقت سیستان و شاه اشکانی در زمانی که زبان دربار اشکانیان، زبان اشکانی یا همان زبان پارسی

باستان بوده نمیتواند در حوزه زبانی بی معنا و بی اثر بوده باشد و مسلماً ارتباطات زبانی برقرار بوده است.

این را باید اضافه کنم که ممکن است نام مردانه "بالاچ" در میان بلوچها در اثر تاثیر پذیری از پادشاهان اشکانی آمده باشد و حتی ممکن است که کلمه بلوچ رفته رفته در اثر ارتباط با این سلسله های حکومتی در مکران رواج یافته باشد چرا که می دانیم پادشاهان علاقه داشتن اسامی شهرها و قبایل و ... را با اهداف سیاسی مختلف به نام خود بگذارند. همانطور که سلسله پهلوی بسیاری از اسامی شهرها را به نام پهلوی تغییر داد و حتی اسامی طوایفی در بلوچستان را به "شه بخش" و "شهنوازی" عوض کرد.

اما اینکه برخی صرفاً بخاطر تشابه نامی بالاچ مدعی شوند اشکانیها بلوچ بودند مبنای درستی ندارد، چون در سلسله های شاهی مرسوم است که فرزندان و نوادگان پدری پشت سر هم به شاهی می رسند و کسی خارج از این سلسله امکان شکستن این سلسله را نداشته مگر اینکه کل آن سلسله را بر اندازد که همچنین چیزی در مورد بلوچ ثابت نشده که بلوچها بدون هیچ نسبتی وارد سلسله پادشاهان اشکانی شده باشند!

دلیل دیگری که تغییر رفته رفته زبان مردم بلوچ این منطقه را تقویت می کند ارتباط آنها با شهرهای میانی در دوره های هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بود چراکه سربازان زیادی در دوره های مختلفی از مکران برای جنگ ها با خود برده می شدند هرودوت پدر تاریخ، در چندین نوبت از مشارکتهای "میکیان" در جنگ ها یاد می کند. در کتیبه های داوا از بلوچها به عنوان "مردانی از ماکا" یاد شده است. "کتیبه داوا" یکی از کتیبه های هخامنشی است. میکیان در نبرد ترمویلا در ارتش خشایارشا نیز حضور داشتند. یا سیاه سوار که یک فرمانده جنگی بلوچ با ارتشی از بلوچستان بود و در دوره یزدگرد برای مقابله با مسلمانان فرستاده شد ولی اسلام آورد و در صف مسلمانان قرار گرفت و سلسله ساسانی را برانداخت. از طرف دیگر

سیستم اداری حکومت‌ها با ایجاد زبان اداری باعث رشد زبان در گستره حکومت نیز می‌شوند.

می‌بینیم که زبان پارسی به دلیل حکومت طولانی مدت دودمان اشکانی بر ارمنستان تأثیر بسیار زیادی روی زبان ارمنی نیز گذاشته و بخش بزرگی از فرهنگ واژگان این زبان را کلمه‌های پارسی تشکیل می‌دهند. زبان ارمنی تا به امروز تعداد زیادی از واژه‌های پارسی را در دل خود محفوظ داشته‌است.

خواستگاه بلوچ

بلوچستان (مکران قدیم) خواستگاه مردم بلوچ است، این مردمان هزاران سال است که در این سرزمین نسل اندر نسل زندگی کرده‌اند و به مراتب کمتر از مناطق دیگر از مهاجرت‌ها تأثیر پذیرفته‌اند و یکی از دلایلش که پیش در مقدمه نیز ذکر شد خشکی و گرمی و طبیعت خشن بیابانی و کم‌آبی این منطقه بوده و آب شور دریای مکران نیز برای کشاورزی و خوردن امکان‌پذیر نبوده‌است. این که بلوچستان موطن قدیمی بلوچهاست بیشتر نیز ذکر آن رفت اما با اینکه بسیاری از تاریخدانان و منابع قدیمی به این مسأله صحه گذاشته‌اند و ساکنان بلوچستان را "مکاها" دانستند و کتابهای تاریخی کوچ و بلوچ را مردمانی معرفی کردند که در ازمنه بعید پیشتر از دوره هخامنشی سرزمینشان مکران بوده‌اند اما برخی‌ها با گمانه‌زنی غیر مدلل در خصوص خواستگاه بلوچ صرفاً بخاطر تقارب زبانی بلوچی با گیلکی، کردی و تالشی و... و همچنین با استناد به داستان شاهنامه که از کشتار بلوچ‌ها و گیلک‌ها توسط کسری انوشیروان خبر می‌دهد خواستگاه بلوچ را شمال ایران بیان کردند که تفسیر کاملاً نادرستی است.

شاهنامه فردوسی در شرح سلطنت کسری انوشیروان (531-579 م) بیان می کند که وی در آغاز سلطنت سفری به نقاط مختلف ایران از جمله خراسان و گرگان و ساری و آمل نمود و سپس به سمت هندوستان حرکت کرد در مسیر هندوستان در منطقه توران حوالی قلعه "الانان"⁷ یک "دربند" ساخت.

چو کسری نشست از بر تخت عاج به سر برنهاد آن دل افروز تاج

...

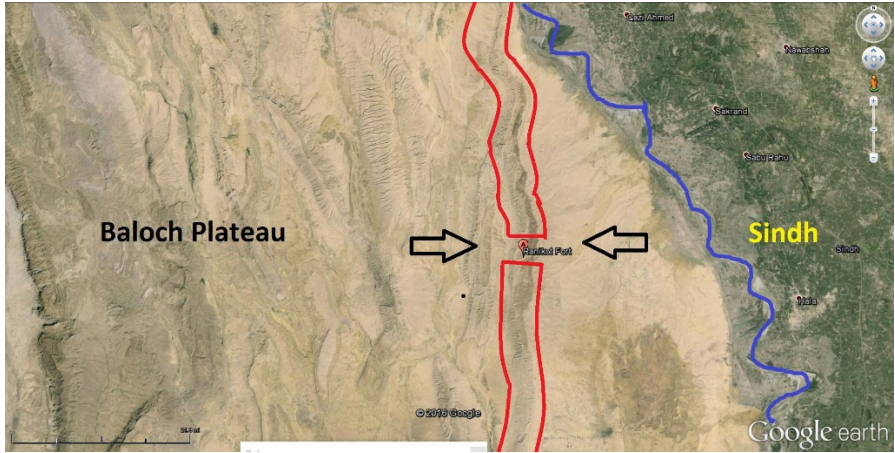
یکی باره از آب برکش بلند برش پهن و بالای او ده کمند

به سنگ و به گچ باید از قعر آب برآورده تا چشمه آفتاب

هر آنکه که سازیم زین گونه بند ز دشمن به ایران نیاید گزند

ز دریا به راه الانان کشید یکی مرز ویران و بیکار دید

⁷. این قلعه در توران نزدیک دریا، احتمالاً دریای نزدیک کراچی قرار داشته است، مملکت توران در آن دوره شامل خضدار و کراچی نیز بود. قلعه الانان که در نزدیکی دریا بوده بعدها توسط شیروه و قارن پسر کاوه آهنگر تخریب شد، انوشیروان در اطراف قلعه آلانان یک دیوار ساخت که امروزه به عنوان دیوار سند شناخته میشود.



عکس: دیواری که انوشیروان در سند ساخت بعدها توسط شاهان دیگر تکمیل شد

انوشیروان پس از ساخت دیوار سند و مطیع کردن تورانی‌ها که در قلعه الانان بودند به هندوستان رفت و چندی در آنجا ماند و در راه بازگشت از هندوستان احتمالاً اطراف کرمان، از دربارانش شنید که بلوچ‌ها همیشه به مردم منطقه حمله می‌کنند و اموالشان را می‌برند:

به راه اندر آگاهی آمد به شاه که گشت از بلوچی جهانی سیاه

ز بس کشتن و غارت و تاختن زمین را به آب اندر انداختن

و همچنین خبر شورش و قیام در گیلان را نیز به او می‌دهند و می‌گویند از این بدتر وضعیت گیلان است و در آنجا هم شورش شده است:

ز گیلان تباهی فزونست ازین ز نفرین پراگنده شد آفرین

شاه ناراحت شد و به همراهان گفت: که "الانان" و "هندیان" که بسیار دورتر هستند سر به طاعت ما خم کرده اند اما با بلوچ‌ها و گیلانی‌ها نتوانسته ایم بر آئیم:

به ایرانیان گفت الانان و هند شد از بیم شمشیر ما چون پرند

بسند نه‌باشیم با شهر خویش همی شیر جویم پیچان ز میش

همان مرز تا بود با رنج بود ز بهر پراگندن گنج بود

این بیت نشان می‌دهد که در آن دوره بلوچ‌ها را در مرز با ایران میدانستند، سپس فردوسی یاد آور می‌شود که با همه تلاش انوشیروان برای حمله به بلوچ‌ها نزدیکانش او را از این کار منع کرده و شکست اردشیر ساسانی (226م - 241 م) در پیکار با بلوچ‌ها را به وی یاد آور شدند:

ز کار بلوچ ارجمند اردشیر بکوشید با کاردانان پیر

بند سودمند به افسون و رنگ نه از بند و ز رنج و پیکار و جنگ

انوشیروان از این سخنان غروری در او می‌دود:

دل شاه نوشین روان شد غمی برآمیخت اندوه با خر می

و عزم نمود که بلوچ‌ها را به یکباره قتل عام کند تا بار دیگر هیچگاه نتوانند سر بلند کنند از این رو با لشکری که از سوی هندوستان به همراه داشت به سمت مکران حرکت نمود:

ز گفتار دهقان برآشفت شاه به سوی بلوچ اندر آمد ز راه

چو آمد به نزدیک آن مرز و کوه بگردید گرد اندرش با گروه

برآنگونه گرد اندر آمد سپاه که بستند ز انبوه بر باد راه

اینجا فردوسی منطقه کوچ و بلوچ را "آن کوه" ذکر می کند. احتمالا منظور وی جبال بارز کرمان است که پیشتر نیز گفتیم همعصران فردوسی چون حدود العالم و مسکن کوچ و بلوچ را در جبال کرمان ذکر کرده بودند:

و منادی داد که همه زن و مرد و کودک و پیر بلوچ‌ها را از لب تیغ بگزرانید و اینجا از کلمه "کوچکه" به شکل تحقیر آمیزی برای "کوچ" استفاده می کند و می گوید به کوچک و بزرگ این جماعت (کوچ و بلوچ) رحم نکنید و همه را بکشید و اجازه ندهید که یک نفر هم زنده بماند.

که از کوچکه هرکه یابید خُرد و گر تیغ دارند مردان گرد

و گر انجمن باشد از اندکی نباید که یابد رهایی یکی

فردوسی نتیجه قتل عام فجیع و وحشیانه انوشیروان علیه کوچ و بلوچ را چنین به تصویر می کشد:

از ایشان فراوان و اندک نماند زن و مرد جنگی و کودک نماند

سراسر به شمشیر بگذاشتند ستم کردن و رنج برداشتند

شدت این قتل عام آتقدر وحشتناک بود که فردوسی می گوید که هیچ کوچ و بلوچی در آن منطقه نماند و حتی گله‌های گوسفند بی چوپان شده بودند:

ببود ایمن از رنج شاه جهان بلوچی نماند آشکار و نهان
چنان بُد که بر کوه ایشان گله بُدی بی‌نگهبان و کرده یله
شبان هم نبودى پس گوسفند به هامون و بر تیغ کوه بلند

بعد از کشتار کوچ و بلوچ توسط انوشیروان اینبار وی به سمت گیلان حرکت می کند و همین داستان کشتار را علیه گیلک ها و دیلم ها انجام می دهند:

وزان جایگه سوی گیلان کشید چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید

....

این تمام داستانی است که فردوسی آورده است. هیچ کجای این داستان فردوسی نمی گوید بلوچ‌ها در گیلان و مازندران زندگی می کردند، نگارنده تا زمانی که خودم کتاب شاهنامه را باز نکرده و نخواندم و صرفاً اشعاری که برخی نویسندگان ایرانی نوشته بودند و پس و پیش ذکر شده و تفسیر میشدند را می خواندم این سرگردانی برای من هم ایجاد شده بود. تمام تصویری که در خصوص زندگی بلوچ‌ها در شمال ایران و سپس مهاجرتشان به جنوب در اثر کشتار انوشیروان بیان می شود همین ایات هستند که دلالتی بر این تفسیر ندارند.

این اشعار به وضوح بیان می کنند که کوچ و بلوچ در "آن کوه" که مسکنشان بود حضور داشتند که انوشیروان بدانها حمله کرد، آن کوه را طبق منابع و مصادر دیگر چون طبری، ابن اثیر، اصطخری و ابن خردادبه، "جبال بارز" در کرمان یعنی "برز کوه" دانستند که منطقه محل زندگی کوچ و بلوچ بوده و همچنان هست. همه این منابع مذکور به جنگ انوشیروان به لقب "کسری" با مردمان جبال بارز خبر دادند که انوشیروان پس از قتل عام بقیه بلوچ‌های منطقه را از آنجا به اجبار کوچاندند. هر چند به نظر میرسد در هدف خود موفق نشد چون هنوز بلوچ‌ها

چرا شاهنامه لشکر کشی به الانان و هندوستان را پشت سر هم ذکر کرده، یکی غرب هست و یکی شرق، ولی به هر حال چون تحقیقاتش کامل نبوده گفته: فردوسی تلاش داشته که کوتاه نویسی کند! این در حالی است که هم دژ الانان و هم هندوستان در یک خط سیر سمت شرق بلوچستان در مرز با این کشور قرار دارند.

ممکن است برخی بگویند: اما تشابه زبانی با گیلکی و تالشی و کردی و تاتی و... چه می شود که آنها هم در شمال و شمال غربی ایران زندگی می کنند، که قبلا به این موضوع پرداختیم، تشابه زبانی بلوچها ساکنان مکران با شمال ایران صرفا بخاطر امپراتوری ها و حکومت هایی مسلط بر منطقه شکل گرفته است که زبان رسمی آن امپراتوری ها پارتی باستان بود و اکنون از بین رفته است اما آثار خود را در بسیاری از این زبانها که مراداتی با آن حکومت ها داشتند حفظ کرده اند.

همین پاسخ برای کسانی است که معتقد اند بلوچ از بالاشگان Balashagan گرفته شده که منطقه ای در حوالی ارمنستان کنونی است، چرا کوچ و بلوچی که از همه کتب حتی هرودوت 2 هزار و 400 سال قبل از آنها به عنوان مکا و ساکنان بلوچستان کنونی و فردوسی و حدود العالم و ابن اثیر و اصطخری... ساکن مکران ذکر کرده است باید صرفا بخاطر یک تشابه نامی در یک باختر دور، به آنجا ربط دهیم؟ اگر چنین نماییم تمام ادله موجود در خصوص موجودیت کوچ و بلوچ و مکاها و ... از هزاران سال در این منطقه را بدون تفسیر باقی می گذاریم.

بی تردید هیچ نژاد خالصی در جهان باقی نمانده است و در اثر هزاران سال تغییر و تحولات طبیعی، مهاجرت، ازدواج، جنگ و ده ها دلیل دیگر مردم از مناطقی به مناطق دیگر مهاجرت می کردند و این مهاجرت هاست که گروهی از اروپائیان را به سمت ایران و آسیایه میانه و هندوستان کشاند و گروهی از نژادهای دراویدی و سکا و ترک و چینی و هندی را به جنوب آسیا و آسیای میانه و اروپا و آمریکا هدایت کرد و در هزاران سال تغییر و تحولات عمده ای در

نژادها و نسلهای بومیان مناطق ایجاد شده و این مساله برای بلوچستان نیز صدق می کند، اما در اینکه بلوچستان بر خلاف ایران شهرت یافته به نام آریایی از گذشته های بسیار دور بومیان ساکن این منطقه را داشته هیچ یک از اندیشمندان تردیدی ندارند و تمام اسناد به این مساله اشاره دارند. مردم منطقه بلوچستان علیرغم هجوم های بی امان زیاد از دو سوی امپراتوری های هندوستان و ایران و نسل کشی هایی که علیه آنها صورت گرفته تقریباً بیشترین استقلال تحولاتی نسبت به مناطق دیگر را داشته است و یکی از دلایل عمده آن به منطقه کویری و کوهستانی و سخت و کم آبی بر می گردد. چون در گذشته آب مهمترین عنصر حیات بود هر جا آب و کشاورزی بود زندگی بود و برای زندگی نیز جنگ و نبرد بود.

بلوچستان در هزاره اخیر مهاجرانی از سند داشته، مهاجرانی از افغانستان داشته، مهاجرانی از کردستان داشته که پایه تفتان سکونت کردند، مهاجران عرب داشته که در حوزه گیواوان سکونت اختیار کردند، مهاجران لر ممحسنی داشته است، همه و همه این مهاجران در فرهنگ غالب بلوچها هضم شده و تبدیل به بلوچ شده اند. خود این موضوع ثابت می کند که بلوچستان از دیر باز یک موجودیت بلوچی داشته که دیگران را در خود تنیده و تغییرشان داده است. همانند بلوچهایی که وقتی به کشورهای عربی مهاجرت کردند هویت خود را در فرهنگ غالب آن منطقه از دست داده اند؛ نمی توان مدعی شد چون در شبه جزیره عربی مناطقی به نام البلوشی و قبایلی به نام البلوشی وجود دارد پس عربها لابد اوصلشان از بلوچستان بوده است. همانطور که نمی توان مدعی شد چون قبایلی از حلب به بلوچستان مهاجرت کردند پس بلوچها عرب اند!

کسانی که از روی یک واژه "وادی البلوص" در شام استدلال می کنند که بلوچها عرب هستند، باید گفت که استدلالشان ضعیف است. قاضی عبدالصمد سربازی در کتاب خود "بلوچ و بلوچستان" نیز به این موضوع پرداخته و در نهایت نتیجه گرفته که بلوچها زمانی که مسلمانان وارد منطقه شدند طی معاهده ای به بصره منتقل شدند و از آنجا در دوره معاویه بن

ابی سفیان بنابر نیازهای جنگی به شام و انطاکیه منتقل شدند و به آنها زمین های در آن منطقه تعلق گرفت. و احتمالاً نام وادی البلوص از آنجا شکل گرفت. در هر صورت وقتی عرصه برای آنها تنگ شد دوباره به بلوچستان سرزمین اجدادیشان برگشتند. در این میان نه با رفتنشان هویت بلوچستان مخدوش شد، و نه با آمدنشان هویت بلوچستان عربی گردید.

اگر استدلال نژادی متکی بر یک نام باشد، و با اصل قرار دادن یک نام به دنبال منشا بلوچ بگردیم، می گویم: پس باید برای یافتن منشا بلوچها مصری بودن را در نظر گرفت چون روستای به نام روستای بلوش در مصر وجود دارد، منشا آفریقایی را باید در نظر گرفت چون منطقه ای به نام balacha در کشور کامرون وجود دارد، منطقه ای در یونان به نام balos lagon وجود دارد، شهری به نام Baleecha در راجستان هند وجود دارد، کوهی به نام "کوه بلوچ" در کامیاران کرمانشاه کردستان قرار دارد، پادشاهی به نام بلوس belos در بابل باستان بود، پادشاهی به نام بلوس در مصر باستان بود، حتی برخی نویسندگان انگلیسی قرن 19 مدعی شدند: بلوچ از کلمه انگلیسی میانه "bullok" گرفته شده است، در انگلیسی Old bulluc، که به "گاو نر جوان" معنی می شود. و می خواهند بگویند بلوچها ریشه ایرلندی دارند!

واقعیت امر این است که بسیاری از این تفسیرها تا زمانی که مدلول قوی و ربط تاریخی و شاهی نداشته باشند صرفاً حدس و گمان و حتی انگیزه های سیاسی تعبیر می شوند.

نژاد کوچ و بلوچ

در مورد خواستگاه تاریخی و باستانی بلوچ و ریشه تاریخی مردمان سرزمین بلوچستان (مکران) و زبان براهوی و بلوچی نظریات و سخنان بسیاری رد و بدل شده است که بیشترین تحقیقات در این زمینه در دو دوره، صورت گرفته اند:

1: در قرن نوزدهم و توسط نویسندگان انگلیسی

2: در اواخر قاجاریه پس از انضمام بخش غربی بلوچستان به ایران و دوره پهلوی

در دوره دوم که دانشگاه ها در ایران شکل گرفته و پایه های تحقیقات علمی رشد و توسعه یافت بیشترین کتابها و تحقیقات نوشته شده مربوط به دوره پهلوی هاست بخاطر قرین شدن این دوره با سیاست دولت - ملت سازی و ناسیونالیسم فارسی عمدتاً بسیاری از کتابها به باورهای سیاسی ناسیونالیستی پیوند خورده اند.

در این دوره نویسندگان مختلف ایرانی تلاش سازمان یافته ای داشتند تا بلوچها را به هویت های نژادی ایرانی منتسب کنند. و بر اساس پیشداوری ها کوشش به خرج میداند که از لحاظ مبادی ایرانی به بلوچستان با هویتی "قرن ها ایرانی"، معنا و مفهوم بدهد. در بررسی های شرقشناسی یعنی بلوچستان شناسی ایرانی شاهدیم که هیچ تفکیکی بین نژاد بلوچ و فارس و تفاوت عمده بین زبانها، و بین نام های قدیمی و اشعار برجا مانده قائل نیستند. بیشترین توجه در آثار ایرانی به بخش سیاسی و ایده های چون "تمامیت ارضی" است. از این رو دیده می شود که حتی به طور عامدانه ای بخش هایی از کتاب شاهنامه فردوسی که به عنوان مهمترین کتاب ایرانی شناخته می شود موارد مربوط به شاه مکران نادیده گرفته می شوند و یا تفاسیری که ارائه می شود بر خلاف معنای متون موجود است. به همین خاطر می توان گفت که "سیاست" و "ممیزی سیاسی" به عنوان اختیار بسیاری از اندیشمندان ایرانی اثر خود را در حوزه تاریخی بلوچستان نیز بر جای گذاشته است.

با توجه به چنین شرایطی، سؤال اصلی این است: تلاش‌های ایرانیان در جهت شناسایی هویت نژادی بلوچ، مبتنی بر کدام اهداف سیاسی بوده است؟ هدف نگارنده ناچیز شمردن نظریات یا کارهای ایرانیان نیست اما به طور جدی با مطالعه کتاب‌های اخیر ایرانیان به این موضوع می‌شود پی برد که کوششی سیاسی وجود دارد که همواره بلوچستان را یک سرزمین غیر مستقل و تابع حکومت ایران و مردم بلوچ را ایرانی و اریایی نشان دهند که بسیاری از تاریخدانان این مساله را رد می‌کنند.

برای درک بهتر این مساله و شناخت ساکنان باستانی بلوچستان و مهاجرت‌های صورت گرفته شمال و جنوب و شرق و غرب لازم است که خواننده تصویری از چند و چون تقسیمات آسیا داشته باشد تا درک درستی از ادله موجود در کتاب‌های تاریخی و باستانی کسب کند.

آسیا پهناورترین قاره جهان است که به چند منطقه عمده تقسیم می‌شود:

شمال آسیا

امروزه بیشترین بخش شمال آسیا در قلمرو بخش آسیایی روسیه قرار گرفته است. و این مردمان با ساکنان مغولستان و شمال چین هم ریشه هستند. گروه‌های قومی منطقه به زبان‌های اورالی، ترکی، مغولیو تونگوزی صحبت می‌کنند. زبان‌های اسلاوهای شرقی و ساکنان دیرین سیبری هم در این منطقه وجود دارند. تاریخ و فرهنگ مردم این منطقه در بافت عشایری و قبیله‌ای متجلی شده است.

شرق آسیا

شرق آسیا متشکل از چین، هنگ کنگ، ماکائو، تایوان، ژاپن، کره جنوبی و کره شمالی و مغولستان است؛ گاهی ویتنام نیز در این تعریف گنجانده شده است. عمده اقوام شرق آسیا عبارتند از: هان، یاماتو، کره‌ای‌ها. سایر گروه‌های مردمی عبارتند از: تبتی‌ها، اویغورها،

قزاقها، قرقیزها، مانچو و مغول‌ها. شمال آسیای شرقی نیز شامل گروه‌هایی مانند Buryats، Evenks و مردم یاقوتستان می‌شود.

آسیای مرکزی

آسیای مرکزی یا آسیای میانه در رایج‌ترین تعریف شامل پنج جمهوری از جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق هستند: قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و سین کیانگ در غرب چین. در تعریف گسترده‌تر، مغولستان، افغانستان و شمال پاکستان کنونی را هم شامل می‌شوند. سکاها، ترکها، اقوام هندو ایرانی و مغول‌ها مردم آسیای مرکزی را تشکیل می‌دهند.

جنوب آسیا

جنوب آسیا در تعریف کلی متشکل از کشورهای بنگلادش، بوتان، هند، سریلانکا، مالدیو، نپال، پاکستان، افغانستان و بلوچستان است که بخشی از بلوچستان در خاک پاکستان کنونی و بخشی در خاک ایران کنونی است.

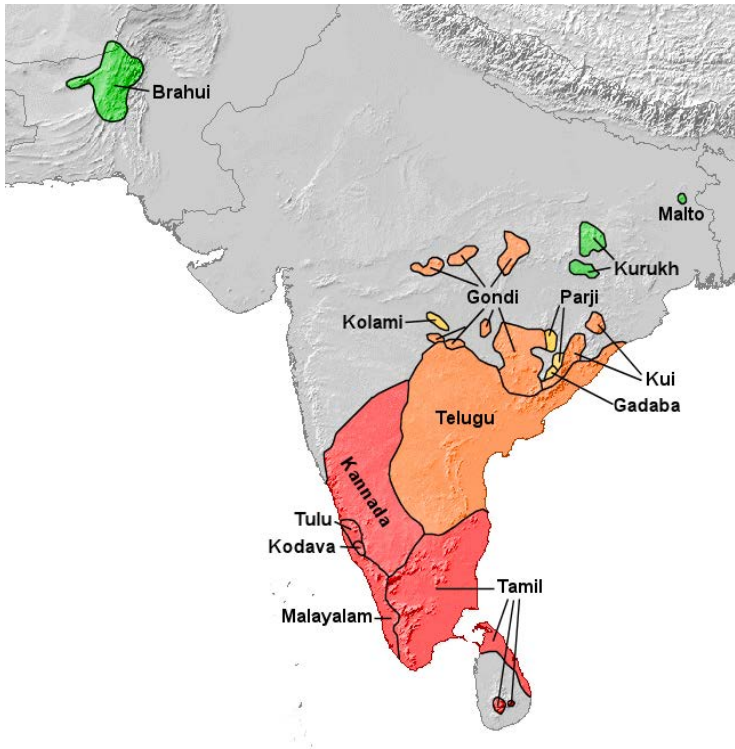
غرب آسیا

غرب آسیا متشکل از ارمنستان، جمهوری آذربایجان، بحرین، قبرس، ایران، عراق، اسرائیل، اردن، کویت، لبنان، عمان، فلسطین، شبه جزیره عربی، سوریه و ترکیه است.

ما دو مهاجرت عمده به منطقه مکران باستان داشتیم: 1. دراویدی‌ها 2. سکاها دراویدی‌ها به مراتب پیشتر از سکاها وارد بلوچستان شدند.

پژوهشگران معتقد اند که ساکنان باستانی بلوچستان دراویدی‌ها بودند، دراویدی‌ها پیش از آریایی‌ها از شمال آسیا به سمت هند رفته و در قسمت شمالی هند ساکن شدند در این خصوص زمان مشخصی داده نمی‌شود چون موضوع به بیش از 9 هزار سال پیش بر می‌گردد. در زمان این مهاجرت‌ها گروهی از دراویدی‌ها به سوی غرب کوچیدند و در سرزمین

کنونی بلوچستان سکونت اختیار کردند. تیرهٔ براهویی ساکن در بلوچستان شرقی - پاکستان و بلوچستان غربی در ایران، از تبار همین شاخه از دراویدیان شناخته شده اند.



شرح نقشه: محل سکونت دراویدی های باستان در هندوستان و بلوچستان

پژوهشگران معتقد اند که واژه "دراویدی" همانند "آریایی" به گروه قومی خاصی اطلاق نمی شود. (عدلی، محمد رضا، 1394، ص 163) برای اولین بار واژه دراویدی در سال 1856 میلادی توسط رابرت کالدول برای اشاره به یکی از دو خانواده عمده زبانی هندی استفاده شد. این اصطلاح برگرفته از واژه سنسکریت دراویده بود. که پیش از او برخی از نحویان سنسکریت

آن را در اشاره به زبان و قوم تامیل و برخی دیگر از اقوام جنوب هند به کار می بردند.
(Caldwell Robert, A comparative grammar of the Dravidian , london,)
trubner 1875 p4)

پژوهشگران به این نکته اشاره دارند که دراویدی ها از شمال شرقی آمدند این دسته از دراویدی ها رنگ زرد بودند و در بخش جنوبی تیره پوست که از در هم آمیختن این دو گروه دراویدیان مهاجر در هند شکل گرفتند. (Caldwell, Robert, 2003 561-562)

زبان شناسان از قرابت زبان های دراویدی با زبان های خارج از هند چون اورال آلتایی، ایلامی و نوستراتی سخن گفته اند. زبان های اورال آلتایی یا اورالها، و آلتایی ها مجموعه زبان های در شمال و مرکز آسیا هستند. همچنین محققان به ارتباط زبان های دراویدی و تمدن هارپا رود سند اشاره کرده اند و از آنجایی که تمدن مهرگره بلوچستان نیز به این ناحیه نزدیک بوده احتمال اینکه زبانشان دراویدی بوده زیاد است. از این رو می توانیم بگوییم که زبان تمدن هاراپا (همچنین مهرگره بلوچستان) مسلماً از گونه زبان های هندو ایرانی نبوده است. اما از آنجا که خط هاراپایی هنوز رمزگشایی نشده است نمی توان در مورد ارتباط آن زبان با زبان دراویدی نیز با قطعیت سخن گفت اما غالب زبان شناسان زبان تمدن سند را دراویدی نخستین میدانند. (Witzel Michael "the languages of harapa" proceeding of)
(the confrance on the onduis civilation عدلی، 1394، ص 166)

نکته دیگری که می تواند از جمله دلایل اینکه تمدن مهرگره هند را دراویدی ها به دست داشتند اشاره کرد علامت ها و نشانه هایی است که در بین دراویدی های هند رواج داشته همانند نقش مار (آپسالان، محبعلی، تمدن خاموش، شماره 44، ص 12)، همین نقش در آثار یافته شده از مهرگره به صورت پر رنگی وجود دارد.

ممکن است که زبان دراویدی نخستین که مشابه زبان ایلامی باستان عنوان شده در اثر ارتباط تجاری بین مکران آن دوره به ایلام منتقل شده باشد. می دانیم که تمدن ایلام سالها

بعد از تمدن مهرگره مکران و هم دوره با تمدن سوتکگین دن وسوتکگین کوه و نوشارو و هارپا شکل گرفته است. اما زبان ایلامی دیگر وجود خارجی ندارد.

اقوام هندی هم تمدن و زبان‌های دراویدی «دره سند» را که قبل از هندو ایرانی‌ها در این منطقه حضور داشتند در خود حل نمودند تا جایی که از تمدن آن دوره این اقوام دیگر اثر چندانی باقی نمانده است. زبان‌های دراویدی اکنون بسیار تقلیل یافتند. امروزه چند زبان مانند براهویی و تامیلی یاد آور دوره قبل از آمدن هند و اروپایی‌ها به هندوستان است. زبان براهویی بلوچستان هم روز به روز در حال ضعیف تر شدن است. چرا که بسیاری از براهویی‌های بلوچستان بخاطر عدم وجود آموزش زبانی، عملاً زبان خود را از دست داده و زبان بلوچی را پذیرفته‌اند.



تا اینجا مشخص شد که دراویدی‌ها اولین گروه قومی بودند که احتمالاً 9 هزار سال پیش از شمال یا شمال شرقی آسیا وارد بلوچستان شده و در تمدن مهرگره حضور داشته‌اند. دراویدی

نیز اصطلاحی است ترجمه شده از سنسکریت و از قرن 19 شهرت یافته است، در مورد خواستگاه اولیه دراویدی ها جز این مطلبی بیان نشده که از جمله گروه های چادرنشین مهاجر بودند که از شمال آسیا به سمت جنوب مهاجرت کردند. شمال ناحیه روسیه و مغولستان و شرق، سمت تبت و مرزهای غربی چین محسوب می شود و همچنین قرقیزستان و قزاقستان، تا تاجیکستان را نیز شامل می شود، عمده گروه های قومی این منطقه به زبان های اورالی، ترکی، مغولی و تونگوزی صحبت می کنند و جزو اقوام سکا شناخته می شوند.

این احتمال وجود دارد که دراویدها را از جمله همان گروه های قومی سکایی مرکز و شمال آسیا تلقی کنیم. چرا که قوم سکا در ازمنه تاریخی از درون آسیای وسطی یعنی از ترکستان چین تا دریای آرال و از این نواحی با فاصله هایی تا رود دُن و از این رود تا رود عظیم دانوب منتشر بودند و در بخشهای مختلف این صفحات وسیع و دشتهای پهناور نام آنها تغییر میکرده است اما از آنجا که اکثر پژوهشگران زبان سکاها را از جمله زبان های هندو اروپایی تلقی کردند این احتمال پذیرفته نشده است. بسیاری از دانشمندان یونان باستان، سکاها را از کهن ترین نژاد های جهان دانسته اند. تروگوس پومپئیوس Trogus Pompeius، مورخ سده اول پیش از میلاد، تأکید کرده است که سکاها همیشه در نظر همگان، به جز مصریان، که از مدتها پیش با این نظر مخالف بودند، کهن ترین نژاد جهان به شمار می رفتند. نگرش مصریان درست تر به نظر می رسد سکاها مدت ها پیش از سده ی هشتم پیش از میلاد، موجودیت قابل تشخیصی نداشتند و به شکل قبیله های کوچی زندگی می کردند. (بهزادی، رقیه، قوم های کهن فلات ایران / 101)

اما موضوعی که اهمیت مطالعه در خصوص سکاها را برای بلوچها زیاد می کند 1. قرار گرفتنشان در مرزهای بلوچستان و تصرف بخشهای از سرزمین بلوچستان برای چند قرن است که کمتر پژوهشگری به این مساله اشاره کرده است. 2. مهاجرت سکاها به منطقه سیستان در افغانستان کنونی و حضورشان در اساطیر شاهنامه است.

سکاها در تکوین تاریخ و شکل‌گیری اساطیر ملل مختلفی؛ از جمله یونانیان، ایرانیان، هندیان و چینیان نقشی اساسی داشته است. سکاها که طوایفی بیابانگرد و مهاجم بودند، در اوان تاریخ، همچون قبایل آریایی در شرق و غرب و جنوب جهان مسکون آن زمان پراکنده شدند و هرچند همواره با همسایگان خود در ستیز بودند، سرانجام در میان آنها مضمحل شدند و تنها نامی از ایشان در صفحات تاریخ باقی ماند. (جایگاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی محمد طاهری- مقاله علمی)

ایگور دیاکونف (Igor Diakonov) مورخ بزرگ و ایران‌شناس نامی روس (1915-1999م). نیز اقوام تور را سکایی و سرزمین آنان را شرق فلات ایران دانسته است (رک. رضا، 1384: 62) سکاها را آریایی خواندن از این منظر که یک قوم کوچی بسیار قدیمی در این منطقه بوده درست نیست چرا که آریایی‌ها سالها بعد وارد منطقه شدند. البته بین آریایی خواندن و از جمله اقوام ایرانی خواندن در نوشته ایرانیان تفاوت است. چرا که ایرانیان ساکنان شمال و شمال شرق ایران چون ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، افغانستان و ... که زمانی تحت سلطه حکومت‌های شاهنشاهی ایرانی بودند جزوی از اقوام ایرانی باستانی خطاب می‌کنند هر چند بسیاری از مردمان آن کشورها این صحبت ایرانی‌ها را قبول ندارند.

برخی از پژوهشگران برآنند که کوشانیان با سکاها (Saka Skythen) خویشاوند هستند و دارای پیشینه مشترک می‌باشند و آنان را از نژاد آریایی میدانند اما چنین پژوهشی تاکنون به نتیجه‌ای مطلوب که مورد تأیید قوم‌شناسان و نژادشناسان و مورخان باشد نرسیده است و بیشتر در آن انگیزه‌های ناسیونالیستی دیده می‌شود. اقلیم و جغرافیای مشترک اقوام شرقی مهمترین انگیزه این پژوهشگران جهت پرداختن به چنین تحقیقی بوده است. شیوه‌های زندگی، تأمین معاش و ابزار دفاعی اقوام سراسر جاده ابریشم شباهت قابل توجهی با هم داشته است. آنچه مسلم است اقوام خیونی یا هون‌ها (Hunnen) و هیاطله یا هفتالیان (Hephtaliten) کوشانیان یا اقوام کوشانی و سکاها دارای سرنوشت همسانی بوده‌اند که

برخورد آنها با دولت‌های ایرانی و رویارویی زمام داران ایرانی در عصر هخامنشیان به ویژه در عصر داریوش یکم (522 - 486 ق.م) و نیز اشکانیان و به نحو گسترده در عصر ساسانیان، مورخان را بیشتر به مطالعه و تحقیق در این زمینه علاقه مند کرده است.

از دیگر سو به اعتقاد بعضی پژوهشگران، ریشه مشترک بسیاری از داستان‌های شاهنامه فردوسی، و حماسه ملی چین، تحت عنوان "فنگشن ینی" (Fengshen Yanyi) فی الواقع همان روایات اقوام سکایی بوده که پس از انتشار این اقوام در حدود چین و ایران، این روایات وارد حماسه‌های ملی این دو سرزمین شده است و سکاها همواره با آریایی‌ها دشمن بوده و با یکدیگر می‌جنگیدند.

در حدود سال‌های 130 ق.م و در عهد اشکانیان، این طایفه سکایی در منطقه‌ای به نام درنگیانا (drangiana) یا همان "زرنگ" و "زرنج" مذکور در تواریخ اسلامی مستقر شدند و حکومت آن ناحیه را در دست گرفتند (رک. Curtis&Stewart, 2007:28) و از این زمان بود که زرنگ به نام سکاها به "سکستان" (سگستان، سجستان، سیستان امروزی) تغییر نام داد (رک. بهار، 1374: 50). بعدها سکاها از این ناحیه هجوم‌های متعددی به داخل سرزمین هند انجام دادند (رک. Sagar, 1992:119) نخست کابل را متصرف شدند و سپس با تسخیر قسمت‌های مهم دیگری از سرزمین هندوستان، دولتی به وجود آوردند که در تاریخ این سرزمین به دولت "هندوسکایی" معروف شده است. حکومتی که تا مدت‌ها در تحولات تاریخی هند نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد (رک. Srinivasan, 2000:59).

سکاها در این تحولات مربوط به هزاره قبل میلاد جزو اقوای بودند که در مکران سکونت کردند مهاجرت که از طریق جا ماندن آثار و نشانه هایشان مورد تحلیل قرار گرفتند.

"سگری" در شاهنامه فردوسی

باید دانست که در شاهنامه، علی‌رغم آنکه بارها از سرزمین سیستان و حوزه فرمانروایی رستم؛ یعنی زابل و کابل یاد شده است؛ لفظ "سکا" و "سگستان" و نیز معرّب آن، یعنی "سجستان" به کار نرفته است؛ اما رستم و فرزندان او در شاهنامه بارها از سوی دشمنان با واژه ظاهراً تحقیرآمیز "سگری" مورد خطاب قرار گرفته‌اند. این واژه که تنها نشانه لفظی حاکی از پیوند رستم با سکاها است، 13 بار در شاهنامه به کار رفته و در اکثر موارد در حکم توهین و تحقیر رستم و یا فرزندان او از سوی دشمنان بوده است. البته معنای نه‌چندان مثبت "سگری" را در متون ادبی دیگر نیز می‌توان ملاحظه کرد؛ برای مثال در کتاب چهارمقاله در توصیف ابتدای حال فرزخی سیستانی که ظاهری آشفته و نابسامان داشت؛ واژه "سگری"، بار معنایی مشابهی دارد: «خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست، شعر فرّخی را شعری دید تر و عذب، خوش و استادانه، فرزخی را سگری دید بی‌اندام، جبّه‌ای پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگری وار در سر و پای و کفش بس ناخوش و شعری در آسمان هفتم. هیچ باور نکرد که این شعر آن سگری را شاید بود» (نظامی عروضی، 1375: 59).

آنچه که از محتوای داستان‌های رستم و خاندان زال در ذهن متبادر می‌شود، آن است که رستم که خود یک سکایی بود اما به ایرانی‌ها پیوسته بود و به تبعیت از حکومت‌های مرکزی ایران تن داده بود و در عین حال بی‌قید و شرط از ایرانیان در مقابل هجوم سکاها و دشمنان ایران محافظت می‌کرد، او در ناحیه سیستان (افغانستان کنونی)، که در شاهنامه همواره از آن با کلمات مترادف "زابل و کابل" هم یاد شده؛ برای خود استقلال تام قائل بوده است و پس از به پایان بردن هر جنگی، برخلاف سایر پهلوانان و فرماندهان ایرانی، همچون گیو و گودرز و طوس، به سرزمین خویش (سیستان کنونی اطراف قندهار)، بازگشت نموده و فرمانروایی را از سر می‌گرفته است. پس طبیعی است که دشمنانی چون افراسیاب و شاه هاماوران و سرداران آنها، رستم را با عنوان "سگری" خطاب کنند و از دست او خشمگین باشند. یعنی رستم پهلوانی

سکایی که در گرماگرم نبردها به یاری ایرانیان می‌شتابد هر چند در واقع از سپاه اصلی ایران متمایز است. در داستان رزم کاووس با شاه هاموران، زمانی که افراسیاب با سپاهیان ایرانی به فرماندهی رستم مواجه می‌شود؛ بدین‌گونه رستم را از سایر پهلوانان متمایز می‌کند:

سپهدار چون کار زان‌گونه دید	بی‌آتش بجوشید همچون نبید
به آواز گفت ای دلیران من!	گزیده یلان، نره شیران من!
شما را ز بهر چنین روزگار	همی پرورانیدم اندر کنار
بکوشید و هم‌پشت جنگ آورید	جهان‌رابه‌کاووس‌تنگ آورید
یلان را به ژوپین و خنجر زنید	دلیرانشان سر به سر یفگنید
همان سگزی رستم شیردل	که از شیر بستد به شمشیر دل
بود کز دلیری به بنده آورید	سرش را به دام گزند آورید

(فردوسی)

حتی در جنگ هامون⁸ وقتی رستم به عنوان نیروی کمکی می‌رسد سران توران (شرق بلوچستان) که خود سکایی هستند با رستم به عنوان یک سکایی وارد مذاکره می‌شوند و از او که حکومت منطقه ای و مستقل خود را داشته می‌خواهند در کنار آنها قرار گیرد تا ایرانیان را شکست دهند اما رستم نمی‌پذیرد و با سپاه ایران همراه می‌شود و در نهایت تورانیان را شکست می‌دهند.

بحث را به درازا نکشیم، همه ادله نشان می‌دهد که سکاها از قسمت شمال آسیا مهاجرت کرده و در منطقه جنوب افغانستان کنونی سکونت اختیار کردند که منطقه بلوچها محسوب

⁸. جنگی که فردوسی به آن اشاره کرده بین ایرانیان و تورانیان که زابلیان ابتدا در جنگ حضور نداشتند و رستم بعداً به جنگ پیوست و تورانیان را شکست دادند.

میشود و همین مردمان بودند که به مکران هم مهاجرت داشتند و در شرق بلوچستان و زابلستان سیستان حکومت تشکیل داده و برای سال‌ها حکمرانی می‌کردند و چندین سلسله شاهنشاهی و امپراتوری قدرتمند را در منطقه مرکز و شرق افغانستان و بلوچستان و شمال و جنوب هندوستان بنا نهادند و تبدیل به دشمنان خونین ایرانیان شدند که بیشتر شاهنامه از جنگ‌ها و نبردها با همین مردمان که قومی در شرق ایران و ساکن در توران خوانده شدند سخن می‌گویند. موضوع اینکه "توران کجاست" یکی مبحث مهم است که به ما برای فهم درست وضعیت بلوچستان در آن دوره و ساکنان بخش شرقی بلوچستان و میزان اثرگذاریشان بر این سرزمین کمک می‌کند.

توران کجاست؟

دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
یکی لشکری نامزد کرد شاه	کشید آنگهی تور لشکر به راه
بیامد به تخت کئی بر نشست	کمر بر میان بست و بگشاد دست

(فردوسی)

از جمله امپراتوری‌های شرق بلوچستان که بر این سرزمین تاثیر فراوانی گذاشتند حکومت سکا‌های هند، امپراتوری کوشانی و همچنین پادشاهی سورن هستند که در تمام این ادوار توران بلوچستان جزوی از قلمروی حکمرانی آنها بود.

دانستن اینکه توران کجاست از این جهت مهم است که با شناخت توران کلیه افسانه‌های شاهنامه فردوسی به منطقه ای در بلوچستان مربوط می‌شوند، تمام آن نبردهای افسانه ای و

اسطوره ای که فردوسی با آب و تاب از نبرد ایرانیان و تورانیان تعریف کرده بخشی از تاریخ بلوچستان را تفسیر می کند.

بیشتر ذکر شد که توران و خضدار و حتی کویت و مناطق اطراف آن در دوره پادشاهی سکاها هند جزو قلمرو آنها بود، و احتمالاً توسط آنها ایجاد شد، شاید کمتر پژوهشگران تاریخ بلوچستان به توران، یا طوران توجه کرده باشند که یکی از شهرهای تاریخی بلوچستان است. توران یا تورستان، نام پیشین شهرستان خضدار بلوچستان است که در کتیبه شاپور هم ذکر شده است، ناحیه‌ای که جغرافیانویسان نخستین سده‌های اسلامی آن را در شمار نواحی سرزمین سند دانسته‌اند. این ناحیه منطبق با منطقه شکل‌گیری سلسله خانات کلات در بلوچستان است و امروزه مشتمل بر بیشتر اراضی شهرستان کلات در بلوچستان شرقی است.

خضدار بلوچستان که پیشتر با نام توران شناخته میشد در حماسه‌های ملی ایرانیان به عنوان دشمن همیشگی ایران پیوندی عمیق دارد با توجه به اینکه خاستگاه بسیاری از داستان‌های اساطیری و حماسه‌های ملی ایران، سیستان (زابلستان افغانستان کنونی) در همسایگی این ناحیه بوده است، این واقعیت را تقویت می‌بخشد که توران شهری است که سکاها مهاجر از آسیای میانه در این منطقه ایجاد کردند و بر مردمان این منطقه نیز اثر گذاشتند.

مسلمانان عرب که بعدها سیستان تا غزنی و مکران تا سند را گرفتند "قصدار" را مرکز ولایت "توران" بیان کردند.

در دوره اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی نام پادشاهان مکران، توران، و سیستان به عنوان پادشاهانی که با هدایا نزد وی رفته و شاهنشاهی او را پذیرفتند ذکر شده است این اتفاق پس از آن افتاد که اردشیر بقیه شاهان پارتی منطقه را شکست داد.

توران از کلمه تور گرفته شده و بارها این نام در شاهنامه فردوسی ذکر شده است. تور بر پایه اسطوره‌ها پسر دوم از سه پسر فریدون از سلسله پادشاهی سکاها بود که در جهان بخشی فریدون کشور توران به او اختصاص یافت. تور با همدستی برادر بزرگ‌ترش سلم بر برادر

کوچک‌تر یعنی ایرج شوریدند و او را کشتند. تور نخستین شاه سرزمین توران بود. معنای واژه تور را در پارسی، دلیر و پهلوان گفته‌اند.

حدود العالم نوشته است: کیجکانان شهری است از ناحیت طوران به سند، و مستقرپادشاه طوران است. و محالی و مندان و شوره از شهرهای ناحیت طوران است و کیجکانان مقر پادشاهان طوران است. (حدود العالم چ دانشگاه ص 125) به نظر می‌رسد مولف حدود العالم بخاطر نزدیکی طوران به سند این منطقه را به اشتباه جزو سند نوشته است اما از طرفی کیجکانان احتمالاً همان کیج را مرکز پادشاهان طوران ذکر کرده است.



کتاب قدیمی تاریخ سیستان با نویسنده مجهول که هیچ کس برای نوشتن تاریخ سیستان از آن مستغنی نیست در مورد توران آورده: آن قسمت بین مکران و سیستان و غزنه از مملکت سند که در نقشه‌های قدیم آن را طوران نویسند و اکنون جزء بلوچستان انگلیس و ایالت غزنین افغانستان واقع شده است. (مجهول، 1381، ص 206).

خضدار یکی از شهرهای مهم دوره حکمرانی مسلمانان بود و همیشه والیانی از سوی خلیفه برای آن منصوب می شدند. (الحموی، معجم البلدان، ص 341) همچنین در سال‌های 976 م ابن حوقل که به سمت هند میرفت خلیفه مسلمانان را در حال اقامت در کیجکانان خضدار یافت.⁹

و گفته شده در دوره عبدالله بن زیاد منذر بن جارود به عنوان حاکم خضدار تعیین شد که در آنجا فوت کرد و خلیل عینین (شاعر) عرب در رثای او شعر سرود:

یا عین ادی دمة فاسعدینی - و ابکی ابن بشر سید الوافدین

و ابکی ابا الاشعث لما ثوی - رهبا و لم یرجع مع القافلین.

جاور قصدار فضحی بها - یسفی علیه الریح ترب الدرین

لله قصدار و و اکنافها - ای فتی دنیا اجنت و دین¹⁰

تاریخ نگاران عرب همچنین نوشتند که در سال 402 سلطان محمود غزنوی (سبستکین) توران را تصرف کرد و به حکمرانی خود افزود.

⁹. کیجکانان ممکن است همان کیج مکران باشد که مارکوپولو و بسیاری از نویسندگان قدیمی به همین صورت یاد کرده اند و بیشتر ذکر آن رفت.

¹⁰. ای چشم اشکی بریز و شادم کن و کریه کن برای سید مسافران. گریه کن برای ابو اشعث وقتی فوت کرد و با قافله باز نگشت، همسایه قصدار شد و قربانی آنجا باد خاک پاکش را به حرکت در می آورد، قصدار و حوالی آن را به خدا می سپارم چه جوانی بود که دنیا و دین را دیوانه خود کرد.

امپراتوری های دو سوی بلوچستان

در سده‌های پیش از میلاد تا قرن هفتم میلادی دو حوزه امپراتوری و یک حوزه پادشاهی در مناطق: 1. شرق آسیا (هندوستان تا افغانستان و شرق بلوچستان) 2. غرب آسیا (ایران). 3. مرکزی (مکران و سیستان) وجود داشته که این امپراتوری های قدرتمند تاثیرات بسیاری بر ساکنان منطقه گذاشتند، به عنوان مثال پس از ورود رومیان به منطقه هندوستان یک پادشاهی در شمال شبه جزیره هندوستان و افغانستان و شرق بلوچستان شکل گرفت که از سلوکیان رومی حاکم بر ایران اعلام استقلال کرده و بر تمدن منطقه به مدت دو قرن تاثیر گذاشت.

پادشاهی های حوزه شرق:

1. شاهنشاهی مائوریا یک سلسله در هند باستان بین 322 تا 185 پیش از میلاد
2. پادشاهی سکایی هند که از 150 پیش از میلاد تا 400 میلادی بر شمال هند، افغانستان، توران و بخش شرقی بلوچستان نزدیک رود سند به مدت 550 سال حکومت کردند.
3. پادشاهی کوشانی که از (30 م تا 350 میلادی) از شمال هند و توران در شرق بلوچستان تا افغانستان تاجیکستان ازبکستان ترکمنستان و شمال هند. به پایتختی بلخ حکمرانی می کردند.

حوزه غرب:

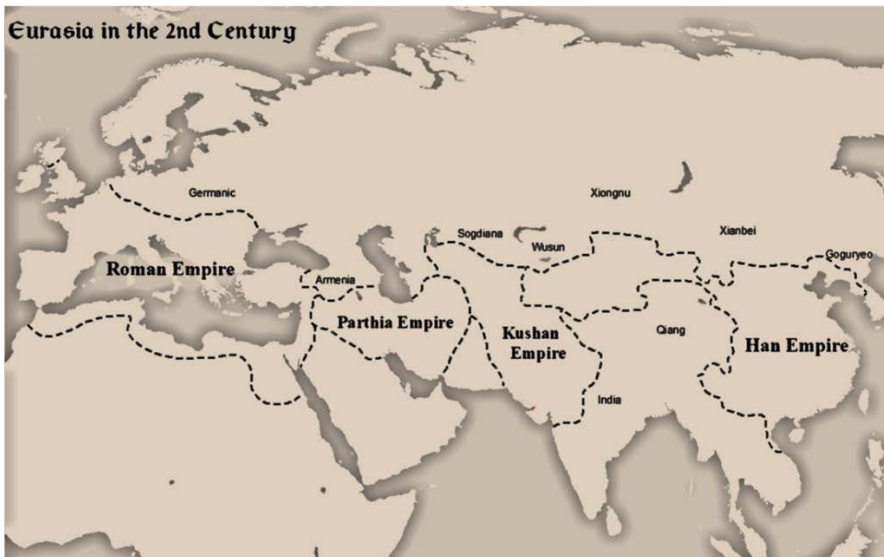
1. پادشاهی مادها 687 پ. م تا 549 پ. م پیش از شکل گیری سلسله هخامنشی
2. هخامنشیان از 558 پیش از میلاد تا 330 پیش از میلاد که توسط سلوکیان رومی برچیده شدند.
3. پادشاهی سلوکی رومی بر ایران از ۳۱۲ تا ۶۴ پیش از میلاد حدود ۲۴۸ سال

4. پادشاهی اشکانی یا پارتها (250 پ.م تا 224 م) در حوزه ایران (کیانیان احتمالا همان اشکانیان اند)

5. پادشاهی ساسانی از 224 تا 651 میلادی
حوزه مرکزی:

پادشاهی سورن در منطقه زابلستان (سجستان) افغانستان و شرق بلوچستان، که از اشکانیان جدا شده و تا 240 میلادی و ظهور ساسانیان حکومت مستقلی داشت.

پادشاهی مکران که پس از هخامنشیان تا دوره میانی ساسانیان و یورش کیخسرو بر منطقه مکران حکمرانی می کرد. هر چند به جز دوره هخامنشیان در بقیه ادوار نیز حکمرانی منطقه به دست خود مردم بلوچستان بوده که بنابر منابع کتیبه اردشیر بابکان با هدایا به دربارش حاضر شده او را "شاهنشاه" پذیرفتند. فردوسی نیز در شاهنامه ذیل موضوع حمله کیخسرو به شاه مکران به این موضوع پرداخته است.



نقشه ترسیم مرزها قرن دوم بلوچستان امپراتوری کوشانی و پارتی

سکاهای هند و مکران و سکستان

سکاهای قبایلی بودند که قبل از قرن 7 پیش از میلاد به طور بیابان گردی زندگی می کردند و به طور گسترده ای پراکنده بودند در این میان سکاهای دریای سیاه به قلمرو مادها که حکومتشان پیش از هخامنشیان بود حمله ور گردیدند و در اثر شکستی که از مادها خوردند به طرف کرمان و سیستان رانده شدند. و بعدها به نام سکاهای "هوم ورگا" نامیده شدند. در ادوار بعد به درون مکران و سند نفوذ پیدا کردند و در پنجاب و هیماچال پراداش و گجرات استقرار یافتند دسته ای دیگر از این سکاهای "تیگراکندا" نام داشتند بین سیحون جیحون ماورا النهر زندگی می کردند که بر اثر فشارهای یوچی ها این سکاهای نیز اجبارا به سمت قلمرو اشکانیان مهاجرت کردند و با فرهاد دوم و اردوام دوم جنگ کرده و آنان را به قتل رساندند آنها بعدها به درنگیا (زرنج) مهاجرت کردند و با دیگر گروه سکاهای مخلوط گردیدند. (د. ندوشن، شاهان سکایی هند، ص 9)



نقشه قلمرو سکاهای 170 سال پیش از میلاد مسیح که زندگی کوچی داشتند

گروهی از سکاها که از قرن سوم پیش از میلاد تا یکم میلادی به افغانستان و مکران و هند مهاجرت کردند، پادشاهی را بنیان نهادند که با نام پادشاهی سکایی هند شناخته می‌شود این پادشاهی حدوداً 550 سال بر بخشی از شرق مکران و سگستان، افغانستان و شمال پاکستان کنونی حکومت کردند. نام سگستان و سیستان از همین اقوام گرفته شده است.

کتیبه هخامنشی نقش رستم به سه دودمان سکاها اشاره کرده: سکا‌های هوم نوش (Homa varak) تیز خود (tigrā kuda) و آن سوی دریا (tardarya) آنهایی بودند که شمال دریای سیاه سکونت داشتند. توماس سکا‌های زابلستان، درنگیا/زرنج را همان سکا‌های هوم نوش میداند. (120 P. sircar) سکا‌های که در این نواحی آمدند احتمالاً بعد از حمله مقدونی‌ها (یونانی‌ها) بودند.

دکتر خادمی ندوشن می‌گوید: سکا‌های هوم نوش را میتوان با ساکنین جنوب دریاچه هامون در مکران منطبق دانست. در خصوص منقاد شدن این اقوام اولین بار در کتیبه‌های هخامنشی میتوان یافت سکا‌های مکتوب در این کتیبه همان سکا‌های هوم نوش هستند که بعداً به مکران مهاجرت کرده و آنجا را گرفتند. (ندوشن، شاهان سکایی هند، ص 273)

سکا‌هایی که بر مکران حکمرانی کردند همان سکا‌های هستند که بر سیستان افغانستان و غرب هندوستان حکمرانی نمودند که به نام سلسله پادشاهی هندو- سکایی شناخته می‌شوند.



نقشه: حدود پادشاهی 550 ساله سکا‌های هند

آکادمیسن پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف - رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان در کتاب «تاریخ قرغیزستان: از آوان باستان تا کنون» که به سال 2012 در بیشکیک به چاپ رسیده و اکنون به عنوان کتاب درسی رسمی تایید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری قرغیزستان در موسسات آموزش عالی آن کشور تدریس می شود، در ص. 54 زیر عنوان «ساکا‌ها در تاریخ جهانی» می نویسد: «در سده های هشتم-سوم پ. م. در گستره پهناور آسیای میانه و قزاقستان، قبایل فزونشمار کوچی می زیستند که ایشان را در متون سنگ نبشته بی پارسی باستان - ساک‌ها (ساک - آدم آزاد، مرد جنگی و دلیر) می خواندند. کاتبان

عهد عتیق، آن‌ها را به نام اسکیت‌ها و منابع باستانی هند به نام «تورها»¹¹ یاد کرده‌اند. چینی‌ها ایشان را «سئی»‌ها می‌نامیدند.

پیرنیا در کتاب "خطوط برجسته اساطیر ایران" به شرقی شدن دشمنان اساطیری ایران اشاره می‌کند و یکی از دلایل شرقی شدن اسوره‌های سکاها، خطر آنها بود که ایران را تهدید می‌کردند. و صرفاً برای کشورگشایی نمی‌آمدند بلکه برای ماندن می‌آمدند (پیرنیا، خطوط برجسته اساطیر ایران، ص 134)

شارون ترنر نویسنده انگلیسی است که 130 سال پیش در یکی از آثار خود ریشه ژرمن‌ها و بطور کلی اروپای شمالی را، از سکاها معرفی نموده و گفته که این‌ها قبایل گوناگون سکایی هستند که متمدن‌ترین قوم سکایی باشنده آلمان همان «گوت‌ها» بوده‌اند. (عزیز آریانفر اسکیت‌ها، 1393، ص 17)

سکاها تقریباً قدیمی‌ترین اقوام جهان هستند که در مورد آنها سخن رانده شده است، بخشی از همین گروه بود که بعدها به آریایی معروف شدند، چون گروه بزرگی از این مردم به اروپای کنونی مهاجرت کرده بودند.

پژوهشگران می‌گویند تورانیان که فردوسی آنها را برابر ایرانیان قرار می‌دهد همین سکاها بودند که مراکز مهم شان زابلستان و سیستان (افغانستان) و کابل و شرق مکران بوده است.

فردوسی تورانیان را برادران ایرانیان می‌داند و به گفته هرودوت به مناسبت همین برادری با ایرانیان از پرداخت مالیات معاف شده بودند. در چنین صورتی باید گفت که پارس‌ها ابتدا در ناحیه سیستان سکونت داشتند و سپس در نتیجه فشار سکاها یا تورانیان از سیستان به فارس آمدند و به این طریق سکاها یا تورانیان جای پارس‌ها را در ناحیه سیستان گرفتند؛ ولی روابطشان با آنها قطع نشد. (ملک شاه حسین، احیا الملوک، 1344 ص 24 و 26) و

¹¹. توران واقع در خضدار بلوچستان.

(مجهول، تاریخ سیستان، 1381، ص 53-54)
نبرد بین ایران و توران که از زمان سام نریمان پسر کورنگ با افراسیاب آغاز شده بود، در زمان طهماسب نیز ادامه یافت و در زمان کیکاووس که اوج نبرد است، نزاع ایران و توران شدت گرفت و رستم توانست افراسیاب را بکشد تمام این داستان‌های فردوسی مربوط به توران در شرق بلوچستان، افغانستان و کشورهای شمال است که در آن دوره همه این مناطق زیر سلطه یک حکومت بوده که سکاها سکونت کرده بودند.

خود رستم شاهنامه نیز یکی از سکاها بوده که جنگها و نبردهایش به نظر میرسد با سکاها هم نژادش بوده که دولت سکایی هند را تشکیل دادند و بر بخش غربی مکران نیز حکومت می کردند.

در کنار آنها دو حکومت دیگر پادشاهی سورن هند و امپراتوری کوشانی نیز شکل گرفت که در بخش شرقی بلوچستان شامل منطقه توران کلات، خضدار، کویته بود.

شاپور اول در کتیبه زرتشت که در سال 262 م. نوشته شده از حدود مرزهای ایران چنین یاد کرده که "من خدایگان ایرانشهر، این شهرها را زیر فرمان دارم: پارس، پارت، خوزستان، میشان و... مرو، هرات و سراسر ایرانشهر، کرمان، سگستان، تورستان، مکران، پاراوان هند و..."

تا پایان روزگار ساسانیان، شرق مکران توران نام داشت که منتهی الیه آن به خرگاه می رسید و این همان مسیری است که از ولایت سرحد پاکستان می گذرد و زیستگاه پشتون ها در آنجاست.

از جمله چهره های معروف خضدار توران در تاریخ رابعه بنت کعب قزداری است که پس از مهاجرت از قزدار به خراسان تبدیل به یک شاعر معروف فارسی شد. برخی او را نخستین شاعر زن فارسی به شمار می آورند.

اشتراکات سکاها با پشتون ها و بلوچها

بخش بزرگی از حکمرانی سکاها دقیقا تقاطعی است که امروزه پشتو ها و بلوچها در آن ساکن اند. پشتو ها بزرگترین مرز مشترک با بلوچها را دارند. از سیستان و هلمند و قندهار، چمن و کوپته تا کوه سلیمان که مرز مشترک بلوچها و پشتو ها هستند و از آن سوی پشتون ها تا غزنی و خوست و کابل حضور پر رنگی دارند. دو سوی این مرز مشترک همواره منطقه حکمرانی سکاها ی پیش و پس از میلاد مسیح بوده است.

سیستانی که از آن صحبت می کنیم سیستانی که در تاریخ از آن یاد شده منطقه ایست در افغانستان کنونی که در کنار نیمروز و فراه شامل هلمند و قندهار می شود، ساکنان این منطقه بلوچها و پشتون ها هستند. زابلستان تاریخی که شاهنامه بدان پرداخته اندکی بالاتر از این ناحیه است که باز حضور پشتون ها در آن پر رنگ است. به همین خاطر است که هم بلوچها و هم پشتون ها مدعی هستند که رستم تاریخی که محل سکونت و حکمرانی اش همین منطقه بوده، به احتمال زیاد یکی از همین مردمان پشتون یا بلوچ بوده است.

حتی آداب و رسوم بلوچ و پشتون بسیار به یکدیگر نزدیک است، لباس بلوچها و پشتون ها، زبان این دو که هر دو یک منشاء پارتی و پهلوی باستانی در آن دیده می شود، آداب و رسوم اجتماعی، حتی رقص فرهنگی کهدمعروف ترین رقص بلوچها "دوچایی" است و همین رقص بدون هیچ فرقی به عنوان مهمترین رقص پشتون ها به نام "اتن" شناخته می شود، لنگ و دستاری که مردان افغان و بلوچ به طور مشترک از آن استفاده می کنند. نظام قبایلی بلوچ و پشتون و استفاده از اسامی مشابه در نام طوایف چون، اچکزی، قلیج ای، احمدزهی، پوپل زی، بارزکی، استانکزی، اروکزی، درانی، شیرانی، منگل، بهادرزی، داودزی، کریم زی، نورزی، عمرزی، یوسف زی و که نام همه این طوایف پشتون مشابه طوایف زهی زهی در سرحدات غربی و شرقی بلوچستان و سجستان و زرنج تاریخی هستند. بعد از ایجاد خط مرزی دیورند توسط انگلیس در بین بلوچ ها و پشتونها این موضوع به یک جدل سیاسی با دولتها تبدیل شد

اما بلوچها و پشتون ها کمتر در این خصوص با یکدیگر درگیر شدند و بیشتر انگلیس را مقصر می دانند و همه ساله جشن وحدت و قدم زنی در ناحیه مرزی دیورند برگزار می کنند.



عکس: خوست افغانستان گروهی از محصلین پشتو



عکس: یک زن کوچی پشتو با لباس های شبیه بلوچی تصویر توسط نیروهای ارتش آمریکا

پشتون ها و بلوچها علیرغم اختلافات سیاسی و درگیری های گاه و بیگاهی که با یکدیگر داشتند اما نسبت به بقیه متحدترین مردمان منطقه بودند، هر زمانی که به یک توافق برای همبستگی می رسیدند از طرفی (دوره ابدالی و نصیرخان نوری) دهلی را فتح می کردند و سلسله مغولها را به زیر می کشیدند، از طرفی (دوره میرعبدالله خان و محمود افغان) اصفهان را می گرفتند و سلسله صفویان را ریشه کن می کردند و از طرفی (جنگ اول افغان و بلوچ و انگلیس) که انگلیس را به خاک سیاه می نشانند. و از طرفی میر "محمدخان بلوچ" که علیه نادرشاه افشار قیام کرد و دوست محمد خان افغان از وی پشتیبانی نمود و نزدیک بود که سپاه نادر را از بین ببرند که نادر با نیروی کمکی به طور ناگهانی رسیده و ورق برگشت.

پشتون ها و بلوچهای معاصر هم پا و هم زمان با هم دولت مدرن تشکیل دادند که مقارن است با دولت احمد شاه ابدالی در افغانستان و میر نصیرخان نوری در بلوچستان. افغانستان نامی است که در همین دوره بر این منطقه اطلاق گردید، و بلوچستان هم نامی است که در همین دوره بر این منطقه نامیده شد. زبان پشتون در سال های حکومت ظاهرشاه در سال 1343 ه.ش رفته رفته شکل گرفته و وارد آموزش و پرورش حرفه ای شد و زبان بلوچی نیز همین دوره کتابهای آموزشی کلاسیکش وارد بازار شد.

تنها تفاوت اخیر پشتونها و بلوچها در این این بخش بوده که بلوچها بخاطر فشارهای عوامل خارجی بر سر موقعیت جغرافیایی مهمشان در کناره دریا نتوانستند دولت خود را تاسیس کنند اما پشتونها دستکم در افغانستان از قدرت سیاسی برخوردار گردیدند هر چند آنها نیز همانند بلوچها در بین افغانستان و پاکستان تقسیم شدند و بیشترین جمعیتشان در پاکستان است.



جان کلام اینکه در اویدی ها اولین ساکنان بلوچستان از هزاره نهم پیش از میلاد بودند و سکاها دومین دسته عمده از مهاجران سده های پایانی پیش از میلاد مسیح بودند که بعد از ورود به افغانستان کنونی و سیستان و شمال و شرق بلوچستان اثرات قابل توجهی بر این مردم گذاشتند هر چند در میان آنها هضم شدند اما حکومت های سکایی از هندو سکایی سورن، تا هندو پارتی و اشکانی که در دورتا دور بلوچستان وجود داشتند بر زبان و فرهنگ باستانی مکرانی ها و افغان ها اثر گذاشته و زبان جدیدی به نام بلوچی و پشتو ایجاد شد که ریشه های مشترک با زبان های باستانی ایرانی دارند.

شاید مناسب باشد که برای درک هر چه بیشتر حضور سکاها در شرق بلوچستان در این بخش به نبردهای توران و ایران در دوره شاه مکران و کیخسرو اشاره ای داشته باشیم که فردوسی مفصلاً به آن پرداخته است.

کیخسرو ، شاه توران و شاه مکران

از ایران بشد تا به توران و چین - گذر کرد از آن پس به مکران زمین

ز مکران شد آراسته تا زره - میانها ندید ایچ رنج از گره

پی او ممان تا نهد بر زمین - به توران و مکران و دریای چین

همه چین و مکران سپه گسترم - به دریای کیماک بر بگذرم

چو گردد مرا راست ماچین و چین - بخوایم باژی ز مکران زمین¹²

جهاندار سالی به مکران بماند - ز هر جای کشتی گران را بخواند

از آن پس دلیران پرخاشجوی - به تاراج مکران نهادند روی

فردوسی در شاهنامه به طور مفصل به جنگی باستانی بین ایران و توران پرداخته است. ایران آریایی درغرب و توران سکایی در شرق بلوچستان دو قطب متضاد همدیگر بوده و همیشه علیه یکدیگر در نبرد بودند. در این میان موضوع جنگ با شاه مکران نیز به میان می آید که بدان خواهیم پرداخت.

علت اینکه کیخسرو ایرانی با افراسیاب تورانی دشمن بود به کشته شدن پدر کیخسرو یعنی سیاوش در دربار افراسیاب تورانی بر می گشت. داستان به طور مختصر از این قرار بود که سیاوش با افراسیاب جنگید و نتیجه به صلح منجر شد. سیاوش ابتدا با دختر "پیران"

¹². باژی - خراج.

سپهسالار افراسیاب به نام جریره ازدواج کرد سپس به درخواست پیران، با فرنگیس دختر افراسیاب نیز ازدواج کرد. لذا به ایران بازنگشت و قلعه ای به نام قلعه کنگ یا مگگ دژ را ساخت و ماندگار شد که نهایتاً در توران توسط "گروی زره" که از سیاوش کینه داشت کشته شد.

کیخسرو پس از پادشاهی، برای خون‌خواهی سیاوش، طوس را با سپاهی برای جنگ به توران می‌فرستد. در این جنگ، طوس شکست خورد. در لشکرکشی دوم رستم از حوزه حکمرانیش در سجستان قندهار و زرنج به یاری طوس و ایرانیان می‌شتابد. پس از آن کیخسرو سی هزار لشکر نامدار و سواران شمشیرزن، رستم، سران و بزرگان ایران زمین را گردآورد و به خون‌خواهی سیاوش برانگیخت. لشکر به فرماندهی رستم به راه افتاد و بر توران چیره شدند. رستم گنگ‌دژ را گشود و بر جای افراسیاب نشست. سپس پیشروان سپاه ایران به فرماندهی کیخسرو بر پیشاهنگان سپاه افراسیاب یورش بردند و آنان را شکست دادند. جنگ چهل سال به درازا کشید. افراسیاب گریخت و از جیحون گذشت. پس از آن در پس چین به نیرنگ از دریا گذشت و در گنگ‌دژ پنهان شد. کیخسرو به دنبالش رفت و چون به چین رسید، با کشتی از دریا گذشت و به گنگ‌دژ رسید. اما به افراسیاب دست نیافت و به ایران بازگشت. منبع: اسماعیل پور، «اسطوره کیخسرو در شاهنامه»، بخارا.¹³

کیخسرو هنگامی که میخواست به سمت توران در شرق بلوچستان حمله کند شاه مکران را تهدید کرد و از گرفتن خراج سخن گفت و از او خواست که به او سپاه و امکانات بدهد تا به جنگ توران برود اما شاه مکران که پادشاه مقتدری بوده این موضوع را نپذیرفت. وقتی نامه رسان و سفیر کیخسرو نزد شاه مکران آمد اینگونه پاسخ شنید:

بدو گفت با شاه ایران بگوی که نادیده بر ما فزونی مجوی

¹³. توجه داشته باشیم که چینی که فردوسی از آن صحبت می‌کند منطقه ای در شرق است و نه این چین کنونی، فردوسی اطلاعات کافی از چین نداشته، چین همواره یک منطقه بسیار دور از ایران شناخته می‌شد.

زمانه همه زیر تخت منست	جهان روشن از فر بخت منست
چو خورشید تابان شود برسپهر	نخستین برین بوم تابد بمهر
همم دانش و گنج آباد هست	بزرگی و مردی و نیروی دست
گراز من همی راه جوید رواست	که هر جانور بر زمین پادشاست
نبندیم اگر بگذری بر تو راه	زیانی مکن بر گذر با سپاه
ور ایدونک با لشکر آیی بشهر	برین پادشاهی ترا نیست بهر
نمانم که بر بوم من بگذری	وزین مرز جایی به بی بسپری
نمانم که مانی تو پیروزگر	وگر یایی از اختر نیک بر

وقتی کیخسرو این جواب دندان شکن را شنید برافروخته شد و لشکری آمده کرد و به سوی مکران روانه شد وقتی نزدیک مکران رسید از شاه مکران خواست تسلیم شود اما او نپذیرفت و وارد پیکار شد.

بیامد چو نزدیک مکران رسید	ز لشکر جهان دیده ای برگزید
بر شاه مکران فرستاد و گفت	که با شهریاران خرد باد جفت

شاه مکران با لشکری در مقابل لشکر بزرگ کیخسرو قرار گرفت، جنگ سختی در گرفت که در نتیجه این جنگ ده هزار نفر کشته شد و از مکرانی ها 1140 نفر به اسارت گرفته شد و کیخسرو پیروز شد.

ز مکران طلایه بیامد بدشت	همه شب همی گرد لشکر بگشت
--------------------------	--------------------------

و زآن انجمن کشته شد ده هزار
سواران و گردان خنجرگزار
هزار و صد و چل گرفتار شد
سر زندگان پر ز تیمار شد

پس از اینکه کیخسرو در نبرد پیروز شد دست به تاراج مکران زد و به مدت یک سال در مکران ماند و در این مدت برای مطیع کردن بلوچها دست به ستم های بسیار زد و سپس فرمانده ایرانی اشکش را به عنوان حاکم مکران قرار داد و خود از طریق دریای مکران (کیماک) به سمت چین حرکت کرد.

ازان پس دلیران پرخاشجوی
بتاراج مکران نهادند روی
جهاندار سالی بمکران بماند
ز هر جای کشتی گرانرا بخواند
باشکش بفرمود تا با سپاه
بمکران باشد یکی چندگاه

کیخسرو یک سال در مسیر دریایی بود تا به چین رسید و آنجا متوجه شد که زبان مردم شبیه زبان اهل مکران است.

چو خسرو ز دریا بخشکی رسید
نگه کرد هامون جهان را بدید
همه شهرها دید برسان چین
زبانها بکردار مکران زمین
بدان شهرها در بیاسود شاه
خورش خواست چندی ز بهر سپاه

کیخسرو مدتی در چین ماند و به شکار و استراحت پرداخت و در این مدت به شدت از کرده خود در کشتار مردم مکران نادم شد و به بقیه شاهان پیام داد که دیگر به کسی حمله نمی کند.

ازین پس ندram کسی را بکس
پرستش کنم پیش فریادرس

ز لشکر یکی نامور برگزید که گفتار هر کس بداند شنید

فرستاد نزدیک شاهان پیام که هر کس که او جوید آرام و کام

بیایند خرم بدین بارگاه برفتند یکسر بفرمان شاه

یکی سر نیچید زان مهتران بدرگاه رفتند چون کهتران

کیخسرو یک سال در چین ماند تا اینکه به او گفتند اگر برنگردی افراسیاب همه جا را می
گیرد به همین خاطر آهنگ برکشت به ایران کرد و مسیری که یکساله طی کرده و با کشتی به
چین رفته بود بخاطر یاری کردن باد در هفت ماه بازگشت. هنگامی که به خشکی رسید
(احتمالا به کیج یا تیس بلوچستان) اشکش فرمانده جنگی به استقبالش آمد و پای او را
بوسید.

سپهدار لشکر بخشکی کشید ببستند کشتی و هامون بدید

چو آگاه شد اشکش آمد براه ابا لشکری ساخته پیش شاه

پیاده شد از اسب و روی زمین ببوسید و بر شاه کرد آفرین

همه تیز و مکران بیاراستند ز هر جای رامشگران خواستند

اشکش که در مدت نبود کیخسرو در حال سرکوب و مطیع کردن قبایل بلوچ بود وقتی
کیخسرو بازگشت سران طوایف و نامداران بلوچستان را برای دیدارش به نزد او آورد:

بمکران هرانکس که بد مهتری وگر نامداری و کنداوری

برفتند با هدیه و با نثار بنزدیک پیروزگر شهریار

و زآن مرز چندانک بد خواسته فراز آورید اشکش آراسته

این موضوع باعث رضایت کیخسرو از اشکش شد و یکی از نامداران مکران را به عنوان شاه منطقه برگزید و سپس از آنجا به توران رفت:

ز اشکش پذیرفت شاه آنچه دید	و زآن نامداران یکی برگزید
ورا کرد مهتر بمکران زمین	بسی خلعتش داد و کرد آفرین
چو آمد ز مکران و توران بچین	خود و سرفرازان ایران زمین
پذیره شدش رستم زال سام	سپاهی گشاده دل و شاد کام

در اینجا لازم است یادآوری شود که اشکش یک ایرانی و فرمانده لشکر ایرانیان بود و این موضوع صحت ندارد که اشکش بلوچ بوده است و تمام اشعار فوق فردوسی همین مساله را تایید می کنند. همچنین تورانی که در شاهنامه آمده منطقه ای مطابق با خضدار کنونی در شرق بلوچستان است که تحت کنترل امپراتوری های کوشانی و پادشاهی سورن و هندو سکاها در آمده بود. این سکاها همان کسانی بودند که احتمالا مقارن با دوره اشکانیان در ایران همواره در نبرد با ایران بوده اند. به نظر میرسد شاه مکران بخاطر قرابت و نزدیکی که با سکاها احساس می کرده حاضر به کمک به شاه ایران نشده است. نکته آخر اینکه از همه این موارد بر می آید که بلوچستان عموماً در آن ادوار تاریخی به طور مستقل حکمرانی و پادشاهی خود را داشته است.

فصل دوم

تمدن بلوچستان

بلوچستان پیش از تاریخ

هیولای بلوچستان

باستانشناسان در سال 1910 میلادی، در بلوچستان موفق به کشف بزرگترین پستانداری شدند که روی زمین گام برداشته است. بار نخست کلیوفورستر کوپر (Clive Forster Cooper) از موزه سجویک کمبریج (The Cambridge Sedgwick Museum) باستان شناس انگلیسی که افسانه‌ها و گفته‌های مردم بلوچستان مربوط به یافتن استخوان‌های یک شتر غول پیکر را شنیده بود، در منطقه شرقی بلوچستان در دیره بکتی موفق به کشف نخستین سنگواره از بزرگترین پستانداری شد که تاکنون بر روی زمین گام برداشته است. او این جانور غول آسا را «بلوچی تریوم» یا «هیولای بلوچستان» (The beast of Balochistan) نامید. نزدیک به یکصد سال پس از آن نیز دانشمندان موفق به کشف استخوان‌های مشابه شدند.



■ اسکلت جمجمه بلوچیتریوم (هیولای بلوچستان)



■ تصویر کویر و سنگواره یافت شده در دیره بوگتی

جالب اینجاست که مردم بلوچستان این استخوان ها را طبق افسانه ها قدیمی مربوط به رستم
دستان می دانستند، که خود این مساله میتواند ارتباط و پیوند تاریخی سکایی رستم و بلوچها را
تقویت کند که بیشتر در این خصوص سخن گفتیم.



عکس: سنگواره های بازسازی شده از سوی هیات فرانسوی

پس از کوپر ژان لوپ ولکوم (Jean-Loup Welcomme) باستان شناس برجسته فرانسوی در سال های آغازین دهه 90 میلادی وارد منطقه شد و در تپه های پیرامون دیره بگتی در منطقه بلوچستان شرقی، استخوان های هیولای بلوچستان را یافت.

هنگامیکه باستان شناس فرانسوی داستان پژوهش خود را برای نواب اکبر بگتی، نخست وزیر وقت بلوچستان بیان نمود، نواب با او دوستانه همکاری کرد و حتی کارگران محلی را با هزینه خویش به کمک او فرستاد. این گروه اکتشافی در سال 1997 میلادی در پایان یک روز خاک برداری خسته کننده، استخوان انگشت این جانور را در دره ای سنگی در نزدیکی تپه های دیره بگتی کشف کردند. پس از پایان نخستین سرخ، دانشمندان و کارشناسان به دنبال کشف دیگر قطعات این سنگواره شگفت انگیز برآمدند.

این گروه در زمینی به گستردگی 20 هزارمتر مربع، تعداد بیشماری سنگواره یافتند که در نوع خود بهترین کشف استخوان های نهفته درون زمین بشمار می رود. ایشان تعداد بسیاری استخوان نر و ماده این جانور را یافتند. به ندرت در سایت های دیرین شناسی چنین اتفاقی رخ می دهد.



عکس: بلوچی تریوم در موزه فرانسه

همچنین دانشمندان بر روی استخوان های این هیولا آثار دندان تمساح را یافتند که نشان می دهد هیولای بلوچستان، خود شکارچی تمساح (گاندو) بوده است. سنگواره های این پژوهش 5 ساله اینک در موزه تاریخ طبیعی پاریس نگهداری می شود.

نواب اکبر خان بگتی استخوان های هیولای بلوچستان را درون 10 کانتینر فلزی نگهداری می کرد. پس از کشته شدن او این سنگواره به موزه پژوهش های زمین

شناختی (Geological Survey) پاکستان فرستاده شد و اینک در همانجاست. بلوچستان یک سرزمین آرمانی برای جویندگان سنگواره هاست.

ویژگی های بلوچی تریوم

در سال 2003 میلادی دانشمندان فرانسوی تمام استخوان های کوچک و بزرگ را به دقت آزمایش کردند و سرانجام همه را در جای مخصوص خود نهادند تا اینکه اسکلت هیولای بلوچستان ساخته شد.

ارتفاع شاننه های هیولای بلوچستان از سطح زمین حدود 5/5 متر، طول آن از بینی تا کفل، دست کم 10 متر (1/5 متر از آن جمجمه سنگین این جانور را تشکیل می داده است)، وزن این جانور حدود 20 تن، کمابیش هم وزن یک دایناسور سوروپود متوسط، تخمین زده می شود. گردن بلند و تنومندش در کنار پاهایی چون ستون استوار، به او امکان چریدن در شاخه های بالایی درختان تا ارتفاع 8 متری را می داده است. با دست هایی بلند و سنگین باید او را بزرگترین پستاندار روی زمین، پستانداری دایناسور مانند و یا به بیانی دیگر «هیولای پستاندار» نامید.

بلوچی تریوم یا هیولای بلوچستان با نام علمی (Indricotherium Transouralicum) جانوری گیاه خوار همانند کرگدن بوده است. نوع قرار دادن دندان ها، لب بالایی و گردن بلندش نشان می دهد که او یک چرنده بوده که برگ ها و سرشاخه های درختان و درختچه های بزرگ را با کمک دندان های ردیف بالای رو به پایین و عاج مانند خود که جلوی ردیف پایین و رو به جلو را می گرفته، کنده و می خورده است. از آنجایی که سنگواره این جانور که بعدها پاراکراتریوم (Paraceratherium) نامیده شد، نخستین بار در شرق منطقه بلوچستان یافت شد، آن را چنین نامیدند. این جانور پرخاشگر 20 تا 30 میلیون سال

پیش در دوران اولیگوسن (Oligocene) تا دوران میوسن (Miocene) در مرغزارهای بلوچستان که برخلاف امروز سرسبز و غنی بوده، می زیسته و حدود 10 میلیون سال پیش منقرض شده است.

هیولای بلوچستان روزانه دست کم 2 تن گیاه می خورده و باید بدانیم که آب و هوای این سرزمین در 20 میلیون سال پیش بسیار متفاوت از امروز بوده است. سرزمینی که این هیولا در آن پرسه می زده - جایی که امروز یکی گرمترین مناطق جهان است - در آن زمان مرغزارهایی سرسبز و پر آب با علف هایی انبوه به ارتفاع بیش از دو متر و درختچه هایی که زینت بخش جای جای آن بوده و در کنار جنگل های انبوه، همانند آمازون، خوراک این هیولای سیری ناپذیر را برآورده می ساخته اند.

سنگواره های یافت شده دیگر

ولکوم فرانسوی پس از کار بر روی هیولای بلوچستان، به بررسی محیط پیرامون آن نیز پرداخت و سنگواره های گوناگونی از ماهی، لاک پشت، تمساح، چونندگان و دیگر پستانداران کوچک یافت. او پس از بررسی و مطالعه بر روی 40 سایت منطقه، 12 لایه مجزا و مشخص از دوران گوناگون های گوناگون زمین شناسی را یافت. او همچنین سنگواره درختان، گل ها و برگ های دوران های پیش از تاریخ را هم یافت.

شگفت اینکه دانشمندان در این مکان دندان کوسه، ماهی و صدف یافتند که نشان می دهد نزدیک به 32 میلیون سال پیش یک دریای درون قاره ای (epicontinental) مانند دریای خزر بازمانده دریای تتیس در قلب سرزمین بلوچستان وجود داشته است که مساله ای نادر است.



باستانشناسان در حال کار بر استخوانهای هیولای بلوچستان

چرای انقراض هیولای بلوچستان

نزدیک به 22 میلیون سال پیش، حرکت قاره های آسیا و آفریقا بیشتر دریای باستانی تیس را نابود کرد. ناپدید شدن این دریا آب و هوای آسیا را دچار تغییرات بنیادین کرد. هیولای بلوچستان از دره های سرسبز به بیابانی سنگلاخ رانده شد. گیاهان ناپدید شدند و هیولای بلوچستان در نبرد بقا شکست خورد. (منبع: وبگاه مکرانی)

دوره های باستان

دوره های باستانی را دانشمندان به چند دوره تقسیم کردند: عصر سنگ یا عصر حجر که این دوره با پیشرفت کشاورزی، رام کردن دامها، و گداختن سنگ مس و فلزکاری به پایان رسید. از آنجاکه نوشتن را آغاز تاریخ می دانند، عصر سنگ در دوره پیش از تاریخ جای می گیرد چرا که هیچ اثر نوشتاری از آن دوره بدست نیامده است.

دوره نوسنگی یا عصر سنگ نو با کاربرد کشاورزی شناخته می‌شود؛ برای این ویژگی، گاه این دوره را «انقلاب نوسنگی» نیز می‌خوانند. همچنین کوزه‌گری در این زمان گسترش یافت و زیستگاه‌های انسانی بزرگ‌تری همانند اریحا و چاتال هویوک پدید آمد. پیشتر گمان میشد که نخستین فرهنگ‌های نوسنگی مربوط به هلال بارور اطراف بین‌النهرین عراق با تاریخ 8000 ق. م است اما با کشف مهرگره بلوچستان که هم‌عصر با این دور است و 7 هزار سال پیش از میلاد بر می‌گردد می‌توان گفت که جزو قدیمی‌ترین مناطق تمدنی باستانی جهان است. که این دوره را دوره نوسنگی می‌گویند.

پس از این دوره است که عمدتاً تمدن‌ها آغاز شدند که می‌توان از آن‌ها به عنوان الف: دوره مس‌سنگی (یا عصر مس حدود 4500 قبل از میلاد ب: عصر برنز که در حدود 3500 قبل از میلاد آغاز شد و جایگزین فرهنگ‌های نوسنگی شد اشاره کرد.

تمدن مهرگره بلوچستان شامل دوره اول (9000 تا 7000 سال قبل از میلاد)، دوره دوم (7000 تا 5000 ق.م) و پس از آن محدوده‌ای متعلق به دوره‌های سوم تا هفتم (5000 تا 2600 ق.م) و دوره هشتم (1900 ق.م) تا سال 1985 حفاری و اکتشاف شد که با این تفصیل تمدنی پیش از تمدن بین‌النهرین و جزو قدیمی‌ترین تمدن جهان محسوب می‌شود یونسکو تمدن بلوچستان را هفتمین اثر برجسته تاریخی به لحاظ قدمت طبقه‌بندی کرده است.

در دوره اول یعنی 9 هزار تا 7 هزار سال پیش از میلاد مسیح، ساکنین مهرگره کالاهایی مانند ظروف غذایی، سنگ‌های تزئینی استخوانی، مهره، النگو، آویز، اسباب بازی، زیورآلات ساخته شده از صدف دریایی، سنگ آهک، فیروزه، لاجورد، سنگ سیاه و مس جلا یافته، مجسمه‌های ساده از زنان و حیوانات و چکش سنگی را به تعدد تولید می‌کرده‌اند که این نشان‌دهنده فناوری مس از بلوچستان به بین‌النهرین منتقل شده است خصوصاً که

بلوچستان منبع مس است اما بین النهرین در خود مس نداشته و از بلوچستان وارد می کرده است.

امیر توکل کامبوزیا در کتاب "بلوچستان و علل خرابی آن" می نویسد: "تعجب نخواهید فرمود که عصر مس که پیدایش آن در ناحیه بین النهرین است به واسطه ی معادن موجود در بلوچستان بوده است. خواهید فرمود چرا؟ به دلیل اینکه اگر در سراسر بین النهرین دقت شود ناحیه ای یافت نمیشود که معدن مس در آن باشد و حال آنکه عصر مس از بین النهرین پدید آمده است. اما در سراسر بلوچستان

معادن تعطیل شده ی خیلی قدیمی مس را می توان یافت و این موضوع ثابت می کند که مس در تمام ناحیه ی این منطقه از نصرت آباد گرفته تا چابهار در هر نقطه استخراج می شده است و از طریق دریا برای سومر حمل گردیده است و به شهرهایی از قبیل بور (اور) و غیره برده می شده است". هنگامی که کامبوزیا کتاب خود را نوشته هنوز اطلاعات مهرگره به درستی کامل نشده بودند از این رو احتمالاً ایشان از پژوهش های باستانشناسان در خصوص کاربرد مس در بلوچستان 9 هزار سال پیش از میلاد مسیح مطلع نبودند.

سنگ نگاره های ناهوگ سراوان

یکی از منابع مهمی که میتواند در روشن شدن تاریخ تاریک باستان کمک کند سنگ نوشته های باقی مانده از آن دوره است و جالب اینجاست که بلوچستان یکی از قدیمی ترین و بزرگترین سنگ نگاره ها خاورمیانه را دارد.

این سنگ نگاره ها که مربوط به 10 هزار سال پیش است؛ دوران پیش از تاریخ در بلوچستان را برای ما یادآوری می کند. این نقوش مربوط به سه دوره پارینه سنگی، نوسنگی و عصر برنز

هستند. که در 36 کیلومتری شمال غربی ناهوگ و 70 کیلومتری سراوان قرار دارند. این نگاره‌ها که عمدتاً شکل انسان و حیوان هستند مربوط به سه دوره هزاره هشتم، تا چهارم و بیشتر آنها یک هزار سال پیش از میلاد مسیح بر می‌گردند.

شگفت‌انگیز است وقتی مشاهده می‌کنیم اجداد مردم بلوچ بر روی سنگ‌ها با اکسید فلزات رسم و رسومات و نوع شغل خود را رسم می‌کرده‌اند و تا کنون آثارشان پا برجا مانده است. آنها نوع کشاورزی، حیوانات اهلی، قدرت فرد و مقام اشخاص را حکاکی کردند و این سنگ نگاره‌ها نشان می‌دهد که برخی از مردم آن زمان دامپروری و کشاورزی می‌کرده‌اند و نظرات خود را بدین وسیله به سایر افراد اعلام می‌داشتند.



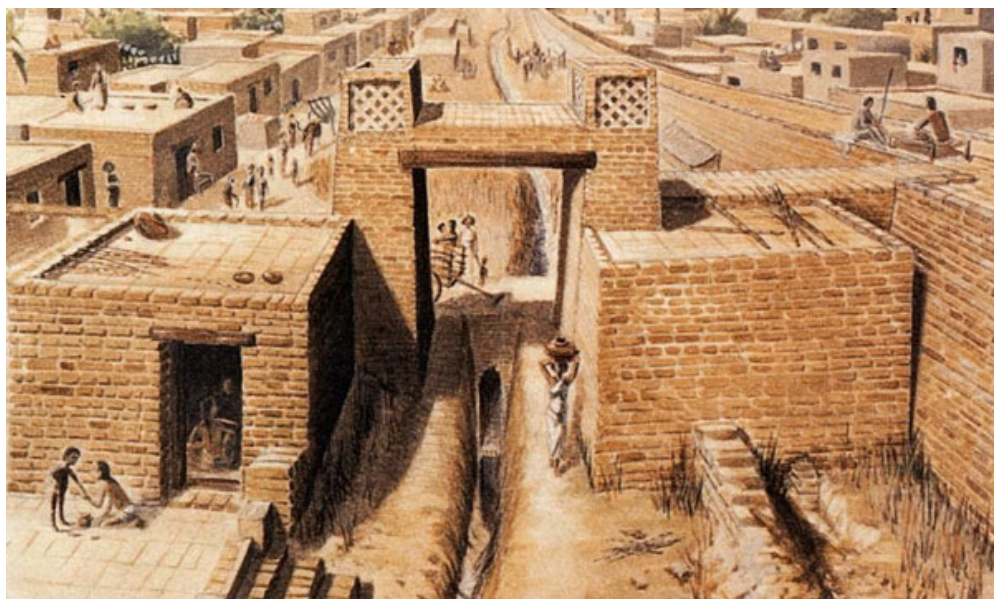
مهرگره بلوچستان کهن‌ترین شهر جهان

در حالی که باستانشناسان پس از کشف دو منطقه باستانی "هاراپا" و "موهنجودارو" در اطراف روند سند و پنجاب، 405 کیلومتری شمال کراچی سر از پا نمی‌شناختند و کلیه نظریات

علمی تا آن دوره در خصوص نبودن تمدن مستقلی پیش از ورود آریایی ها در این منطقه سخن می گفت منسوخ اعلام شده بود که در سال 1928 میلادی یک گروه از باستان شناسان فرانسوی پژوهش ها و بررسی های خود را افزایش داده و در کمال ناباوری شهری به نام "مهرگره" در مرکز بلوچستان نزدیک قلات کشف کردند که پس از مطالعات و پژوهش های مختلف روشن شد که مردم این ناحیه و زندگی و تمدن آنها از پیشینه 9000 سال قبل از میلاد یعنی 11000 سال برخوردار بوده است که تا هزاره هفتم قبل میلاد به شهری مجلل تبدیل شده است. این موضوع باعث شگفتی شد و بعدها تحقیقات و بررسی ها ادامه یافت و چند منطقه دیگر از جمله نوشهرو و پیرک در اطراف این ناحیه نیز کشف شد.

در آن زمان پیش از 9 هزار سال پیش از م مسیح، زمانی که هنوز هیچ اثری از آریایی ها که هزاران سال بعد وارد این منطقه شدند در این نقطه زندگی مدرن شهری وجود داشت و روز به روز به شکوه آن افزوده میشد و سپس تبدیل به یک تمدن شگفت انگیزی شده است. مردم این منطقه از بلوچستان بعد از طی مراحل گوناگون زندگی بدوی، درکناره های "رود بولان" گردهم آمده و زندگی هم نشینی را آغاز نمودند. آنگاه به پرورش حیوانات اهلی پرداختند و اندک اندک صنایع دستی و سفال سازی در میان آنان رواج پیدا نمود و به مرتبه شکوفایی های خیره کننده ای رسیده بودند.

امروزه برای همگان مشخص شده که تمدن هاراپا ریشه در فرهنگ بلوچستان عصر نوسنگی دارد. و دستکم تا زمان بلوغ کامل این تمدن هیچ تاثیر بیگانه ای را نمیتوان در آن مشاهده کرد. (سرچشمه های فرهنگ هندی ص 142 محمد رضا عدلی) چرا که خود این مردمان مهرگره بودند که الهام بخش تمدن به مناطق دیگر شدند.



عکس: تصویر بازسازی شده از مهرگره 9 هزار سال پیش

به جاست که در مورد مهرگره مقاله ابراهیم حسین بر که با استناد به پژوهش های فرانسوی و انگلیسی و هندی نوشته و حق مطلب را ادا کرده را عینا ذکر کنیم:

در حالیکه بر طبق مستندات، کهن ترین یافته های بشری جهان در بین النهرین، استرالیا، آمریکای لاتین، مصر، اسرائیل و چین از 6 هزار سال تجاوز نمی کند، برآوردهای کارشناسی و تاریخی از وجود مردمانی با سطح سواد و آگاهی بالا که در جامعه ای مدرن و سازمان یافته در 7 هزار سال پیش از میلاد مسیح در فلات بلوچستان می زیسته اند، گزارش می دهد.

کاوش در مهرگره (Mehrgarh) که یادمانی از شکوه از دست رفته تمدن در بلوچستان است، توانسته است بخشی از رازهای نهفته در هزاره های پیشین را آشکار سازد. علایم و ابزارهای کشاورزی، درمان پزشکی بر اساس دانش آناتومیک بدن، سیستم آبرسانی شهری، نقش و

نگاره‌های هنری و نمونه‌های بدست آمده از جراحی دندان در مهرگره، از جمله آثار فکرت انسان و شکل‌گیری آغازین تمدن و شهرنشینی در دوردست‌های زمان بوده است.

یک نکته تمایز که مهرگره را برای محققان شگفت‌آور ساخته است، اینکه این سایت توانسته است بعنوان یک پلت فرم بزرگ، روند تحول میان دوره‌های مختلف تاریخ را به نمایش بگذارد و از تمدنی سخن بگوید که بر خلاف سایر، به احتمال قوی از ابتدا (با اتکای به خود) آغاز شده و برای هزاران سال دوام و ثبات داشته است.

اگرچه بسیاری از منابع موجود، از انسان‌های بدوی و غارنشین حتی در هزاره‌های اخیر سخن می‌گویند، با این حال کیفیت زندگی این مردم متری و شهرنشین که 9000 سال پیش دانش طراحی پارچه را در اختیار داشته‌اند نیز در گزارش‌های باستان‌شناسان ثبت گردیده است.

منطقه باستان‌شناسی مهرگره، در گستره دشت کیچی و در امتداد گذرگاه و رودخانه بولان در ایالت بلوچستان پاکستان واقع شده است. عمده تحقیقات و اکتشافات تاریخی در این منطقه طی سال‌های 1974 تا 2000 توسط هیئتی فرانسوی به سرپرستی ژان فرانسوا جریج صورت گرفته است.

مهرگره در اطلاعات سازمان بین‌المللی یونسکو، از مهمترین سایت‌های باستان‌شناسی قاره آسیا و هفتمین اثر برجسته تاریخی جهان بلحاظ قدمت طبقه‌بندی شده است.

اکتشاف نخستین آثار تاریخی مهرگره در سال 1977 در محدوده‌ای به وسعت 200 هکتار در شعاع شمالی این سایت و زمزمه کشف نیمه گمشده تاریخ بشری، اذهان بسیاری از باستان‌شناسان جهانی را به تکاپو انداخت. از آن پس، با پیدایش یکی از اولین نشانه‌های حیات اجتماعی و چگونگی شکل‌گیری تحولات باستان در این منطقه، رغبت بیشتری برای مورخان و باستان‌شناسان ایجاد گردید تا حفاری‌های گسترده‌تری بر روی سایت مهرگره انجام شود. به اعتقاد باستان‌شناسان، منشأ تاریخی تمدن مهرگره مربوط به هشت دوره متوالی می‌گردد.

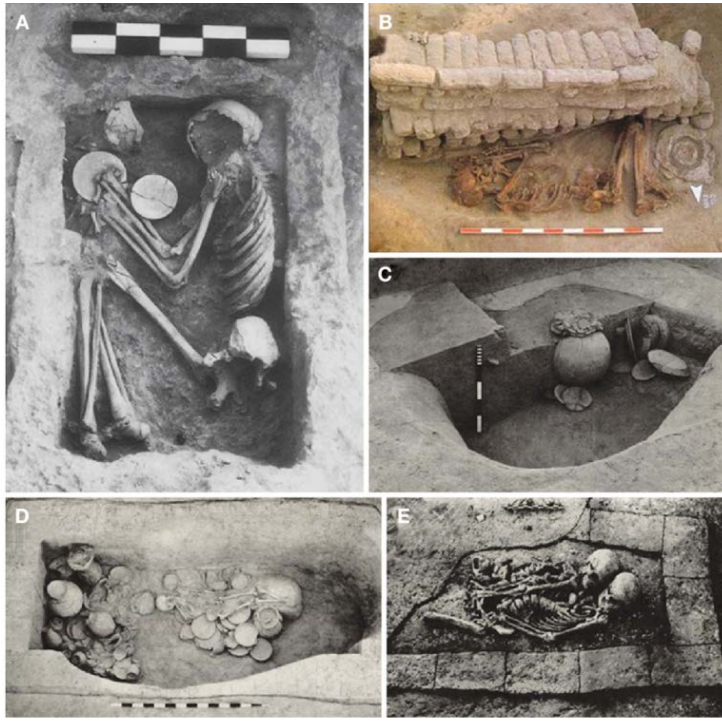
در طی این پژوهش‌ها چندین محدوده شامل دوره اول (9000 تا 7000 سال قبل از میلاد)، دوره دوم (7000 تا 5000 ق.م) و پس از آن محدوده‌ای متعلق به دوره‌های سوم تا هفتم (5000 تا 2600 ق.م) و دوره هشتم (1900 ق.م) که تا سال 1985 حفاری و اکتشاف شد.

مصنوعات به مراتب پیشرفته و توسعه یافته‌تر نسبت به نمونه‌های بدست آمده از کاوش‌های ترکیه و اریحا در فلسطین اشغالی و پیکره‌های سفالین با کیفیت بسیار بالا با توجه به شرایط و زمان خود، بیانگر ذهن نوآورانه ساکنین بلوچستان در 9 هزار سال پیش و سطح رشد و نبوغ فکری آنان است.

به استناد تحقیقات باستان‌شناسی، ساکنین مهرگره احتمالاً برای اولین بار در تاریخ، کشت محصولات کشاورزی بصورت گسترده از جمله گندم انیکورن، گندم اینر، جو، عناب، خرما و همچنین پرورش و اهلی‌سازی حیواناتی مانند گاو، گوسفند و بز را آغاز کرده‌اند.

بر طبق مستندات آنی که تاکنون بدست آمده است، آنها با دانش بومی خود برای نخستین بار؛ ساخت انبارهای ذخیره‌سازی غله را در جهان مرسوم نموده‌اند، استخراج مس از معادن را آغاز کرده‌اند، از ظروف غذایی اندود شده با نوعی قیر استفاده می‌کرده‌اند و مجموعه‌ای از ابزارهای کاربردی را از استخوان می‌ساخته‌اند.

در دوره‌های بعدی مهرگره فعالیت‌هایی از جمله ساخت ابزارآلات از سنگ چخماق، استفاده‌های گوناگون از پوست حیوانات، مهره‌سازی و در سطح قابل توجهی فلزکاری انجام می‌شده است.



در حالیکه در آن مقطع تاریخی بر طبق باورهای مختلف، مردگان در سرزمین‌های دیگر یا در آتش سوزانده و یا در زیر نور آفتاب از بین می‌رفته‌اند، فرهنگ مردمان مهرگره آنقدر بالا بوده که مردگان همراه با تجملات و لوازم شخصی خود دفن‌گردند، که این تضاد فرهنگی بطور چشمگیری در سایر رسومات آنان نیز جاری بوده است.

یکی از منحصر بفردترین اکتشافات از تمدن شکوه‌مند مهرگره، اولین منشأ شناخته شده (تاکنون) از جراحی دندان و فعالیت‌های دارویی مرتبط به آن است. این تلاش‌های درمانی و پزشکی بطور قطع سطح بالایی از نوآوری و توسعه در جهان 7 هزار سال پیش از زایش مسیح را به اثبات می‌رساند.

MEHRGARH CONT..



WORLD'S 1st DRILLING OF TEETH

عکس: جراحی دندان در مهرگره اولین بار در جهان

با توجه به گزارش منتشر شده در 6 آوریل 2006، محققان ایتالیایی در حین انجام بررسی های مورد نظر، در بخش نوسنگی سایت مهرگره، عمل جراحی صورت گرفته بوسیله سوراخ مته، بر روی دندان حداقل 11 مورد از افراد دفن شده در گورستان این منطقه را کشف نمودند. آزمایشات تخصصی با استفاده از میکروسکوپ نوری نشان داد سوراخ های مته ای در سه شکل استوانه ای، مخروطی و دوزنقه ای ایجاد شده است، همچنین سایش دندان بر روی نقاط جراحی شده نشان می دهد درمان موفقیت آمیز بوده و بیماران از آن پس به زندگی عادی خود ادامه می داده اند.

محققان دریافته اند مته های پزشکی در مهرگره که برای سوراخ کردن دندان کاربرد داشته، از جنس سنگ چخماق بوده و به راحتی مینای دندان را می شکافته است. گزارشات تاریخی

بر آنست که این تجارب نادر دندان پزشکی مربوط به هزارهٔ ششم پیش از میلاد بوده و البته پس از مدتی نسبتاً طولانی به دلایل نامشخص متوقف شده است.

شواهد بدست آمده نشان می دهد مردم این منطقه از استخوان برای ساخت ابزارهای کشاورزی استفاده می کرده اند و وجود مقادیر زیادی از پنبه نیز به اثبات رسیده است. اسکلت های یافت شده در سایت مهرگره همچنین حاکی از آنست که قد مردم آنجا بزرگتر از مردمان دوره های بعدی در جهان بوده است و علاوه بر آن، معماری این شهر نیز رو به توسعه بوده، اغلب از برنج بعنوان غذای اصلی استفاده می شده و تجارت در زندگی آنان جایگاه ویژه ای داشته است.



در دوره اول مهرگره، ساکنین آن کالاهایی مانند ظروف غذایی، سنگ های تزئینی استخوانی، مهره، النگو، آویز، اسباب بازی، زیورآلات ساخته شده از صدف دریایی، سنگ آهک، فیروزه،

لاجورد، سنگ سیاه و مس جلا یافته، مجسمه های ساده از زنان و حیوانات و چکش سنگی را به تعدد تولید می کرده اند.

دوره دوم اما شاهد کاربرد تکنیک های پیشرفته تری بوده است. سفال های لعاب داده شده و مجسمه های تکامل یافته تر، تزئین پیکره های زنان با استفاده از رنگ های قرمز و قهوه ای و مدل های متنوع زیورآلات، فناوری گداخت سنگ و مس، کوره های بزرگ و بوتۀ ذوب فلزات از جمله فعالیت های این دوره بوده است. همچنین در این دوره مقدار کالاهای دفن شده به همراه مردگان در طول زمان کاهش یافته است.

در بافت شهری مهرگره، چاه های متعدد، حمام، حمام های عمومی، سیستم دفع فاضلاب و مکان هایی برای جمع آوری زباله در نظر گرفته شده است. فواصل معینی میان بخش های مسکونی بعنوان خیابان رعایت شده، خانه ها بر اساس نظم خاصی مهندسی شده و دارای تهویه مناسب هستند.

گفته می شود جمعیت مهرگره در 7000 ق.م حدود 25 هزار نفر بوده است، در حالیکه جمعیت سراسر سرزمین مصر در آن زمان همین مقدار تخمین زده می شود.

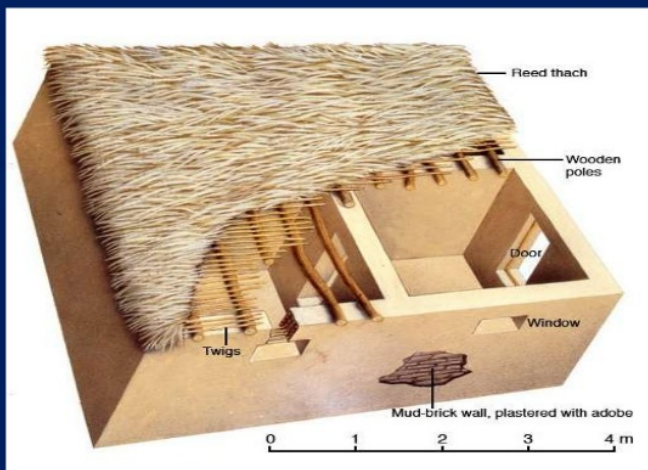
در طی حفاری های انجام شده باستان شناسان تعدادی مجسمه زن را کشف نموده اند که به اعتقاد مورخان، توسط بومیان منطقه پرستش می شده اند، تعدادی از آنها دارای گردنبندی هستند که بر روی سینه هایشان حک شده و تعدادی نیز فرزند خود را در آغوش دارند.



مردم آن دوران از لباس‌های پشمی و کتان برای پوشیدن استفاده می‌کرده‌اند، برخی از خدایان تاج‌های پارچه‌ای بر روی گیسوان خود قرار می‌داده‌اند و قشر عوام نیز اغلب پارچه‌ای شبیه به لنگ و عمامه به همراه داشته‌اند، فرهنگی که هنوز هم در بلوچستان رواج دارد. تعداد زیادی از مجسمه‌های سفالین زنان دارای پارچه‌ای توری مانند به دور کمر و بدن و آراستگی‌های دیگری بر روی سینه و گردن می‌باشند، این موضوع هنوز محققین را دچار ابهام نموده است که چگونه آنان پارچه را می‌بافته‌اند و احتمالاً از چه مواد و ابزارهایی برای بافت لباس استفاده می‌کرده‌اند.

باستان‌شناسان و محققین جهان ضمن اظهار شگفتی از محتوای تاریخی مهرگره، معتقدند تاکنون هیچ تمدنی در مقاطع زمانی گذشته به چنین سطحی از کمال، هنر و دانش و تخصص دست نیافته است.

MEHRGARH CONT..



MODEL of WORLD'S 1st HOUSES

بر طبق تحقیقات صورت گرفته در مهرگره، در چندین ضلع این منطقه ساختمان هایی با استفاده از آجر خام به ابعاد (cm 60*12) که هرکدام شامل 4 اتاق، دهانه هایی کوچک و سقف های پوشیده از برگ گیاهان و گل، ساخته شده است. همچنین دیوارهای تزئین شده با اشکال و دکوراسیون هندسی رنگارنگ نشان می دهد سطوح خارجی دیوارهای این سایت متأثر از تصورات ذهنی ساکنین آن، نقاشی شده است.

هرچند بقایای مهرگره متأسفانه هم اکنون در بی توجهی کامل در حال نابودی هستند، بررسی های محققین حاکی از آنست این تمدن پرشکوه در بلوچستان، برای هزاران سال منبع تولید نخستین سنگ های تزئینی و قیمتی، زیورآلات و تندیس های انسان و حیوان در مشرق زمین بوده است.

بناهای متعلق به ابتدای دوره دوم مهرگره با تغییرات قابل توجه نسبت به دوره اول، را ساختمان های مهندسی شده با آجرهای خشتی شامل امکانات وسیع ذخیره سازی و انبارهای بزرگ ذخایر غذایی تشکیل می دهد که بصورت متوالی و منظم معماری شده اند.

ساختمان های متعلق به انتهای دوره دوم نیز بیانگر استفاده از مواد مرغوب تر و طراحی پیشرفته تر بناها می باشد. فرسایش تدریجی خاک تپه های مجاور نیز نشان می دهد بلوچستان در آن دوره های تاریخی دائماً با بارش های سیل آسای باران مواجه بوده است.

تحقیقات بیان می دارد بسیار پیش تر از آنکه ساخت تندیس های انسانی در مناطق تاریخی جهان آغاز شود، در سرتاسر بلوچستان باستان، مجسمه های سفالین رو به تکامل بیشتری طراحی و ساخته شده اند.

پیکره های انسانی متعلق به دوره نوسنگی مهرگره که تاکنون کهن ترین مجموعه کشف شده در شرق جهان شناخته شده اند، تعداد آنها به ده ها مورد می رسد، برخی کامل و برخی ناقص هستند که بیشترین تعداد از آنها را نیز حیوانات و اغلب مجسمه گاو تشکیل می دهد.

قدیمی ترین مجسمه ساخته شده در مهرگره، مربوط به "مادر مروارید" می باشد که نمای ایستاده او را نشان می دهد؛ منحصر بفرد و غیر معمول که در امتداد یکی از ستون های غربی سایت به همراه دو آویز از جنس استخوان و دیگری از سنگ آهک یافت شد.

بیشتر مجسمه ها که از سفال خام ساخته شده اند، به دو گروه تقسیم می شوند؛ مجسمه های ایستاده (راست) و مجسمه های نشسته (خم).

مجسمه های دوره اول تماماً بشکل نشسته ساخته شده اند اما در دوره دوم بصورت تکامل یافته مجسمه هایی ایستاده در اندازه های کوچک و متوسط پوشیده با زیورآلات و بعضی نقاشی شده با رنگ قرمز و دارای تزئینات ناشناخته بر روی سینه و بدن وجود دارند.

در میان پیکره های انسانی مهرگره، بسیاری از آنها را مجسمه های جنسیت زن تشکیل می دهد که با اهداف خاص و طرح مشخص ساخته شده اند، برخی از آنها جزو الاهی گان و خدایگان بشمار می روند که بیانگر نقش و جایگاه زن در آن جامعه است.

بر اساس مطالعاتی که بر روی سایت مهرگره صورت گرفته است، تاکنون هیچگونه آثار مشابه با این تمدن در هیچیک از نقاط جغرافیایی مورد مطالعه و ادبیات باستان شناسی جهان یافت نشده است، بجز چند مورد مجسمه در "تجلک" ترکمنستان که متعلق به یک دوره بسیار بعد (انتهای هزاره دوم) است.

نحوه ساخت مجسمه ها و تغییرات عجیب در بدن آنها، مانند اعضای بدن که سوراخ سوراخ شده و شکلی از مار که به دور پیکر انسان پیچیده است، از یک آئین و باور مستقل در ابتدای تاریخ بلوچستان حکایت دارد. هرچند نمی توان به گرایش مذهبی آنها گمان برد، اما بطور قطع این آثار نشانه هایی از مراسمات مذهبی خاصی بوده است.

استفاده نمادین از "مار" ممکن است تمایل به کنترل نیروهای پنهان طبیعت با استفاده از جادو باشد و همینطور احتمال می رود اعضای سوراخ شده نشان دهنده تلاش برای درمان دردهای فیزیکی و روانی از طریق روش ها و طب مختص مردمان این منطقه بوده است.

در دوره سوم اغلب مجسمه هایی ایستاده آغشته به رنگ قرمز مایل به قهوه ای و در دوره چهارم پیکره هایی هستند که در طراحی آنها تمایز میان ویژگی های جنسیت زن و مرد کاملاً رعایت شده است، این ویژگی که یک پدیده منحصر بفرد تاریخی بشمار می رود، از دوره چهارم (4000 ق.م) تا دوره هفتم (2700 ق.م) حفظ گردیده است، مردان اغلب ایستاده با ظاهری مردانه، بازوها و پاهای صاف و زنان با حالت نیمه نشسته، سینه های بزرگ، موهای بافته شده و دارای زیورآلات هستند.

پیکره های نوسنگی مهرگره نشان دهنده مراحل اولیه یک سنت برای ساخت مجسمه های بشری است که در طول دوره های مس و سنگ این تمدن در سرزمین مکران (بلوچستان) توسط هزاران تن از ساکنین این منطقه تداوم داشته است.

با در نظر گرفتن تاریخ تقریبی دوره نوسنگی در مهرگره؛ احتمالاً هزاره هشتم قبل از میلاد، می توان فرزندان پیکره های این دوره مهرگره را در یالانگاج، کاراتپه و جیک سور ترکمنستان، منطقه گمال پاکستان و یا در سرازم تاجیکستان که همگی مربوط به 3000 ق.م هستند، جستجو نمود. همچنین مواردی مشابه آثار مهرگره در طول هزاره سوم در دوره چهارم موندیگک (واقع در افغانستان) و دوره سوم شهرسوخته (معاصر با دوره هفتم مهرگره) یافت شده است.

بر اساس گزارش هیئت باستان شناسی فرانسوی، در بازه زمانی 2600 تا 1900 قبل از میلاد، شهر تاریخی مهرگره توسط ساکنان آن رها شده و به سمت منطقه ای دیگر به مسافت 5 کیلومتر در شمال آن مهاجرت نموده و تمدن جدیدی بنام "نوشارو" را ایجاد نموده اند، این مهاجرت پایانی بر حیات 5 هزار ساله مهرگره بوده است.

به اعتقاد باستان شناسان از آغاز شکل گیری تمدن مهرگره تا پایان آن در 1900 ق.م در منطقه ای وسیع جغرافیایی از تمدن سند گرفته تا آسیای مرکزی و امتداد زاگرس حتی در طی هزاره دوم قبل از میلاد، الگوپذیری دائمی از فرهنگ و سنت های مهرگره وجود داشته که در آثار کشف شده مانند تندیس های مشابه به نمایش گذاشته شده است.

یکی از وجهه خاص شکل گیری تمدن در بلوچستان، بدون تردید آمیختگی هنر و صنعت است. تلاش ساکنین این سرزمین در هزاره های پیش از میلاد برای بهره گیری از هنر و خاک، ترسیم تخیلات و تصاویر ذهنی بر روی سفال یا خلق سنگ نگاره ها؛ صحنه آرابی هایی وسیع از جنگ و شکار در دره نگاران سراوان، آراستگی خاص زنان و پذیرش آنان در نقش خدایگانی، بیانگر سطح بالایی از ساختارگرایی و معناگرایی آمیخته با هنر و باور است.

تمدنی که بلوچستان در گذر تاریخ آنرا نباخت و هنوز هم برجسته ترین شاخص فرهنگی مردمان بلوچ است، هنرمندان بلوچ در تنها موزه زنده سفال جهان؛ "کلپورگان" هنوز هم همان طرح های هندسی هزاران ساله را با رنگ های قرمز و قهوه ای که عصاره گیاهان بومی منطقه است، بر روی سفالینه های ساخته دستان خود نقش می زنند. لباس امروزی زنان بلوچ، اوج ظرافت و هنر و برآمده از همان اشکال هندسی باستان است، همانگونه که استفاده از جواهرات، زینت ها و عناصر مرسوم زنانه، جملگی رازهایی است که در عمق تاریخ و تمدن این خاک نهفته است و سمبل فرهنگی این سرزمین شناخته می شود.

تمدن مگان و ملوها

مگان Magan " و ملوها Meluhha نام تمدن ها و مناطق کهنی در بلوچستان هستند که در حدود 2500 تا 550 پیش از میلاد وجود داشته اند. سومری های بین النهرین از سه شریک تجاری برجسته در تاریخ باستان یاد کرده اند این شرکا به نام های "دلمون Dilmun" "مگان Magan" و "ملوها Meluhha" بارها در نوشته های سومریان و توسط پادشاهان سومری بین النهرین بدانها پرداخته شده است.

در کتیبه ، سارگون آکاد (2334-2279 پیش از میلاد) به کشتی هایی که از ملوه ، مگان و دیلمون آمده بودند ، اشاره می کند.



MS 2814

نوه او نارام سین (2254-2218 پیش از میلاد) پادشاهانی که حکومت او را قبول ندارند را لیست کرده و در ضمن آنها نوشته "ابرا" مرد بزرگ "ملوها" در یک کتیبه ، گودا لاگاش (قرن بیست و یکم پیش از میلاد) به ملوهانی که برای فروش طلا ، کارلین و غیره به سومر آمده بودند اشاره دارد.

در کتیبه سیلندر، گودا پس از ساخت معبدی برای خود ذکر می کند که: احترام معبد من گسترش می باید و تمام جهان در آن جمع می شوند و حتی مگان ها و میلوها هم از کوه های خود برای احترام آن پائین خواهند آمد. در این کتیبه ها از خرید لاجورد و عقیق درخشان از میلوها نیز یاد می شود. مشابه با همان چیزی که در کاوشهای مهرگره نیز به دست آمده است.

همچنین در افسانه های اساطیری مانند "Enki و Ninhursaga" ذکر شده است: "شاید سرزمین خارجی ملیوه ، سنگ های قیمتی مطلوب ، چوب های چوب فوق العاده میس را در کشتی های بزرگ برای شما بارگذارد."

در این تجارت ها انواع مختلفی از حیوانات سنگی از جنس طلا یا کارلین از Meluhha وارد بین النهرین شده است. چنین مجسمه های بسیاری در کاوش های بین النهرین پیدا شده است. تندیس کارولین یک میمون آسیایی در حفاری آکروپولیس شوش یافت شد و مربوط به سال 2340 - 2100 پیش از میلاد. تصور می شود که احتمالاً از میلوها وارد شده است. و هم اکنون در موزه لوور ، مرجع Sb5884 است.

بنابر برخی از کتیبه ها حاکم امپراتوری اکلیان "ریموش" علیه لشکرهای ملوچه ، در منطقه ایلام جنگید. به نظر میرسد زمانی که ریموش قصد نبرد با ایلامی ها را داشته ایلامی ها از میلوچه کمک خواستند و پادشاه ملوچه لشکری برای او فرستاده که در این جنگ سومری ها پیروز شدند.

گودا نیز در یکی از کتیبه های خود ، پیروزی خود را بر سرزمین های مگان، ملوچه و ایلام ذکر کرده است.

آسکو پارپولا معتقد است که ملوها از کلمات دراویدی مك اکم "مملکت مرتفع" نشأت گرفته است. این منطقه اکنون منطبق است با "ستگین کوه" در شرق بلوچستان. جان هانسمان John Hansman در تحقیق مفصل خود به نام Periplus of Magan and Meluhha معتقد است که این دو منطقه در بلوچستان اند. مشخصاً مگان در غرب بلوچستان و میلوها در شرق بلوچستان منطبق با وضعیت کنونی تقسیمات مرزی بیان شده اند.

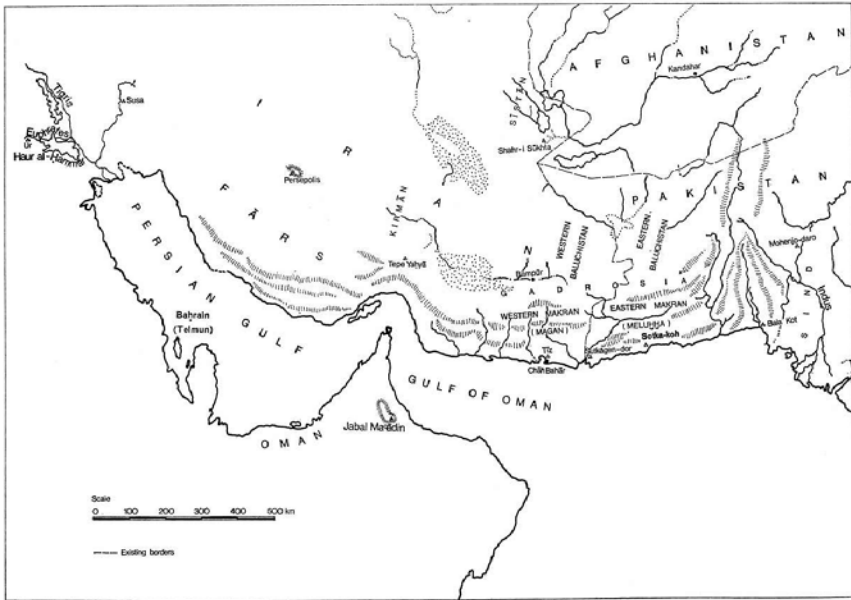


FIG. 1

نقشه: جان هانسمان برای شرح موقعیت مگان و ملوهه ذکر شده در آثار سومریان

جولیان ریده Reade در کتاب *Indian Ocean In Antiquity* ص 135 و 136 ملوها را منطبق با مکران دانسته است.

مگان که به صورت مکان هم نوشته شده اسمی است که سومری ها برای مکران بکار می بردند. برخی از جمله عمانی ها و نویسندگان عرب معتقد اند که مگان همان عمان است و دلیلش را وجود مس در عمان ذکر می کنند که به سومری ها فروخته میشده و هم کشف منطقه ای باستانی در منطقه ظفار عمان را بر تایید استدلال خود بیان می کنند.

اما در کنار اینکه بسیاری از محققان مگان را منطبق با مکران دانسته اند ذکر چند دلیل خالی از لطف نیست:

الف) در آثار سومری ها سه منطقه دلمان، مگان و ملوچه به عنوان شرکای تجاری ذکر شده است، که سنگ های قیمتی لاجورد و ... از مگان و ملوچه به بابل برده میشد که این سنگ ها در عمان وجود نداشته و دانشمندان معتقد اند که از بدخشان افغانستان به ملوچه و مگان آورده شده و از آنجا به بین النهرین برده میشد.

ب) گودا پادشاه سومری در کتیبه خود از جنگ و پیروزی با سرزمین های مگان، ملوچه، ایلام ذکر کرده است که اگر مگان را منطبق با عمان بدانیم این رشته از بین می رود. چرا که ملوچه و مگان و ایلام احتمالاً در یک راستا قرار داشتند

ت) جولیان رد با بررسی مفصل آثار کشف شده در بین النهرین و نبود مقدار کافی دیورت در عمان مگان را غرب مکران در حدود منطقه هلیلرود ذکر میکند.

ث) در آثار سومری ها مگان سرزمین پر از مس عنوان شده که مس از آنجا وارد میشده است، که این نیز منطبق با بلوچستان است معادن مس در بلوچستان به وفور یافت می شوند.

ج) از کلیه آثار بعدی نیز چنین به نظر میرسد که مردم بلوچستان ماکا و میکی و میکیان شناخته میشدند و هرودوت نیز به این موضوع اشاره کرده است و تمدن های موجود در این منطقه از هلیلرود، سوتکگین دن، سوتکگین کوه، سوتکگین شهر (شهر سوخته) و مهرگره همه و همه در امتداد خط تجارت با هندوستان قرار داشتند و محل عبور پادشاهان و فاتحان بزرگ برای تصرف هندوستان بوده اند.

ح) از جمله دلایل دیگری که تایید می کند که مگان همان ماکا و مکران است در کنار نبردها و جنگهای که ذکر آن رفت که پادشاهانی دیگر سومری با مگان داشتند ملکه سمیرامیس ملکه بابل نیز برای فتح هندوستان وارد این منطقه شد که در مکران شکست خورد و تنها 20 نفر در نهایت با او باقی مانده و به سختی جان خود را از مکران رها کرده و نجات یافت.

مگان همچنین سرزمینی بود که مردمانش قدرت بالای در ساخت کشتی داشتند تا جایی که سرگون اگادی پادشاه سومری (2371-2316 قبل المیلاد) به این موضوع با افتخار اشاره می کند که سواحل من محل لنگر انداختن کشتی های بزرگ ماگان هاست. همان ماکا ها. بلوچها که سرزمینشان بیش از 1200 کیلومتر بر ساحل اقیانوسی قرار دارد تعلق خاصی به دریا داشته و امرار معاششان از طریق دریا چه ماهیگیری و چه تجارت دریای بوده است.

واراهامیهیرا در دانشنامه مشهور خود بریهات-سامیتا از مردمان غرب شبه قاره هند تحت عنوان Makara نام برده است که همان مکران است. مکان، مگان، مکران، ماکا همه و همه در بازه های زمانی مختلف به سرزمین باستانی بلوچستان اطلاق می شدند.

پژوهشگران مگان باستان را منطبق با بلوچستان غربی و تمدن هلیلرود دانستند که امروزه در شهرجیرفت و اطراف آن تا دریاچه جازموریان قرار گرفته است.

تمدن هلیلرود (جیرفت)

جازموریان در مرکز غرب سرزمین بلوچستان قرار دارد و در زمینه جغرافیای تاریخی، با مگان (مکا) و مکه باستان در دوره اكد سومری و هخامنشی منطبق دانسته شده است، گذروسیای متون تاریخی همزمان اسکندر، و گذرگاه ملکه سمیرامیس و کورش (پسر کمبوجیه)، و اسکندر از هند به فارس بوده است (دانشنامه بزرگ اسلامی، ج 17 ص 6353)

تمدن حوزه هلیلرود و جازموریان به عنوان یکی از مراکز اصلی تمدن باستان با بیش از 5 هزار سال قدمت بر می گردد. تمدن این ناحیه از بلوچستان اکنون به عنوان یک گنجینه بزرگ تاریخی شناخته می شود. هر چند تمدن مهرگره به مراتب قدیمی تر از تمدن هلیلرود

است اما به نظر میرسد که بین مردمان مهرگره و این ناحیه ارتباط تجاری و فرهنگی برقرار بوده است.

محوطه‌های باستان‌شناختی متعلق به این دوران در حوزه فرهنگی جازموریان، از غرب تا شرق، از بافت تا بمپور گسترده‌اند؛ از میان آنها بررسیها و کاوشهای استاین در دهه 1930م در بمپور، دامین، خوراب و چاه‌حسینی (م: همان)، و بررسیهای دوکاردی و سیدسجادی در منطقه بلوچستان است؛ اما مهم‌ترین آنها کاوشهای تپه یحیی به سرپرستی لمبرگ کارلفسکی است در دو دهه اخیر کاوشهای غیرمجاز در محوطه‌های باستانی جیرفت، و در پی آن کاوشهای نجات توسط چوبک در محوطه‌های غارت‌شده کنار صندل، ریگ انبار، و کاوشهای تپه‌های کنار صندل الف و ب توسط مجیدزاده، بررسیهای متعدد باستان‌شناسان در سرچشمه و کناره هلیل رود، و بررسیها و کاوشهای منطقه بمپور منجر به شناسایی محوطه‌های بی‌شماری شده است (م: همان).

شکوفایی تمدن این منطقه بلوچستان در دوره آغاز شهر نشینی در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد است.

در هزاره سوم پیش از میلاد در نوشته‌های مربوط به دوران اکد و اور سوم در زمان سارگن و نارام سین و جانشینان آنها، به طور مکرر از مکن نام برده شده، و از صادرات آنجا به بین النهرین از جمله: چوب، سنگ (سنگ سیاه و مرمر)، مس، گندم، ظرف، پارچه و دیگر محصولات نام برده شده است، همچنین از فرمانروای (شاه) آنجا به نام مانودانو (یا مانو یا مانی‌اوم) یاد شده است (م: همان)

نارام سین هیاتی بازرگانی برای خرید چوب، مس و بافته و همچنین صنعتگر ماهری برای ساخت معبد به مکن که در منطقه جازموریان قرار دارد فرستاده است. به طور حتم تمدن هلیل رود آنقدر پیشرفته بوده که آوازه اش به سومر رسیده بود. یک دلیل دیگر اثبات غنای فرهنگی هلیل رود این است که آثار یافت شده جیرفت هم دوره سومر هستند ولی تحت نفوذ

فرهنگی سومر، ایلام یا سرزمین های غربی خود نبودند بلکه با مهرگره و ستکگین دن و شهر سوخته تطابق دارند.

نقشه رولاند بزنوال از مکن منطبق با حوزه جازموریان است؛ وی تا کچ مکران در بلوچستان شرقی را مگان (مکران) دانسته است (دانیل پاتس، خلیج عربی 1392، 139).

از این منابع تاریخی چنین بر میاید که تمدن جیرفت در حوزه مکران بوده است و مکاها یا بلوچها ساکنان باستانی جیرفت بودند. که همچنان در این منطقه ساکن اند هر چند که در خود شهر جیرفت به دلیل چندین جنگ و مجبور کردن بلوچ ها به کوچ اجباری و تغییرات بافت جمعیتی معادله جمعیتی عوض شده است اما اطراف جیرفت همچنان جمعیت غالب بلوچ است. قفص (کوفج) طوایفی بودند که در جیرفت و نواحی جبال بارز سکونت داشتند و این نواحی تیول آن-ها بود (خبیصی محمد ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، ص 330) در این منطقه از کرمان دو قوم تاریخی و کهن قفص (کوچ) و بلوص (بلوچ) سکونت دارند (صفی-نژاد، جواد، 1383 ص 107).

پیش تر نیز در خصوص ادله حضور باستانی بلوچها در جبال بارز و دهبکری و رودبار زمین و جازموریان اشاره به میان رفت. به نظر میرسد که در اثر تحولات پیش آمده رفته رفته جیرفت اهمیت خود را از دست داد و این شهر خالی السکنه گردید و بعدا بار دیگر پس از بازگشت زندگی به آن رفته رفته به شهری با ترکیب جمعیتی مختلط تبدیل شد.

قرن سوم یعقوب لیث صفاری و برادرش عمر، پس از سرکوب اهالی جیرفت و قوم کوفج، جیرفت را تسخیر کرد. (افضل الدین کرمانی، 1356، ص 122-123) یعقوب هم که نتوانسته بود بلوچها را شکست دهد از در حيله وارد شد و پس از دعوت آنها برای گفتگو سران آنها را کشت. افضل الدین کرمانی به کوتاهی در این باره نوشته است: «چون یعقوب لیث صفار به کرمان آمد اهل جیرفت عصیان و تمرد نمودند و شوکت اهل جیرفت در ناحیتی بود که آن را کوه بارجان خوانند و آنجا سروری بود با کوفج و دزد و پیاده بسیار. یعقوب لیث او را به

لطایف الحیل در قبض آورده و به قلعه بم فرستاد و آنجا هلاک شد و شوکت اهل جیرفت از آن بشکست» (م: همان)

ملک قارود سلجوقی به سال 433هـ.ق به دستور عم خود طغرل بیگ عازم فتح کرمان گردید (میرخواند، ج 4، ص 698) در سال 443 هجری قمری ملک قارود پسر چغری بیگ سلجوقی به جیرفت حمله کرد اما با مقاومت کوفچ (کوچ و بلوچ) روبرو شد بلوچها سرسختانه مقاومت کردند ولی در نهایت ملک قارود با حيله به نام صلح آن‌ها را شکست داد.

از آن پس جیرفت اندک اندک خالی از سکنه شد، در واقع با فروپاشی سلسله ی سلجوقیان کرمان در اواخر سده ی ششم هجری روند متروک شدن جیرفت آغاز شد. ظاهراً علت اصلی این اتفاق هجوم قوم صحرائشین غز(مغول‌ها) بود که به تعبیر ناصرالدین منشی کرمانی: "جیرفت را خشت بر خشت نگذاشتند" (1366 : 18) البته پیش از یورش غزها و در 20 ساله ی پایانی دودمان سلجوقیان کرمان، در پی جنگهای خانمان برانداز سه مدعی سرسخت تاج و تخت پسران ملک طغرل، امنیت به کلی از شهرهای کرمان رخت بر بسته بود و جیرفت در این مدت شش بار شدیداً از سوی گروه های مختلف غارت شد و در واقع حمله ی غزها به مثابه ی تیر خالصی بود بر پیکره ی این شهر. پس از این تاریخ، جیرفت رفته رفته و نه یکباره اهمیت خود را به عنوان يك مرکز شهری مهم از دست داد و تنها به عنوان يك منطقه ی جغرافیایی مطرح بود. در اواسط سده ی هفتم هجری که مارکوپولو، جهانگرد معروف ونیزی از این منطقه میگذشت تنها از ویرانه های شهر قمادین (کامادی) نام برده است (سایکس، 1368 ص 149. گابریل، 1348 ص 61-62)

مسأله ای که در این میان وجود دارد این است که چرا شهر جیرفت پس از هجوم غزها نتوانست دیگر باره موجودیت خود را به عنوان یک شهر مطرح کند؟ در واقع با سقوط، اضمحلال یا فروپاشی شهر جیرفت، پدیده ی شهرنشینی در گستره های به وسعت جنوب استان کرمان مطابق با حوزه ی فرهنگی هلیل رود دچار فروپاشی یا اضمحلال شد. این

اتفاق تا سده ی حاضر تداوم یافت و تنها در میانه های این سده بود که شهر و شهرنشینی - اگر چه نه به معنی واقعی خود - بار دیگر در این منطقه ی وسیع رخ نمود شاید یکی از دلایلی که بعدها بلوچها بارها به این منطقه یورش میبردند و منابع ایرانی اقدامشان را غارت می خواندند همان قیام برای بازپسگیری شهر جیرفت بوده است.

نخستین خط جهان در بلوچستان

طبق یافته های باستان شناسی نخستین خط جهان در تمدن بین النهرین کشف شد اما یوسف مجیدزاده باستانشناس ایرانی باتوجه به لوح های گلی که روی آنها چند شکل هندسی کشیده شده بود به این نتیجه رسید که نخستین خط جهان متعلق به تمدن پنج هزار ساله جیرفت است. او در بسیاری از کنفرانس های علمی و معتبر باستان شناسی جهان سعی داشت تا این کشف جدید را هرچه بیشتر معرفی کند و همین امر باعث سفر باستان شناسان و پژوهشگران زیادی به جیرفت شد.



مجیدزاده در این باره پیش از این گفته بود که برخلاف تصور موجود درخصوص بی سوادی مردم این منطقه تا زمان هخامنشیان (پیش از ورود آریایی ها) کتیبه ها و الواح کشف شده در این منطقه نشان می دهد مردم این منطقه شاهد تمدنی پیشرفته بوده اند که همزمان با دو تمدن بزرگ بین النهرین و مصر به نگارش مشغول بوده اند. هر چند مجید زاده از لفظ ایرانی برای تعبیر باستانی بودن جیرفت یاد میکند اما خود وی در مقاله "تمدن جیرفت ذکر کرده است که "با توجه به غنی بودن و پراکندگی آثار در منطقه جیرفت شاید بتوان جیرفت را مرکز تمدنی و فرهنگی مکن مگان (مکران غربی) در این دوران دانست" سفالینه های کشف شده در تمدن جیرفت نیز از نوع سفالینه های مکران اند. بدون تردید 5 هزار سال قبل این مکاها همان بلوچها بودند که در این منطقه سکونت داشتند و آریایی ها که بعدا نام ایران از آن گرفته شده، قرن ها بعد وارد این منطقه شدند.

مجیدزاده در این مقاله با اشاره به اینکه دو هزار و 700 سال قبل از میلاد مردم در این منطقه (تمدن هلیل رود و جازموریان) از خط استفاده می کردند می گوید: «خطی که مردم کنار صندل از آن استفاده می کردند هیچ شباهتی با خط های تمدن های مصر و بین النهرین ندارد و خطی منحصر به فرد است».

احتمالا این همان خطی است که در دوره های سوم مهرگره بلوچستان استفاده میشده است و از شرق بلوچستان به حوزه غرب بلوچستان منتقل شده است. گفته شده که بار اول خط در میان مردم بین النهرین اختراع گردید اما این اختراع در این تمدن جدید بدون شك بی تاثیر از تمدن بلوچستان و خط مرسوم در این منطقه نبوده است و به احتمال زیاد خط در بین النهرین از طریق تجارت و انتقال سفال های داخل بلوچستان به مردم بین النهرین الهام شده است. چرا که تمدن بین النهرین و بابلیان در غرب برای ارتباط با هند در شرق از مکران گذر می کردند. و زمینه سازی برقراری ارتباط بین بابلی ها و هندی ها، مکرانی ها بودند. این موضوعی است که مکس دانکر تاریخ نگار شهیر آلمانی بدان اشاره کرده است. وی نوشته:

بابلی ها سفرهای خود را با استفاده از ماکا برای برقراری ارتباط با هند انجام میدادند. (Max Duncker- The history of antiquity)



عکس: مجسمه عقاب یافته شده در جیرفت

بررسی همه این حقایق باستانی، تاریخ شگفت انگیز بلوچستان را نشان میدهد که برای قرن ها محل بزرگترین تمدن های منطقه و جهان بوده است، اما امروزه بخاطر تحولات سیاسی به منطقه ای تصرف شده، فقیر نگه داشته و محروم مانده و عقب مانده تبدیل شده و به همان میزان تاریخ پر افتخارش مغفول مانده است.

تمدن شهر سوخته

مکران باستان دستکم سه شهر سوخته دارد "سوتکگین دن، سوتکگین کوه و سوتکگین شهر" سوتکگین شهر همان شهر سوخته واقع در جاده زاهدان زابل شهری با قدمت 5000 ساله است که درست در منطقه تمرکز زندگی باستانی بلوچهاست. این شهر در دوره خود از جمله شهرهای پیشرفته مکران بوده است. شهر سوخته یکی از آثار تاریخی و باستانی عصر برنز و هم دوره با دو تمدن دیگر مهرگره و جیرفت بلوچستان به شمار می آید.

منابع یونانی حدود مکران باستان را تا زرنگیا (نیمروز) بیان کردند که امروزه این منطقه به عنوان سرحد شناخته می شود. در دوره هخامنشیان نیز زرنج و بقیه مناطق بلوچستان یک منطقه بودند که زند مقدم هم بر این موضوع تاکید می کند.

در زمان حکومت قاجاریان، فردی به نام «کلنل بیت» که از نظامیان کشور بریتانیا بوده و اولین نفری بوده که در آن زمان از شهر سوخته بازدید می کند، و هنگامی با چشم های خودش اثراتی از سوختگی را می بیند، نام شهر سوخته را روی این منطقه می گذارد. گویا در سال 1937 میلادی که مقارن است با سال 1317 هجری قمری، فردی به اسم طراورل اشتین از شهر سوخته دیدن کرده و از ارزش و اهمیت این مکان سخن گفته است. جمعی از کارشناسان و

باستان‌شناسان به مدیریت مارتیسو توزی، در سال‌های 1357-1346 هجری قمری به ایران می‌آیند و شهر سوخته را از هرجهت موردبررسی و تحقیق قرار می‌دهند.

طبق مدارک موجود، این شهر در دوران خود، جزو مناطق پیشرفته و معروف دنیا بوده و به دلیل پیشینه‌ی بالایی که دارد، هنوز هم از دیگر مناطق مشهور جهان به حساب می‌آید. در سی و هشتمین اجلاس یونسکو در تاریخ 22 ژوئن 2014 مطابق با 1 تیر 1393 شهر سوخته به عنوان میراث جهانی یونسکو ثبت گردید.

این شهر از نادرترین شهرهای باستانی است که در آن، زنان عهده دار امور مالی خانواده‌شان بوده‌اند. بر مبنای یافته‌های باستان‌شناسان شهر سوخته 151 هکتار وسعت دارد و بقایای آن نشان می‌دهد که این شهر دارای پنج بخش مسکونی واقع در شمال شرقی شهر سوخته، بخش‌های مرکزی، منطقه صنعتی، بناهای یادمانی و گورستان است که به صورت تپه‌های متوالی و چسبیده به هم واقع شده‌اند. هشتاد هکتار شهر سوخته بخش مسکونی بوده است. شهر سوخته مرکز بسیاری از فعالیت‌های صنعتی و هنری بوده، در فصل ششم کاوش در شهر سوخته نمونه‌های جالب و بدیعی از زیورآلات به دست آمد. در جریان حفاری‌های فصل‌های گذشته در شهر سوخته مشخص شد که با توجه به صنعتی بودن شهر سوخته و وجود کارگاه‌های صنعتی ساخت سفال و جواهرات در این منطقه، ساکنان شهر سوخته از درختان موجود در طبیعت محوطه برای سوخت استفاده می‌کرده‌اند. در شهر سوخته انواع سفالینه‌ها و ظروف سنگی، معرق کاری، انواع پارچه و حصیر یافت شده که معرف وجود چندین نوع صنعت، به ویژه صنعت پیشرفته پارچه بافی در آنجاست. تاکنون 12 نوع بافت پارچه بکرنگ و چند رنگو قلاب ماهیگیری در شهر سوخته به دست آمده و مشخص شده مردم این شهر با استفاده از نيزارهای باتلاق‌های اطراف هامون سبد و حصیر می‌بافتند و از این نی‌ها برای درست کردن سقف هم استفاده می‌کردند. صید ماهی و بافت تورهای ماهیگیری نیز از

دیگر مشاغل مردمان شهر سوخته بوده است. شهر سوخته بدون شک جز شهرهای بسیار پیشرفته زمان خود بوده است.

برای نخستین بار در شهر سوخته یک چشم مصنوعی پیدا شد. مطالعات اولیه نشان داده‌اند که چشم چپ زن تنومند مدفون در قبر شماره 6705 مصنوعی بوده است. همین مطالعات نشان می‌دهند که زیر طاق ابروی زن مذکور آثار آبه دیده می‌شود. به علت طول زمان زیادی که بخش زیرین این چشم مصنوعی با پلک چشم در تماس بوده است آثار ارگانیکی پلک چشم نیز در روی آن مشهود است و برخی از پژوهشگران از اولین عمل جراحی چشم در شهر سوخته یاد کرده‌اند.



عکس: بازسازی یک زن بلوچ 5000 سال پیش با چشم مصنوعی

ستگین دُر - دُر سوخته

در منطقه میرانی بازار بلوچستان، با فاصله تقریبی ۱۵۰ کیلومتر از بندر گوادر و حوزه تمدنی کیچ در جنوب بلوچستان شهری به اسم "میرانی بازار"، قرار دارد. در این شهر، خرابه‌های یک بندر قدیمی دیده می‌شود که گفته شده قدمت آن به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد باز می‌گردد که مردم منطقه از آن به نام‌های "سوتگین دن" یا "سوتگین در" یعنی مروارید سوخته و تخت نمرود استفاده می‌کنند مشابه با همین نام را بلوچها برای تخت دقیانوس در جیرفت به کار می‌برند. اینکه این محل را سوخته می‌خوانند به این دلیل بود که باستان‌شناسان فکر می‌کردند قبلاً به این محل حمله شده و به آتش کشیده شده و مردم از این نقطه مهاجرت کرده اند.

جورج اف دیلز، در کتابی به نام "در جستجوی بهشت" نیز از "در سوخته"، نام برده است. او در تحقیقات خود موفق به کشف دیوار دژی شد که تخمین زده می‌شود در دوران "تمدن بین‌النهرین" در این ناحیه ساخته شده بود.

براساس گزارشهای باستان‌شناسی سه هیئت مختلف علمی در سه دوره متفاوت از این محل بازدید کردند. اولین بار سرگرد ماکلر، در سال ۱۸۷۵ در جریان سفر اکتشافی باستان‌شناسان به این منطقه رفت. او به بقایای قلعه‌ها و مناطق مسکونی مردم این محل که به گفته او مشابه همان چیزهایی بود که در دره تمدن سیند، وجود داشت اشاره کرده بود.

در دهه ۱۹۳۹، اورال استاین، از این محل بازدید کرد و و بررسی‌هایی انجام داد. سپس در دهه ۱۹۵۰، جورج اف دیلز، باستان‌شناس آمریکایی به اتفاق دکتر رفیق موقال، به این منطقه رفتند. گفته می‌شود تحقیقات آنان در مکران و در محل "در سوخته"، کامل‌ترین بررسی‌هایی است که تاکنون در این زمینه صورت گرفته است.

سوتکگین کوه - کوه سوخته

سوتکگین کوه Sokhta Koh یعنی تپه سوخته یک شهر باستانی (2600 - 1900 قبل از میلاد) در بلوچستان چند صد کیلومتری تمدن رود سند بوده است. نخستین بار این منطقه باستانی توسط باستان شناس آمریکایی جورج اف دالیز در سال 1960 مورد بررسی قرار گرفت. این منطقه در 15 کیلومتری شمال پسنی بلوچستان رو به روی ساحل مکران قرار دارند که با توجه به کشف کوزه ها و آثار باستانی از این نقطه ، این منطقه منطبق با تجارت های خارجی هاراپان با سومری ها شناخته شده است.

این مناطق باستانی همه پیوند تاریخی تجاری با یکدیگر داشتند دوران احتمال میدهد که 4 مسیر تجاری در آن دوره باستانی همزمان با تمدن رود سند بوده: مسیر دریایی به طور مستقیم تا ساحل ایران خلیج فارس، مسیر دریایی تا سوتکگین در و سوتکگین کوه و مسیرهای خشکی غربی از طریق دره رود سند سپس از طریق منطقه داخلی مکران تا به سیستان و همچنین از طریق خشکی از طریق مسیر رود سند وادی گومال سپس به سیستان.

تمدن کانازبون، ارمیل

از جمله دیگر شهرهای قدیمی و باستانی بلوچستان تمدن "کانازبون" یا همان پنجگور است. این شهر قرن ها پیش از حمله ی اعراب به سند وجود داشته است. ادیسی می نویسد: کانازبون پیش از ورود اعراب بدانجا شهری بزرگ از مکران، آباد و ثروتمند بوده و عدالت در آنجا بطور کامل برقرار بوده است.

یکی دیگر از مهمترین شهرهایی که در دوران باستان در مسیر مکران- سند قرار داشته است، "ارمیل" (همچنین: ارمابل یا کارابل) که در حال حاضر بخشی از لاس بلا است. اصطخری

می گوید از کیچ تا ارمیل 6 شبانه روز مسافت دارد. ابن حوقل نیز نوشته است، از کانازبون (پنجگور) تا بندر دیبل را طی 14 شبانه روز پیمودم و از آنجا که وی مسافت بین ارمیل و بندر دیبل را 6 شبانه روز تخمین زده است، می توان انتظار داشت که مسیر کانازبون به سند، بسیار وسیع، مهم و استراتژیک بوده است.

البته اظهارات متعلق به آزمان وابسته به طول روز و فصول سال بوده است، چنانچه ابن حوقل در اطلس تاریخی "اشکال البلاد" خود می گوید: روستاهای "دشتوک و کولواه" پیوسته به هم و بین "لابی" و "ارمیل" قرار دارند، در حالیکه ایوت اینطور گمان می کند که "لابی" همان کیچ باشد.

ادریسی اما گفته است: میان کیچ و ارمیل دو منطقه وجود دارد بنام "راهون" و "کالوان" که بهم پیوسته هستند.

امروزه "کولواه" یک منطقه آباد در شرق کیچ و جنوب رودخانه ماشکیل است که بعنوان یک زیستگاه مهم حیات وحش و اکوسیستم طبیعی شناخته می شود.

شهر "ارمیل" یا "لاس بلا"ی امروزی یکی از مهمترین شهرهای تاریخی است برطبق آخرین یافته های تاریخی، شهر باستانی ارمیل که در شاه مسیر مکران- هند قرار داشته است از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است.

کلونل هولدیج جهانگرد انگلیسی، پنجگور را شهری سرسبز و لذتبخش در میان شهرهای مکران توصیف کرده است. وی می گوید مدتها پیش گروهی در این شهر به اجرای نظم و قانون می پرداخته اند. همچنین در آنجا افسران نظامی زندگی می کرده اند که احکام حکومتی را اجرا می کرده اند. اینطور بنظر می رسد که پنجگور احتمالاً یکی از منحصر بفردترین پایگاه های مرزی بلوچستان بوده است.

الیوت بنقل از ادیسی نوشته است: پنجگور شهری است که ساکنان آن ثروتمند هستند و تجارت مناسبی دارند، آنها مردمانی خوش قلب، صادق و سخاوتمند هستند.

اصطخری نیز روایت های کمابیش مشابه با نقل قول های ادیسی آورده است. چنانچه بر طبق اعتقادات محلی نیز دره ای در محدوده پنجگور امروزی وجود دارد که علی الخصوص در قرون وسطی بسیار حاصلخیز، پرثمر و شکوفا بوده است. هرچند برای توضیح این نکته به اطلاعات وسیعی از جغرافیای مکران نیاز است. اما بطور یقین این فرضیه الیوت قابل پذیرش است، چرا که آثار بسیاری از تمدن های باستانی در سایت "کانازبون" (نام باستانی پنجگور) از محدوده ی پنجگور امروزی کشف شده اند.

تمدن بمپور

بمپور نیز از لحاظ تاریخی یکی از قدیمی ترین شهرهای بلوچستان است در سال 87 طی کاوش های صورت گرفته توسط میراث فرهنگی یک محوطه باستانی در اطراف بمپور با وسعت 150 هکتار کشف شد و کاوش ها نشان می دهد که آثار به دست آمده در آن با تمدن های شهرسوخته و جیرفت همخوانی دارد.

قلعه بمپور در گذشته یکی از استوارترین پناهگاه های بلوچستان به شمار می رفته است، درباره تپه و قلعه واقع شده بر روی آن تحقیقات متعددی صورت گرفته از جمله «فرانسوا بالسانی»، محقق فرانسوی و معاون آکادمیک امور دریاهای فرانسه در سال 1335 شمسی از قلعه بمپور دیدن کرده و معتقد است: «آثاری که من در قلعه بمپور به دست آوردم، طبق نظر متخصصان موزه لوور فرانسه، حداقل مسبوق به دوره ساسانیان است». دکتر «بناتریس دوکاردی» محقق و باستان شناس انگلیسی نیز در سال 1966 میلادی درباره این منطقه مطالعه کرده است و می گوید: «اشیا و ظروف به دست آمده در تپه باستانی بمپور از نظر

تاریخی، تمدن اولیه سرزمین بلوچستان غربی را در این منطقه ثابت می‌کند و اینکه این تمدن به منزله واسطه‌ای میان تمدن‌های غربی ایران و تمدن کهن سند پاکستان بوده است»

به اعتقاد «دوکاردی» سفال‌هایی به دست آمده در بمپور متعلق به 2 هزار و 700 سال قبل از میلاد هستند که نشان می‌دهد این مکان در نتیجه خشک شدن تدریجی دیگر آباد نیست، در حالی که قبلاً، بسیار آباد بوده و جمعیت زیادی را در خود جای می‌داده است، البته شباهت بنای قلعه بمپور با ساختمان‌های دوره ساسانی واقع در منطقه کرمان مانند قلعه دختر و قلعه بم نشانگر آن است که تاریخ اولیه این قلعه را می‌توان تا دوره ساسانی عقب برد.

«پاتینجر» که یک جهانگرد بوده و در سال 1810 میلادی سفری به منطقه بلوچستان داشته است، می‌نویسد: «افسانه و روایت عامیانه رایج میان مردم بلوچستان حاکی است که فرمانده ارتش عظیم، هنگام عبور از این راه به سواران خود دستور داد تا توبره اسبان را از خاک و گل پرکنند و روی هم بریزند. تعداد سواران آن چنان زیاد بود که وقتی خاک‌ها را بر روی هم انباشتند، تپه‌ای برجای ماند». بر فراز این تپه قلعه «بمپور» ساخته شده که یکی از مشهورترین آثار تاریخی و دیدنی بلوچستان به شمار می‌آید. اگر چه روایت یاد شده اندکی مبالغه آمیز به نظر می‌آید، اما مروری بر ابعاد جغرافیایی تپه، نشانگر آن است که خاک این تپه از مناطق دیگر به محل ساخت قلعه «بمپور» منتقل شده است. قلعه به صورت دوتکه ساخته شده و از نظر ارتفاع این دو بخش با هم یکسان نیستند. صحن پایین که در ورودی در دیواره شرقی آن قرار گرفته و برج‌هایی نیز آن را احاطه کرده اند، مقر ساخلو، منطقه مسکونی و نظامی بوده است. علاوه بر این اصطبل اسب‌ها و یک نقب برای فرار از محاصره به هنگام تسخیر احتمالی قلعه نیز به شمار می‌آمده است.

قسمت فوقانی قلعه ارگ و حاکم نشین بوده است. بلندی تپه از صحن پایین بیشتر بوده به حدی که نفوذ به داخل ارگ برای مهاجمان به علت بلندی و شیب تند تپه، کار ساده‌ای نبوده است.

مشخص است که استقرار قلعه در بالای تپه، برحسب تصادف انتخاب نشده است، زیرا این تپه به گونه ای به اطراف مشرف شده که محال است یک مهاجم دور از چشم نگهبانان به قلعه بمپور نزدیک شود. به همین دلیل به نظر می آید قلعه بمپور یکی از قلعه های نظامی قدیمی و مهم آسیا و خاورمیانه است.

علت نام گذاری این شهر به بمپور به استناد کتاب های تاریخی در قدیم الایام این محل را «بن پهل» می نامیده اند که به معنی شهر آخر است. ممکن است در دوره های از تاریخی این شهر آخرین شهر آباد مکران به سمت کرمان بوده باشد.

در کنار این موارد تمدن نوشارو 2900 پیش از میلاد، پسنی دمپ ، کوٹ بالا Kot Bala ، قلعه 2 هزار ساله نیکشهر، کشیک گه (نیکشهر) یک شهر باستانی مربوط به 3500 سال پیش همه و همه بیانگر تمدن تاریخی بلوچستان اند.

شکست ابرقدرت‌ها در بلوچستان

از آنجایی که مکران سرزمینی باستانی بود و در کنار آن سریعترین گذرگاه غرب به شرق برای رسیدن به سرزمین پر نعمت هندوستان بود همواره امپراتوری های غرب حوزه مکران تلاش داشتند با عبور از این منطقه خود را با سرعت بیشتری به هندوستان برسانند یا از هندوستان به سمت غرب بازگردند اما در این میان چیزی که کمتر بدان فکر کرده و محاسباتشان را به هم میریخت ساکنان جنگجو و طبیعت خشن و بی رحم بلوچستان بوده است. مردم بلوچ سرزمین خود را وجب به وجب می شناختند و منطبق با آن و با استفاده از موقعیت خشن کوهستانی و دشت های بی آب و علف، تاکتیک های درستی برای یورش و حمله به مهاجمان برگزیده و به مقابله می پرداختند این ویژگی در کنار دلاوری و جنگجو بودن مردم و توانایی نبرد در بدترین شرایط باعث شده بود که بلوچستان نسبتا برای بسیاری از امپراتوری ها تبدیل به

سرزمینی با ریسک بالا و منفعت کم تلقی شود به گونه ای که بسیاری حتی به مخیله خود اجازه نمی دادند که فکر کنند به بلوچستان وارد شوند کما اینکه وقتی سپاه حضرت عمر وارد بلوچستان شد با شرایطی مواجه گردید که فراتر از تصور بود، فرمانده لشکر اسلام در نامه ای به حضرت عمر از خیر کم و شر زیاد بلوچستان، سنگلاخی و کوهستانی بود این منطقه و دسترسی کم به مواد خوراکی و آب و مردمان نیرومند و قدرتمندش اشاره می کند این باعث می شود که حضرت عمر دستور عقب نشینی داده و به سپاهیان می گوید نیازی نیست پیشروی کنید.

اما در این میان بودند امپراتوری هایی که با خیال خام قصد ورود به بلوچستان داشتند و چنان در بلوچستان زمین گیر شدند که تاریخ برای همیشه از آنها یاد کرده است که تعدادی از این افراد را ذکر می کنم.

سمیرامیس ملکه آشوری

سمیرامیس (Semiramis) نام ملکه بابل در دورانهای کهن است ملکه سمیرامیس بر حسب گفته دیودور دو سیسیل در حدود دوهزار سال قبل از میلاد و به عقیده هردوت 800 سال قبل از میلاد می زیسته است سمیرامیس بی اندازه بلند پرواز بود و به همین خاطر شوهر خود یعنی پادشاه را کشت و خود مالک تاج و تخت آشوری ها گردد. در این هنگام بود که او نبوغ خود را نشان داد. احتمالاً نام پادشاه آشوری آن دوره شمشعی آداب پنجم (810- 823 قبل از میلاد) بود و اسم آشوری سمیرامیس بنام سامورامات بوده که بنام پسر کوچکش آداد- نی ناری سوم سلطنت نموده است. سمیرامیس سرزمین های مردابی اطراف رود خانه را با انجام عملیات عظیم و فوق التصور خشک نمود و زیباترین شهر باستانی را بنام بابل با کاخ های عالی و باغ های معلق در آنجا بنا نهاد، که یکی از عجایب هفتگانه عالم شد.

سمیرامیس آنقدر شخصیت برجسته ای در تاریخ بوده که افسانه های تخیلی زیادی در مورد وی ساخته شده است، سمیرامیس که رویایی کشورگشایی و پادشاهی بر کل دنیا را داشت دست به حملات و فتوحات مختلفی زد اما تنها جایی که شکست خورده و زمین گیر شد بلوچستان بود.

تاریخ نگاران آورده اند که سمیرامیس حدوداً 300 سال پیش از اسکندر مقدونی هنگامی که برای فتح هندوستان میرفت و در مسیر بازگشت قصد کرد بلوچستان را نیز به سرزمین خود بیفزاید دست به اشتباه بزرگی زد و با لشکری 100 هزار نفری وارد این سرزمین گرم و خشک دلاورمردان جنگجو شد. شاید سمیرامیس مانند اسلاف دیگر خود یعنی پادشاهان سومری که قرن ها پیشتر از وی باری با ارتش مکران در منطقه ایلام موجه شده و ارتش ایلامی ها و مکرانی ها را شکست داده بودند مغرور شده بود. از کتیبه های پادشاهان سومری چنین بر می آید که وقتی او وارد کارزاری با ایلامی ها شد مکرانی ها برای او ارتش پشتیبانی فرستادند اما در نهایت گودا پادشاه بابلی پیروز نبرد شد.

سمیرامیس آن ملکه بزرگ افسانه ای که در بابل او را یک الهه می خواندند و حتی می گویند او یک بشری نبود و در نهایت نیز به آسمان رفت با غرور و ارتش بزرگی که داشت تصور کرد که می تواند این بار از پس بلوچها بر آید و وارد بلوچستان شد اما این جنگ همانند جنگ در خارج از محدوده سرزمینی نبود، اینجا بلوچها میدان جنگ را به خوبی میشناختند و به راحتی می توانستند از موقعیت موجود برای زمین گیر کردن و از بین بردن ارتش سمیرامیس بهره ببرند. تا جایی که سمیرامیس کل ارتش 100 هزار نفری خود را از دست داد و تنها توانست با بیست نفر از همراهانش فرار کرده و جان خود را نجات دهد. سمیرامیس در جریان نبرد مکران به طور کلی چهره الوهیتی و شوکت و عظمت افسانه ایش را از دست داد.

هر چند آثار چندانی از جزئیات این نبرد باستانی به دست نیامده جز آنچه یونانی ها ذکر کردند اما به نظر می رسد این موضوع تا سالها درسی بود برای بقیه که دست به چنین خطایی نزدند

اما فاتحان بزرگ وقتی ارتش بزرگ خود را می بینند و پیروزی های پشت سرهم آنها را مست و مدهوش کشورگشایی می کند گاهی درست نمی اندیشند و طرف مقابل خود را دست کم می گیرند به همین خاطر چند جهانگشای دیگر نیز بعد از او این اشتباه را تکرار کرده و نتیجه نبرد و ورود به بلوچستان برای آنها نیز یکسان بود: شکست مفتضحانه.

شکست کورش هخامنشی

کوروش که معروف است به کورش بزرگ یا کوروش کبیر، بنیان‌گذار و نخستین شاه شاهنشاهی هخامنشی بود که به مدت سی سال، در بین سال‌های ۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد، بر نواحی گسترده‌ای از آسیا حکومت می‌کرد اما به بلوچستان دست نیافت. کوروش در استوانه خود که در بابل کشف شده، خودش را «فرزند کمبوجیه، شاه بزرگ انشان، نواده کوروش، شاه بزرگ انشان، نواده پیش‌پیش، شاه بزرگ انشان، از خانواده‌ای که همیشه پادشاه بوده است» معرفی می‌کند. به گفته هرودوت، کوروش نسب شاهانه داشته است. پیش از کورش مادها بر ایران حکمرانی می‌کردند که کورش با شکست اشوتویگو شاه ماد سلسله مادها را از بین برد و پس از آن دست به فتوحات گسترده زد و سلسله هخامنشی را بنیان گذاشت.

در دوره داریوش بلوچستان جزو هخامنشیان قرار گرفت اما در دوره کورش وی علیرغم اینکه اکثر کشورها را به سرزمین خود افزوده و لشکری چند صد هزار نفری داشت اما در نبرد با بلوچها شکست خورد. کورش در بلوچستان چنان زمین گیر شد که از لشکر بزرگ وی تنها 7 نفر با خود وی توانستند جان سالم به در برده و فرار کنند.

والتر هینتس در کتاب داریوش و ایرانیان نوشته است: 2500 سال پیش، وقتی کورش کبیر به سوی پاکستان امروزی حرکت کرد، در میانه‌ی راه به گدروزیا (مکران یا گدروسیا، همان

بلوچستان امروزی) رسید. آنجا با قیام و مقاومت مردم مواجه شد و از آنان شکست خورد. هرچند از آمار دقیق تلفات خبری در دست نیست، ولیکن ایران‌شناسان این فرضیه را مطرح کرده‌اند که تقریباً همه نیروهای تحت امر کورش به دست مردم منطقه کشته شدند. (والتر هینتس، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، 1391، ص 100).

بسیاری از ایرانیان که از کورش چهره‌ای افسانه‌ای و خدایانه ساخته‌اند و حتی یونانیان که همین نگاه را برای اسکندر داشتند؛ تلاش کردند شکست آنها که نماد بزرگترین امپراتوری‌های دوران خود در جهان بودند به سرزمین خشک و بیابانی بلوچستان ربط دهند اما مگر غیر از این است که این سپهسالاران که وارد بلوچستان شدند با تجهیزات و امکانات کامل آب و غذایی و با تدبیر جنگی وارد شدند؟ اگر این مساله را بپذیریم که شکست ملکه سمیرامیس، کورش و اسکندر در بلوچستان صرفاً به آب و هوای گرم و بیابان آن مربوط می‌شده و صرفاً از تشنگی لشکرشان هلاک شده است پس نباید این افراد را استراتژیست‌های جنگی و شخصیت‌های بزرگی حساب کرد. خصوصاً کورش و اسکندر که پیش از آنها ملکه سمیرامیس از این مسیر گذر کرده و شکست خورده و تنها با 20 نفر از نیروهای خود نجات پیدا کرده بود، هیچ فرمانده جنگی کاردانی دوباره چنین اشتباهی را نباید تکرار می‌کرد. اما مساله تنها بیابان نبود، بلکه هر کدام از این کشورگشایان که شکست پیشینیان خود از بلوچ را شنیده بود تصور می‌کرد "اگر آنها نتوانستند بر این مردمان پیروز شوند اما من می‌توانم" و با این کار میخواستند خود را دلاورتر و جنگاورتر و باهوش‌تر از پیشینیان خود نشان دهند ولی هر بار اشتباه آنها ثابت شده و هر بار طعم سخت‌ترین شکست زندگی خود را چشیدند به گونه‌ای که همه لشکر خود را از دست دادند.

همه مورخان دوره اسلامی در مورد جنگ‌های مهاجمان با بلوچ‌ها بر یک مساله متفق بودند، بلوچ‌ها جز با حيله و نیرنگ به نام صلح و دوستی شکست نمی‌خورند. چون در کنار جنگاوری و دلاوری که داشتند خصوصیات بارزی از وفای به عهد داشته و سرزمینشان نیز آنقدر منحصر

به فرد بوده و هست که تنها خودشان می توانستند بر آن حکمرانی کنند و از پس آن بر آیند، هیچ کس را یارای غیر از آن نبود که در داخل بلوچستان با دره های کوهستانی و دشت های بیابانی و ساحلی که تا چشم کار می کند دارای کوه های دره ای در پشته آن است وارد کارزاری پیچیده با ساکنانش شوند مردمانی که سرزمین سختشان را مثل کف دست می شناختند.

شکست اسکندر مقدونی

اسکندر مقدونی ابرپادشاه یونانی که همانند کورش به عنوان اسکندر بزرگ ملقب شده و شناخته می شود پس از آنکه ایران را تصرف کرده و به سمت شرق افغانستان کنونی حرکت کرد موفق شد این مناطق را نیز تصرف کند و سپس مسیر خود را به سمت هندوستان ادامه داده و تا رود هند را به متصرفات خود افزود و در حاشیه رود سند به غنایم و ثروت هنگفتی دست پیدا کرد. اما بخاطر اینکه سربازانش مدت طولانی بود که در جنگها بوده و خسته شده بودند با مقاومت هایی که از هندی ها دید و غنایم زیادی که به دست آورده بود به این نتیجه رسید که به سمت یونان برگردد از این رو، تصمیم گرفت از شرق مسیر بلوچستان رو به جانب غرب گذارد و با ثروت عظیم و لشکریان بیشمار به یونان باز گردد. او در مسیر بازگشت، لشکریان خود را به سه قسمت تقسیم کرد: قسمتی به فرماندهی کراتروس (Craterus) با بارو بنه و غنایم زیاد از طریق آراخوزیا و درنگیانا عازم غرب گردیدند؛ بخشی به فرماندهی نئارخوس با یک ناوگان دریایی از دهانه سند و دریایی مکران عازم خلیج فارس شد.

در اواسط ماه جولای سال 325 ق.م. بود که اسکندر با بخش اصلی سپاه، به فرماندهی شخص خود وی راه بلوچستان / گدروزیا را برگزید. هر چند اسکندر شنیده بود که پیش از او ملکه سمیرامیس و کورش هر دودر بلوچستان شکست خوردند اما او فکر می کرد که می تواند با یک استراتژی جدید که ناوگان دریایی اش بود از پس بلوچستان بر آید. سیستمی که او پیاده

کرد به این شکل بود که خود از مسیر ساحلی دریا حرکت را آغاز کرد و ناوگان دریایی او نیز به موازاتشان از طریق دریا حرکت کردند تا هر از گاهی که نیاز به کمک تسلیحاتی و نیرو و غذا بود بتواند از طریق ناوگان خود جبران کند اما اسکندر در مسیر راه با دو چالش جدی مواجه شد: 1. بلوچها که مقاومت کرده و در مقابل او با استفاده از موقعیت های حساس بیابانی و کوهستانی جنگیدند که بیشتر به نظر میرسد دست به جنگ های چریکی در دسته های کوچک می زدند چرا که نمی توانستند وارد یک جنگ رو دررو با لشکر بزرگ یونانیان که مسلح به تمام تجهیزات بود شوند 2. در مسیر دریایی به دلیل مواجه شدن با رشته کوه تلویی (Toloei) نتوانست به مسیر ادامه دهند به همین خاطر با هدف دور زدن کوه 200 کیلومتر به سمت شمال رفت که از آنجا وارد صحرا شد و بلوچها نیز که می دانستند او وارد صحرای مرگ می شود او را به حال خود رها کردند، مسلما ساکنان آن دوره خاطرات شکست ملکه سمیرامیس و اسکندر را از پدران خود شنیده بودند. این شد که سپاه اسکندر با پای خود وارد تله ای شد که برایش پهن شده بود.

اسکندر در مسیر غرب به طور کلی با قبایلی درگیر شد که اسامی آنها به یونانی ذکر شده است ابتدا اوریتیانها یا هوریتها (Horites) بودند که در مقابل اسکندر ایستادند. که به نظر میرسد این منطقه در اطراف رود آرایس (سند) بوده است.

اسکندر پس از عبور از آرایس، وارد سرزمین اوریتیانها و یا (دراویدیها) شد که مردمی شجاع بودند. برخی این سرزمین را شرقی ترین بخش گدروزیا می دانند که از غرب به تومروس (Tomerus) یا رود هینگول در میانه بخش شرقی بلوچستان ختم می شد (Eggernmont, 1975: 68). اوریتیانها که از ثروت و موقعیت طبیعی ممتازی در سواحل اقیانوس هند برخوردار بودند، در مقابل لشکریان اسکندر ایستادند، اما از آنجایی که دارای ارتش منظمی نبودند، و جنگشان چریکی بود تعداد از آنان کشته و اسیر شدند. پس از تسخیر رامباکیا (Rambacia)، پایتخت اوریتها، هفستئون دوست و فرمانده ارشد اسکندر به وی

بیوست. از آنجایی که این شهر از موقعیت سوق الجیشی و زیست - محیطی ممتازی برخوردار بود، اسکندر دستور داد تا هفستيون در آنجا یک کولونی برپا سازد (پیرنیا، 1384: 1519). پادشاه اوریت‌ها و دیگر رهبران آنها که خود را در مقابل ارتش توانمند اسکندر ضعیف می‌دیدند، با هدایایی نزد اسکندر آمده، نسبت به وی ابراز وفاداری کردند. آنگاه اسکندر به آنها اطمینان خاطر داد که خود و رعایایشان بی‌واهمه به خانه‌هایشان باز گردند و در پی آن آپولوفانس (Apollonophanes) را به عنوان ساتراپ سرزمین اوریت‌ها منصوب کرد و فرماندهی گارد آنجا را به لئوناتوس (Leonnatus) داد تا هنگام ورود ناوگان دریایی نثارخوس به سواحل این منطقه که طول آن به 333 کیلومتر می‌رسید، از آنها مراقبت کند (Arrian, 1971: 332).

سرزمین اوریت‌ها بسیار آبادان بود. از این رو، شهرهای مختلفی در آن ذکر شده است. از شهرهای بزرگ آن می‌توان به اورایی یا (Oraea) و یا اورا و رامباکیا اشاره نمود که مقر پادشاه بوده است (Arrowsmith^a, 1839: 239). رامباکیا (Rambacia) که بعداً اسکندریه اوریتون (Oriton) نامیده شد، از شرقی‌ترین شهرهای گذرور یا (بلوچستان) به حساب می‌آمد (Schmits, 1857: 361). اورایی یا (اورامای کنونی) در دهانه رود تومروس یا زورامبوس (بوسل (Bhusl) کنونی) قرار داشته است (Smith, 1854: 983). اسکندر پس از سر و سامان دادن به سرزمین اوریت‌ها و جمع‌آوری غنایم و آذوقه از طریق نوار ساحلی عازم غرب گردید. که سپس بخاطر وجود رشته کوهی بر سر راهش مجبور به ورود به صحرا شد. تاریخنگاران آورده اند که اسکندر در مسیر صحرائی هم با گروه‌های مختلفی از بلوچ‌ها درگیر شد. در نهایت اینکه گفته شده که اسکندر همه غنایمی که از سند به دست آورده و با خود داشت را در این بیابان از دست داد. اسب‌هایشان یکی یکی جان داده و سربازانش نیز می‌مردند. مورخان می‌گویند موضوع تا آنجا پیش رفت که از لشکر بزرگ اسکندر تنها یک سوم یا یک چهارم باقی ماند و ماحصل همه فتوحاتش از غرب تا شرق را از دست داد و شوکت و عظمتش در یونان شکست و مورد سوال قرار گرفت.

پیرنیا نوشته: اسکندر که از هند با یکصد و بیست هزار پیاده و پانزده هزار سوار حرکت کرده بود، وقتی به پورا رسید، بیش از نیمی از آنها را از دست داده بود (پیرنیا، 1384: 1524).

در نهایت اسکندر پس از شصت روز بعد از اینکه از اورایی ابتدای بلوچستان حرکت کرده بود، به پورا (احتمالاً بمپور)، پایتخت گدروزیا رسید. به قول آریان، تمام سختی‌هایی که اسکندر در عبور از این منطقه تحمل کرد، بیشتر از تمام سختی‌هایی بود که وی در آسیا متحمل شده بود. (Romm, 2005: 154)

نا کامی و عقب نشینی اردشیر بابکان

اردشیر یکم ساسانی معروف به اردشیر بابکان بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی بود. وی پس از شکست واپسین شاهنشاه اشکانی، اردوان پنجم در سال 224 میلادی در دشت هرمزدگان، پادشاهی اشکانی را برانداخت و پادشاهی ساسانی را بنیان گذاشت. اردشیر از آن پس خود را «شاهنشاه» نامید.

اردشیر هم همانند کورش و اسکندر و تیمور بنیانگذار یک سلسله پادشاهی بود. عموماً بنیانگذاران سلسله‌های پادشاهی مقتدرترین و قوی‌ترین پادشاهان هستند که از صفر نبردشان را آغاز کرده و رفته رفته موفق به فتح سرزمین‌های وسیعی شده و امپراتوری‌های برای قرن‌ها بنیاد می‌گذاشتند.

اردشیر بابکان نیز یکی از این نوابغ روزگار خود بود، اما شگفت اینجاست که اردشیر بابکان در برابر بلوچ‌ها زمین‌گیر شده و نتوانست کاری از پیش ببرد و در دوره او بلوچستان جزو سلسله پادشاهی ساسانی نگردید بلکه بلوچستان در دوره خسرو انوشیروان تحت تصرف قرار گرفت.

فردوسی در مورد اردشیر بابکان و تلاش‌هایش برای شکست بلوچ‌ها می‌گوید:

ز کار بلوچ ارجمند اردشیر بکوشید با کاردانان پیر

نبد سودمند به افسون و رنگ نه از بند و ز رنج و پیکار و جنگ

یعنی اردشیر به هر شیوه ای که تلاش کرد بلوچها را تحت کنترل خود در آورد و بلوچستان را بگیرد موفق نشد و هر بار شکست خورده و دست خالی باز می گشت هر چند بعدها بلوچها با این شرط که پادشاهی منطقه دست خودشان باشد او را به شاهنشاهی قبول کردند که در کتیبه اردشیر بابکان این موضوع ذکر شده است. در آن دوره پادشاهان توران و مکران و او را به شاهنشاهی پذیرفتند و برای او هدایایی فرستادند. **(دیدگاه انگارشی بر شاهنامه فردوسی - فرهاد ویداد - ص 334)** اما از آنجایی که ورود به مکران سخت بود و شکست بلوچها نیز دشوار پادشاهان ساسانی جز در دوره کیخسرو وارد بلوچستان نشدند. که داستان کیخسرو و نبرد او با شاه مکران را فردوسی مفصلا ذکر کرده است.

شکست تیمور جهانگشای

تیمور گورکانی بنیانگذار امپراتوری تیموریان یا "گورگانی تیموری" است که بر بیشتر سرزمین های آسیای میانه و ایران حکمرانی می کرد. او هندوستان و افغانستان را فتح کرد و سپس فارس و عراق و آذربایجان را گرفت و چندین سلسله را در این منطقه منقرض کرد و پادشاه عثمانی را به بند کشید. تیمور فاتح بزرگی بود و معروف است که هیچگاه شکست نخورد جز در جنگ با بلوچها. تیمور حتی سرزمین های دوردستی مثل هند و بخش هایی از سوریه و مناطق شرقی ترکیه کنونی و مسکو پایتخت روسیه کنونی از هجوم تیمور در امان نماندند. فتوحات پی در پی تیمور خود نشانگر آگاهی عمیق او از امور رزمی و دقت زیاد او به امور تدارکاتی جنگ هستند.

کلیمنتس آر مارخام در کتاب تیمور خود نوشته: "در سال 1362 م، تیمور با سه هزار اسب سوار و مرد جنگی خود وارد سیستان (افغانستان کنونی) شد و در نبردی که با بلوچهای سیستان (Baloochees of seistan) داشت شکست خورد و از ناحیه دست و پا زخمی شد به همین دلیل تیمور از مناطق سیستان به مناطق گرمسیر یعنی نقاط داغ در سواحل دریای عرب عقب نشینی کرد تا به مداوای خود بپردازد."

پس از این شکست و زخم های که تیمور از ناحیه پا دیده بود همیشه لنگ میزد به همین خاطر به "تیمور لنگ" معروف شد. بنا بر روایاتی تیمور بنا به استمداد «امیر سیستان» به کمک او شتافت و در جنگ با مخالفانش "بلوچها" زخمی شد.

لازم میبینیم برای تکمیل این مبحث به طور کوتاه اشاره کنم که در دوره مادها، که پیش از هخامنشیان از غرب ایران به فتوحات سرزمینها پرداخته و ایران را کنترل کردند هیچ گاه نتوانستند بلوچستان را تحت تصرف در آورند و در آن دوره نیز بلوچستان پادشاهی مستقل خود را داشته تا دوره میانه هخامنشیان که بلوچستان به عنوان ساتراپی چهاردهم ضمیمه امپراتوری هخامنشی شد.

در عصر سلوکی های یونانی که پس از مرگ اسکندر مقدونی در ایران آغاز شد بلوچستان به طور مستقل اداره می شد (اعتمادالسلطنه، اطلس تاریخی ایران، 1350؛ ص 457) مورخ یونانی، آریان نیکومدیا (323-336) نیز با ذکر این مطلب گفته که در دوره اسکندر و دوره سلوکیان بلوچستان مستقل بوده است.

در دوره ی اشکانی نیز این قلمرو را مستقل از قلمرو آنها میبینیم. اگرچه به نظر میرسد که این استقلال مدت مدیدی نپاید و در زمان مهرداد اول (171 تا 137 ق.م.) یا کیخسرو، گدروزیا، ضمیمه ی متصرفات اشکانی گردید (گیرشمن، 1374: 279) هرچند به دست شاهان منطقه اداره میشد و تنها تسلط کلی پادشان اشکانی بر آن وجود داشت.

با قدرت گرفتن کوشانیان در حدود کابل و تضعیف اشکانیان، (بلوچستان مستقل بوده) و ارتباطش با سرزمینهای شرقی قویتر شده و بمپور در این زمان چون پلی برای ارتباط تجاری و فرهنگی میان ایران و هند به کار میرفته است (گروسی، 1374: 40). با روی کار آمدن ساسانیان، تسلط خاندان ساسان برای مدتی بر بلوچستان محقق گردید. (کولسینکف، 1357: 257) نام مکران در کتیبه ی کعبه ی زردشت شاپور اول آمده است (ویسهوفر، 1377: 228) و کم و بیش در طول عصر ساسانی، بلوچستان بخشی از قلمرو امپراتوری ساسانی محسوب میشد. اما در اکثر دوره های بعدی منهای دوره اسلامی این منطقه با شاهان مستقل اداره شده است. همانطور که کلیه ایران در اداره اعراب مسلمان قرار گرفت و زیر نظر مدینه و بغداد اداره میشد.

منابع:

- پژوهشی دربارهٔ اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان - هنری والتر بیلینو
- القفس و البلوش منذ الفتح الاسلامی حتی مجی السلاجقة د. ریاض عبدالله محمد
- شناسایی ماهیت نژادی مردم بلوچ - علیرضا سلیمان زاده
- جایگاه و تاثیر سکایی بر تاریخ و شاهنامه - د محمد طاهری
- جغرافیای تاریخی سرزمین مکران - د علی غفرانی
- جغرافیای تاریخی گدروزیا - د رضا مهر آفرین
- عبور از گدروزیا - دکتر رضا مهر آفرین
- بازتاب نبرد پرتغالی‌ها با بلوچ‌ها - عظیم شه بخش
- افغان‌ها در هند - میر حسین شاه
- جغرافیای مکران در سده‌های میانی اسلام - نصرت خاتون علوی
- سقوط زرنگ و ظهور سیستان - سید رسول موسوی حاجی
- تاثیر رقابت اسماعیلیان و فاطمیان بر گرایش مذهبی قفس جنوب کرمان - ناهید شفیعی
- تاریخ هرودوت، هرودوت
- بارتولد، تذکره جغرافیایی ایران
- گابریل آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران،
- دایره المعارف بزرگ اسلامی - بلوکباشی، علی

یاقوت حموی در معجم البلدان
شاهنامه فردوسی، گنجور
مشکور، کارنامه اردشیر بابکان
رئین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان
دکتر محمود زند مقدم، سفرنامه
باستانی پاریزی، محمدابراهیم. “برزکوه”
نصیر دشتی - بلوچ و بلوچستان
بلوچ و بلوچستان - قاضی عبدالصمد سربازی
حدودالعالم جوزجانی
المسالک و الممالک، اصطخری
مارکوپولو، شرح جهان
سرچشمه های فرهنگ هندی، محمد رضا عدلی
تمدن خاموش - محب علی آپسالان
قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رقیه بهزادی
جایگاه و تأثیر قوم سکاوی در تاریخ و شاهنامه فردوسی محمد طاهری - مقاله علمی
کتاب قدیمی - تاریخ سیستان
بلوچستان و علل خرابی آن امیر توکل کامبوزیا
شاهان سکاوی هند از ظهور تا سقوط د. ندوشن
تاریخ قرغیزستان: از آوان باستان تا کنون - داکتر اوسکون عثمانف
خطوط برجسته اساطیر ایران - پیرنیا
اسکیت ها - سکاها - عزیز آریانفر - از منابع روسی

ملک شاه حسین، احیا الملوک

مهرگره، ابراهیم حسین بر

مجیدزاده، «پروژه جیرفت»

جورج اف دیلز، در کتابی به نام "در جستجوی بهشت

ابن حوقل - اطلس تاریخی اشکال البلاد

والتر هینتس در کتاب داریوش و ایرانیان ترجمه پرویز رجبی

دیدگاه انگارشی بر شاهنامه فردوسی - فرهاد ویداد

کلیمنتس آر مارخام، کتاب تیمور

اطلس تاریخی ایران - اعتماد السلطنه

تاملی بر مفهوم جغرافیای تاریخی جیرفت - میثم شهسواری

اسطوره کاوی نقوش سنگ نگاره های ناهوگ - غلام علی حاتم گلثوم بزی

اشتراکات فرهنگی تاریخی بلوچها با سایر ایرانیان - سیما سلطانی

شناسایی ماهیت نژادی مردم بلوچ - علیرضا سلیمان زاده

حوزه نفوذ سکایی در اورآسیا - رضا رضالو - یحیی آیرملو پاشا پاشا زاده

کورگان های سکایی - بهمن فیروز مندی ، احمد نیک گفتار

جای پای اسکندر، اسلام کاظمیه

بی بی سی فارسی

وبگاه مکرانی تاریخ مکران

Caldwell Robert, A comparative grammar of the Dravidian

Baluchistan District Gazetteer - Index, V. 1-8. چاپ 1907 بمبئی

هنری مایرز الیوت (1853-1808م) کتاب تاریخ هند

McDowell, pp. 119ff., 230

Exploring Ancient Civilizations- By Alex Woolf, Richard Balkwill

Indian Ocean In Antiquity جولیان ریڈه Reade کتاب

«مردم بلوچ ساکنان قدیمی و باستانی ۹ هزار ساله بلوچستان هستند که سومری ها آنها را "مگان" می خواندند و یونانی ها "موکی" و ایرانی ها "ماکا". نام مکران که پیشتر ماکا بوده از میکی یا موکی های ساکن این سرزمین شهرت یافته است، نام میکی و موکی رفته رفته پس از تحولات مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و ورود برخی شاهان و امپراتوری ها به منطقه مکران و ایجاد انشعاب ها و تغییرات در سبک زندگی و تاثیر پذیری های زبانی، اجتماعی و فرهنگی از همسایگان در بین سه محور عمده ساکنان شرق، مرکز و غرب مکران، رفته رفته نامشان به کوچ و بلوچ تغییر یافته و سپس تنها "بلوچ" باقی مانده است»

حیب الله سربازی بلوچ

از مکران تا بلوچستان

تحقیق درباره بلوچ و تمدن بلوچستان



حیب الله سربازی بلوچ